

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

فهرست

۳	مقدمه جهت مبلغین.....
۹	توصیه های عالم ربانی مرحوم ملکی تبریزی به اهل علم در مورد تبلیغ.....
۱۳	نماز آسان.....
۱۴	برنامه سخنرانی (محتوای صحبت).....
۱۶	مجلس اول.....
۲۶	مجلس دوم.....
۳۴	مجلس سوم.....
۴۱	مجلس چهارم.....
۴۹	مجلس پنجم.....
۵۶	مجلس ششم.....
۶۳	مجلس هفتم.....
۷۱	مجلس هشتم.....
۷۹	مجلس نهم.....
۸۶	مجلس دهم.....
۹۶	نوجوانان و کودکانمقدمه جهت کار مبلغین با نوجوانان.....
۹۹	آشنایی با شخصیت های کربلا:.....
۱۳۰	معما.....
۱۳۲	جدول و مسابقه.....
۱۳۶	شعرهای نوجوانان و کودکان.....

- ۱۳۶.....خدای یکتا.
- ۱۳۶.....شکر الهی.
- ۱۳۶.....اتل متل.
- ۱۳۷.....سلام نشانه ادب.
- ۱۳۷.....یاد خدا.
- ۱۳۷.....بی بی جان.
- ۱۳۸.....حرف تو را دهم گوش.
- ۱۳۸.....نعمت خدایی.
- ۱۳۸.....بچه خوب.
- ۱۳۹.....کودک توانا.
- ۱۳۹.....دروغ نگفتن هنگام بازی.
- ۱۳۹.....بچه روستاییم.
- ۱۳۹.....امامت (نام امامان).
- ۱۴۱.....مهدی بیا مهدی بیا.
- ۱۴۲.....اصول دین.
- ۱۴۲.....فروع دین.

مقدمه جهت مبلغین

پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله):

ای علی، اگر خداوند به دستان تو انسانی را هدایت کند؛ از آنچه خورشید بر آن تابیده برای تو بهتر است. (منتخب میزان الحکمه)

امام خامنه ای (حفظه الله):

رفتار، نشست و برخاست، مباشرت، نگاه و عبادت ما، دلبستگی یا دل بسته نبودن ما به تنعمات دنیوی و خورد و خواب ما، رساترین تبلیغ یا ضد تبلیغ است.

آنچه پیش رو دارید ره توشه‌ی تبلیغی شما جهت ارائه در ایام شهادت حضرت اباعبدالله الحسین علیه السلام (مهرم ۱۴۴۱ (۱۳۹۸ هجری شمس)) است.

ضمن تشکر از همراهی شما و آرزوی قبولی تبلیغتان چند نکته‌ی زیر را یادآوری می‌کنیم:

۱. هدف از این جزوه ارائه مطالب خام برای مجالس و کلاسهای شما عزیزان بوده است. شیوه‌ی بیان مطالب، ساده سازی آنها و توضیحات لازم برای مطالب پیچیده بستگی به سطح مخاطبین و مختصات آنها دارد که تشخیص آن بر عهده شما مبلغ محترم است.

۲. محتوای این ره توشه از قسمتهای ذیل تشکیل شده که با توجه به شرایط منطقه انتخاب شده است لطفا همت خود را در اجرای محتوای آن بکار ببرید.

۱. احکام:

موضوع احکام روستا انتخاب شده ولی شما در ارائه موضوعات دیگر در صورت صلاحدید

آزادید.

ب. منبر:

در اینجا ده منبر آماده شده که با محوریت دشمن شناسی و افزایش بصیرت افراد در مقابل دشمنان هستند.

از آن جا که زبان شما با مخاطبین کمی متفاوت است لذا مطالب را سریع و بدون تعقید در کلام انتقال دهید و از تکرار مطالب غافل نباشید.

مطالب عمدتاً از کتب معتبر انتخاب شده است که در هر قسمت به منابع آن اشاره شده است.

۵. تک بیتی

با جهاد و زهد و تقوا بندگی کامل شود

با بصیرت پیش دشمن افضلی حاصل شود

به مناسب شعار این سفر تبلیغی، انتخاب گردیده و لازم است مبلغ محترم هر روز و در هر مجلسی این اشعار را زمزمه کند تا به صورت شعار این سفر تبلیغی در بیاید و هدف از این امر این است که این اشعار به صورت خاطره‌ای در ذهن مخاطب باقی بماند و با خواندن آنها تمامی مطالب ذکر شده از ذهن او می‌گذرد.

۶. برنامه روزانه مبلغ:

ردیف	عنوان برنامه	زمان	نوع برنامه	توضیحات
۱	برنامه‌های دانش آموزی	صبح تا ظهر	ضروری	در روزهایی که مدرسه برقرار است؛ در غیر آن توصیه به حضور در خانه های اهالی محترم می شود.
۲	حضور در خانه‌ها	ظهر تا شب	ضروری	
۳	سخنرانی و روضه	شب	ضروری	
۴	نماز جماعت	ظهر و عصر مغرب و عشاء	ضروری	
۵	راه اندازی دسته عزاداری	تاسوعا عاشورا	ضروری	معمولا در روز تاسوعا رسم است که بصورت دسته جمعی بر سر مزار می‌روند که لازم است مبلغ آن‌را بصورت دست عزاداری سازماندهی نماید.
۶	جلسات زنانه	ظهر تا شب	اختیاری	می‌توانید بخشی از وقت بعد از ظهر را به حضور در خانه‌ها و بخشی دیگر را به این برنامه اختصاص دهید.
۷	مطالعه روزانه ره‌توشه	به اختیار مبلغین عزیز	ضروری	پیشنهاد می‌شود پس از نماز صبح تا قبل از شروع برنامه مدرسه و یا آخر شب قبل از خواب به مطالعه اختصاص دهید.

توضیحات:

۱_ برنامه دانش آموزی:

بهترین مخاطبان تبلیغی ما نوجوانان و جوانان می‌باشند و کار برای آنها بالاترین بازدهی را دارد. ضمن اینکه انشاءالله برنامه‌های ضروری دیگر را با قوت اجرا می‌فرمایید؛ این قسمت یکی از برنامه‌های شما می‌باشد. در راستای کیفیت بیشتر این برنامه به نکات زیر توجه فرمایید:

الف: همه روستاها حداقل دارای پایه ابتدایی هستند.

ب: در صورت عدم استفاده از مدارس؛ دانش آموزان در مسجد جمع شوند.

ج: باتوجه به همسطح بودن دانش آموزان هرپایه، از ادغام کلاسها پرهیزید تا برای بیان مطلب دچار اختلاف سطح مخاطبین نباشید. در صورت اضطرار به ادغام کلاسها پایه های نزدیک به هم مثلا سوم و چهارم ابتدایی را در یک کلاس جمع کنید و مثلا پایه های اول و پنجم را ادغام ننمایید.

د: داستانهای معصومین، داستانهای پندآموز اخلاقی، بازیهای کلاسی و شعرخوانی دسته جمعی محتوای خوبی برای کلاسهای دانش آموزی هستند.

ضمنا دانش آموزان از سینه زنی استقبال خوبی دارند و برای آنها پرخاطره خواهد بود. هـ: استفاده از شکلات و بیسکویت برای پذیرایی در کلاسها جذاب و مفید است.

۲_ حضور در خانه ها و جلسات خانوادگی:

برخورد نزدیک با مخاطبان اثرگذارتر است. ضمن اینکه حضور در منازل حاکی از احترام و اهمیت دادن شما به مردم است.

الف: مطرح کردن مسائل اعتقادی، اخلاقی و احکامی ره توشه تبلیغی باعث تکراری شدن آنها برای مردم نمی شود و لازم است تا همان محتوای جزوه در خانه ها و برخوردهای چهره به چهره مطرح شود.

ب: طرح مسائل عمومی مانند وضو، غسل و نماز در خانه ها و بصورت انجام عملی توسط افراد، بسیار پرفایده است. در خصوص آموزش نماز و واجبات به حداقل آن و روش ساده آن اکتفا شود.

ج: توجه داشته باشید که قوم بختیاری به مهمان علاقه دارند و از حضور شما ناراحت نمی شوند.

د: گوش سپردن (نه وعده کمک) به مشکلات مردم و همدردی کردن با آنان موجب احساس قرابت آنها به شما خواهد بود.

هـ: به تناسب حال و مقام، مباحث بانوان و سیره شهدای ره توشه را هم در خانه‌ها مطرح فرمایید.

و: با روشهای متفاوتی چون خواندن آیاتی چند از قرآن مجید و بیان نکات آن آیات، طرح سؤالات احکام، بیان قصص ره توشه و ... فضای ارتباط اولیه را برای تبلیغ چهره به چهره در خانه‌ها فراهم سازید.

۳_ جلسات شبانه سخنرانی و روضه:

جلسات عمومی سخنرانی و روضه از نمادهای مهم برنامه فاطمیه است و باعث انتشار معنوی فضای عزاداری در کل روستا می‌شود.

الف: لازم نیست این جلسات به شکل متعارف در شهرهای بزرگ برگزار شود. مثلاً می‌توانید مجلس را با سینه زنی آغاز کنید؛ سپس کمی صحبت کنید. دوباره سینه زنی کنید و سپس مطالب خود را ادامه دهید.

ب: می‌توانید از مطالب گفته شده در کلاسها از دانش آموزان پرسش کنید و تشویق آنها را در جمع در مجالس عمومی و یا احیاناً مساجد، انجام دهید تا دانش آموزان به این مراسمات و بخصوص مساجد کشیده شود.

ج: اهالی را به نذر و پذیرایی در برنامه تشویق کنید و سعی نمایید برنامه لااقل یک پذیرایی با چای داشته باشد.

د: روضه‌های سیدالشهداء و اهل بیت (سلام الله علیهم) معجزه‌ی آن حضرت در زمان ماست؛ حتماً روضه بخوانید.

روضه‌ها باید ساده، خالی از اصطلاحات هیئتی و در سطح مردم باشد. می‌توانید برای فهم بهتر روضه، ابتدا آن را ساده و بدون صدا تعریف کنید و کاملاً شرح دهید و سپس با صدای حزین آن را تکرار کنید.

۴_ نماز جماعت ظهر و عصر و مغرب و عشاء:

الف: اقامه نماز از آموزش آن مهمتر است. اگر چه مأمومین فقط دانش آموزان باشند؛ باز هم نماز را اقامه کنید.

ب: قبل از نمازها اذان با صدای بلند و خوش گفته شود. ضمناً به بچه‌ها اذان را آموزش دهید و کسانی که حاضر به اذان گفتن هستند را تشویق فرمایید.

ج: برای نماز سعی کنید، مقابل جمع وضو بگیرید.

د: احکام نماز را به هنگام برگزاری نماز تکرار کنید.

۵_ راه اندازی دسته عزاداری:

الف: در برگزاری این مراسم از رسوم خود مردم تبعیت کنید ولی مدیریت برگزاری و ملاحظه جوانب آن را خودتان به عهده بگیرید.

ب: نوحه خوانان روستا را شناسایی و خواندن را به آنها بسپارید.

۶_ جلسات بانوان:

الف: زنان در این مناطق استقبال خوبی از جلسات مذهبی دارند و جلسات مذهبی برای آنها بازدهی خوبی دارد. در جلسات زنانه مباحث خانواده به تناسب مقام و حال مخاطبین مطرح فرمایید و روضه خوانی و سینه زنی هم داشته باشید.

ب: برای پاسخ به سؤالات ایشان، پیشنهاد نوشتن سؤالات را بدون نام و فقط با یک شماره یا علامت بدهید، تا خجالت، مانع پرسش ایشان نشود. در پایان شب پرسش‌های کتبی را جواب داده و در جلسات بعد جواب‌ها را عودت فرمایید.

*توجه مهم:

در صورت نیاز به تغییر در اجرای برنامه مذکور، موضوع را با سرگروه محترم مطرح فرمایید.

توصیه های عالم ربانی مرحوم ملکی تبریزی به اهل علم در مورد تبلیغ

از مهمترین اعمال این ماه برای اهل علم، مسئله امامت جماعت و وعظ مردم است. اگر عالم از مجاهدینی است که مدت زیادی است با نفس خود مجاهده کرده و راههای مخفی ورود شیطان به نفس را شناخته و فریب های هوای نفس را فهمیده است، مجاز است امامت جماعت و موعظه مردم را بر عهده گیرد. زیرا هیچ عمل خیری فایده اش به اندازه وعظ نیست. بلکه همه اعمال خیر از نتایج آن است. لکن عالم باید نهایت کوشش خود را در خالص کردن نیت مصروف سازد، چرا که آفات امامت و وعظ کمتر از فضیلت و فوائد آن نیست.

اگر پس از مراقبت کامل از نفسش دید که انگیزه او خالص در امر دین است، وارد عمل شود و اگر دید انگیزه اش دنیاست یا مخلوط به آن است یا مسئله اخلاص و ریاض محرز نشده، تبلیغ را ترک کند و مشغول تحصیل اخلاص و صدق شود. اگر صادقانه به دنبال آنها باشد خداوند هدایتش میکند چرا که خود فرموده: "والذین جاهدوا فینا لنهیدینهم سبلنا" برای اینکه بفهمیم در امامت اخلاص داریم یا نه راههایی هست.

مثلا اینکه به خود و انگیزه اش برای امامت نگاه کند و ببیند به خاطر حب جاه و عزت امامت است یا برای دستور خدا و رضایت او. اگر دید در صورت قلت مامومین میلش برای امامت کمتر است یا دید رغبتش برای امامت اعیان و بزرگان بیشتر از دیگران است بداند که قصدش یا کاملا برای جاه است یا مخلوط به آن.

اگر نفس و شیطان به انسان گفتند: تمایل تو برای زیادتربودن مامومین و از بزرگان و اشراف بودن آنها، بیشترشدن ثواب و ترویج دین و تعظیم شعائر الله و ترویج امر جماعت است، بلافاصله گول نخورد و دقت کند که آیا واقعا انگیزه اش ثواب بیشتر و تعظیم شعائر است یا خیر؟

محک دیگر اینکه اگر فرض شود که امامت تو برای یک یا دو نفر از جهات متعددی اولویت داشته و ثواب آن نسبت به امامت گروهی از مردم بیشتر باشد، آیا میلش برای امامت این جمع اندک بیشتر هست یا خیر؟ محک این که آیا قصد تو ترویج دین و تعظیم شعائر است یا خیر، این است که

بینی اگر این ترویج و تعظیم توسط دیگری بیشتر از تو حاصل میشود، آیا حاضر به امامت او و اقتدای خودت به وی هستی؟

اگر وسوسه گر درونی به تو گفت: علاقه ات برای امامت برای این است که تو به فوز ترویج دین و تعظیم شعائر برسی، باز هم زود مطمئن نشو و بین اگر در جایی اقتدا کردن تو به دیگری باعث ترویج و تعظیم است ولی امامت تو چنین نیست، باز هم میل به اقتدا داری یا خیر؟
خلاصه اینکه مسئله اخلاص و صداقت در آن از مو باریکتر است. چه بسیار بوده اند کسانی که مدت زیادی توهم اخلاص داشته اند و حادثه ای خلاف آن را ثابت کرده.

یکی از علما سادات سی سال در صف اول جماعت، ماموم بوده. مانعی برایش حادث شد که دیگر نمی توانست در صف اول بایستد، پس در صف دوم ایستاد. از اینکه او را در صف دوم می دیدند احساس خجالت و شرم میکرد، فهمید که مراقبت سی ساله اش برای اقتدا در صف اول به جهت ریا بوده. لذا تمام نمازهای این مدت راقضا کرد.

می بینی این عالم مجاهد را، رتبه مجاهدتش را نگاه کن، سی سال به جماعت اهتمام داشته و امامت را ترک کرده سپس به قضای تمام نمازهایش پرداخته ولی باز هم مسئله اخلاص برای چنین کسی مخفی و پنهان بوده است.

از این توضیحات حکم وعظ و موعظه هم فهمیده میشود. در وعظ همه آفات زبان ممکن است راه پیدا کند. آفاتی که بزرگان از آن نتوانستند احراز کنند لذا سکوت را پیشه کردند با آنکه سخن گفتن از سکوت اشرف است و همه خیرات از کلام بر می خیزد.

خلاصه کلام اینکه باید مجاهد اولاً هر آنچه که درباره مراتب اخلاص در امامت گفتیم در وعظ هم رعایت کند. مضافاً به اینکه مراقب آفات کلام باشد تا در مهلکه هایی چون کذب برخدا، قول بدون علم، تعریف از خود و اشارات کنایی به فضائل اخلاقی خویش، اغراء به جهل، برانگیختن فتنه ها و سائر ضررها بر مسلمین، نیافتد.

نباید باعث گمراهی عقیدتی مردم شود ولو به اینکه شبهه و جواب آن را در جایی مطرح کند

که مستمع نمی‌تواند جواب را درک کند. در بیم و امید دادن زیاده روی نکند تا مستمع دچار یاس یا امیدواری بیجا گردد.

چیزی نگوید که مستمع دچار غلو شود؛ عقیده او را نسبت به انبیا و ائمه بد نکند، هتک اعراض به ویژه از خواص ننماید، دچار غیبت گذشتگان و افترا بر انبیا و اوصیا و علما نگردد، با سختگیری و تحمیل آنچه که مردم طاقتش را ندارند آنان را نسبت به شرع، عبادات، علما و انبیا و خدای متعال بدبین نکند. بانقل افعال فساق و اشرار موجب تحریک مردم به افعال شر نگردد، با تعلیم حیل شرعیه مرجوحه اثاره‌ی شر نکند و با لطافت و ناز خصوصا در جایی که بانوان حضور دارند صحبت ننماید و فعلا یا قولاً تصریح به قبایح نکند. پس از تکمیل مراتب اخلاص در وعظ باید مراقب آیه شریفه "اتامرون الناس بالبر و تنسون انفسکم" درباره خود بود.

خلاصه اینکه باید اول خودش را وعظ نماید سپس دیگران را با دلسوزی و مدارا و حکمت وعظ کند. خطیب باید اندارش بیشتر از تبشیر باشد. مگر اینکه مستمعین خاص باشند. باید مراقب حال کسانی که انذار برایشان مضر است باشد. نقل شده که حضرت زکریا وقتی حضرت یحیی در مجلس وعظش حاضر بوده ذکر عذاب آتش نمی‌کرده. گاهی اوقات هم مستمعین از فرورفتگان در معصیت خدا هستند که ذکر برخی اخبار از رجاء و حلم کثیر الهی برای آنها مضر است و موجب هلاکتشان می‌گردد.

باید حال و اعظ نسبت به مستمعین حال پدر حکیم در تربیت فرزندانش باشد، که آنچه به صلاح ایشان است در تربیت آنها بکار گیرد نه آنچه مضر برایشان می‌باشد.

باید دانست که وعظ مفید و مؤثر آن است که همراه با فعل و عمل باشد و صرف گفتار نباشد گاهی ممکن است شدت منافات قول و اعظ با عملش باعث جرات مستمع بر معاصی گردد و موجب سلب اعتقاد آنها از علما و حتی انبیا گردد بگونه‌ای که آنها را از دین خارج نماید.

واعظ اگر روایتی را نقل میکند که ثواب زیادی را برای عمل قلیلی بازگو میکند در کنارش قدرت خدا و دلیل چنین ثوابی برای چنین عملی را بازگو کند تا انکار عقلی مستمع از بین برود و

نتیجه وعظش انکار روایات یا انکار ثواب و عقاب نشود. خصوصا در زمان ما که شبهه پراکنی برای رهنزی دین مردم زیاد شده. نمی گویم اصلا چنین مسائلی را نگوید بلکه میگویم توضیحی دهد تا استبعاد عقلی دور شود. مثلا وقتی نقل میکند که خدا به عدد حروف یک نماز دو رکعتی قصری در بهشت از لؤلؤ و زبرجد عطا میکند، برای رفع استبعاد بگوید:

به عالم خیال نگاه کنید که خداوند به هر کسی داده است، همان طور که خداوند قادر بر خلق عالم خیال است میتواند آنچه را که در عالم خیال ماست در خارج محقق کند. در روایات مربوط به اهل بهشت داریم آنها هر چه را بخواهند ایجاد میکنند. این قدرت را خداوند در آخرت به مؤمنین عطا مینماید، کما اینکه در دنیا به انبیا و اولیا عنایت فرموده. امر حضرت رضا به شیر پرده و تبدیل آن به شیر خارجی و دریدن آن ملعون از همین باب است.

خلاصه اینکه باید با چنین مقدمات و توضیحاتی کاری کرد که وعظ باعث ضرر به دین مردم نشود. مبلغ باید بیش از آنچه یک پزشک در تجویز دارو برای بیمار احتیاط میکند احتیاط به خرج دهد، چرا که مساله ارواح مهمتر و دقیقتر از ابدان است.

باید قبل از سخنرانی و تبلیغ امر خود را به خدا واگذار نماید و از شیطان و نفس به خدا پناه برد. اگر صادقانه چنین کند خداوند یقینا او را حفظ مینماید و کلام او را مفید و مؤثر می نماید و نور و حکمت می بخشد.

هدف مبلغ باید این باشد که دین را برای مستمع ارزشمند و بزرگ نمایاند و محبت خدای متعال و انبیا و اولیائش را در قلب او وارد کند. نعمات الهی را برای مردم یادآوری کند، سختی خشم و عذاب الهی را باز گو نماید و مردم را از دنیا و زینت های آن بر حذر دارد.

ذکر حالات بزرگان و خوف و عبادت و شوق و مراقبات آنها و لطف خداوند به آنان را زیاد بگوید و لابلای سخنانش معارف و عقاید را با نرمی و سهولت و الفاظ و اصطلاحات ساده و روان مطرح نماید.

نماز آسان

جهت فراگیری نماز، لازم است مبلغین محترم از توانایی افراد باسواد منطقه استفاده کنند به این نحو که بعد بیان اهمیت نماز، شیوه نماز آسان را بیان کنند.

بر اساس روایات، نماز ستون دین و اول چیزی است که در روز قیامت سؤال می‌شود و اگر نماز اشخاص قبول شود سایر اعمال نیز قبول می‌شود و اگر رد شود، سایر اعمال نیز رد می‌شود. لذا لازم است افراد باسواد به افراد کم سواد یا حتی بی سواد کمک کنند تا نماز خواندن را به روشی آسان یاد بگیرند. چون معمولاً افراد در ابتدا از شروع یک کار جدید ترس دارند.

در ادامه نکاتی در مورد نماز آسان بخصوص برای افراد کم یا بی سواد آورده شده است تا با بیان آن، ترس از شروع نماز برای آنها مرتفع گردد:

اول: گفته شود که اذان و اقامه و قنوت جزء واجبات نماز نیست چنانچه اسم امامان، تسبیحات حضرت زهرا -سلام الله علیها- و برخی مسائل دیگر نیز جزء نماز نمی‌باشد.

دوم: اکثر افراد در این مناطق توانایی خواندن سوره حمد ولو به صورت غلط را دارند. لذا براساس فتوای فقهای عظام کسی که قادر به تصحیح حمد و سوره خود نیست، همان حمد و سوره غلط برای نماز او کافی است و شرکت در جماعت هم بر او واجب نیست. برای رکعت سوم و چهارم هم تذکر داده شود که این افراد، می‌توانند تسبیحات اربعه و یا حمد(بتنهایی) را بخوانند.

سوم: در ذکر رکوع و سجده فقط اذکار ساده مثل «سبحان الله» گفته شود.

چهارم: در تشهد طبق فتوای فقها شخص می‌تواند بجای ذکر معمول، ذکر شبیه اذان -که معمولاً افراد بلدند- را بگوید یعنی بگوید:

«اشهد ان لا اله الا الله و اشهد ان محمدا رسول الله، اللهم صل علی محمد و آل محمد»

و حتی اگر قادر به این هم نیستند، ترجمه آن را گفته و در صورت عدم قدرت بر ترجمه ذکر «الحمد لله» را به تعدادی که معادل تشهد باشد یا بیشتر باشد؛ چندین بار تکرار کنند.

پنجم: دو فقره اول سلام، واجب نیست لذا فقط می‌توان آخر سلام یعنی: «السلام علیکم و رحمه الله وبرکاته» را گفت.

بخش سخنرانی

در بخش سخنرانی که محتوای اصلی مجالس می باشد، شامل دو محور است، که در هر جلسه یا هر روز لازم است حتی الامکان تمام مطالب ارائه شود. این محورها شامل:

الف- احکام: موضوعات مطرح شده از پرسش و پاسخ های مطرح در سایت های

دینی پرسش و پاسخ است

ب- منبر: هر منبر یک پیام دارد که در قالب یک متن مرتبط بیان شده است. سعی

شده داستان های متعددی ارائه شود که برداشت های مرتبط با موضوع توسط شما به غنای مطلب کمک می کند.

مجلس اول

بخش احکام (مجلس اول- بحث تقلید)

تقلید:^۱

مكلف باید مسایلی را که انجام تکالیف شرعی روزمره وابسته به دانستن آن است فرا بگیرد، مانند مسایل اصلی نماز و روزه و طهارت و برخی معاملات و غیر آن، و اگر یاد نگرفتن احکام به ترک واجب یا ارتکاب حرام بیانجامد گناهکار خواهد بود.

مكلف برای شناخت احکام دین باید تقلید نماید.

تقلید یعنی در احکام دین به مجتهد جامع الشرائط مراجعه کردن، و به عبارت دیگر بر طبق تشخیص و فتوای او اعمال شرعی را به جا آوردن.

توجه:

تقلید، علاوه بر این که ادله‌ی لفظی دارد، عقل نیز حکم می‌کند که شخص ناآگاه به احکام دین باید به مجتهد جامع الشرائط مراجعه کند.

تقلید ابتدائی از مجتهد میت جائز نیست

شرایط مرجع تقلید

توجه:

از کسی باید تقلید کرد که شرایط آن را داشته باشد:

^۱ امام حسن عسکری (ع): فَأَمَّا مَنْ كَانَ مِنَ الْفُقَهَاءِ صَانِتًا لِنَفْسِهِ، حَافِظًا لِدِينِهِ، مُخَالَفًا لِهَوَاهُ، مُطِيعًا لِأَمْرِ مَوْلَاهُ فَلِلْعَوَامِّ أَنْ يُقَلَّدُوهُ وَ ذَلِكَ لَا يَكُونُ إِلَّا [فِي] بَعْضِ فُقَهَاءِ الشَّيْعَةِ لَا جَمِيعِهِمُ (التفسير المنسوب إلى الإمام الحسن العسکری علیه السلام، ص: ۳۰۰)

هر کس از فقیهان که نفس خود را پاس دارد، و دین خود را حفظ کند، و به مخالفت با هواهای خویش برخیزد، و فرمان خدای را اطاعت کند، بر عوام است که از او تقلید کنند. و این چنین کس نخواهد بود، مگر بعضی از فقیهان شیعه نه همه آنان.

۱. مرد باشد.
۲. بالغ باشد.
۳. عاقل باشد.
۴. شیعه‌ی ۱۲ امامی باشد.
۵. حلال زاده باشد.

دشمن کیست؟

با جهاد و زهد و تقوا بندگی کامل شود
با بصیرت پیش دشمن افضلی حاصل شود

دشمن کیست؟

معنای این کلمه برای عموم مردم شناخته شده است. از هر کس بررسی دشمنیت کیست؟ جواب خواهد داد کسی که خوبی مرا نخواهد؛ یا شرایطی را فراهم کند که بدی و شری به من برسد و ... اما در یک کلام و به طور کلی دشمن را می توان با کلمه مقابلش یعنی دوست بهتر شناخت.

دوست انسان کسی است که عمل و کارهایش به گونه ای باشد که موجب سود انسان شود و دشمن انسان کسی است که عملش به گونه ای باشد که منجر به ضرر انسان شود. مثلا شخصی که در هرگونه رابطه ای که با انسان دارد هدفش این است که به نحوی از انسان بهره و سود ببرد ولو به قیمت ضرر کردن انسان باشد، دوست نیست اما اگر رابطه اش به گونه ای است که سود دوستش را نیز در نظر میگیرد، می تواند دوست باشد.

ضرورت دشمن شناسی

انسان برای رفع برخی نیازها و دست یابی به برخی منافع به برخی افراد اعتماد می کند و گاها لازم می شود برخی از روزنه های زندگی اش را به روی او باز می نماید و اینها باعث می شود طرف مقابل نفوذی برای سود یا ضرر زدن به انسان پیدا کنند. مثلا شخصی را برای کمک در کارش استخدام می کند و یا مثلا چوپانی برای گوسفندان استخدام می کند حال این

چوپان اگر دشمن شخص، باشد ممکن ضرری به این شخص بزند، لذا افراد دنبال این هستند افرادی بیابند تا بتوانند به آنها اعتماد کنند.

شخصی که انسان به او رای می دهد تا مسئولیتی پیدا کند باید دشمن نباشد و گرنه آسیب های جدی می رساند معلمی که فرزندش را به او می سپارد، همسر و دامادی که انتخاب می کند و...

و همچنین افرادی که با آنها مشورت می شود.

خلاصه اینکه تمام این موارد جاهایی هستند که شخصی که به او اعتماد شده (دوست و یا دشمن) می تواند به نحوی در زندگی انسان تاثیر گذار باشد.

در مواقع زیادی دشمن در لباس دوست ظاهر می شود. حال در مواردی که انسان همه دشمنانش را بشناسد و بداند چه عملی برای مقابله با او در پیش بگیرد، گزندی از ناحیه دشمن به انسان نمی رسد. اینکه امام حسین (ع) دشمنش را شناخت و در مقابلش ایستاد پیروز شد. انسان روزی از دنیا می رود اصل پیروزی این است که انسان با به دست آوردن کمالات انسانی از دنیا برود و بعد از مرگ حال خوبی داشته باشد. پس یکی از نکات دشمن شناسی این است که پیروزی واقعی بر دشمن نیز درست شناخته شود.

پیروز بر دشمن کیست

پیروزی در موارد مختلف به حسب مورد دشمنی، مختلف معنا می شود مثلا دو شخص که دشمنی آنها در مال است اگر یکی از آنها اولاً مال را به دست آورد و ثانياً ضرری هم از ناحیه شخص مقابل متوجهش نشد پیروز است.

حال اگر آن شخص فقط مال را به دست آورد در صورتی ضرری از ناحیه شخص مقابل

متوجش نمی شود که بر حق باشد، یعنی مال حقش بوده و در نحوه گرفتن مال نیز عمل درست را انجام داده باشد. زیرا زمانیکه انسان عملی را که حق نباشد انجام دهد از ناحیه ای در همین دنیا ضرر می کند. مثلا مال حقش نبود خداوند کاری می کند که همین مال به ضررش باشد، حال ممکن است سوال شود چگونه؟ مواردش بسیار ممکن است باشد مثلا با این مال ماشینی تهیه کند و با آن تصادف مرگباری داشته باشد و یا به طمع مالش با او یا فرزندش ازدواج شود و یا مالی بخرد که موجب بیماری اش می شود و یا ... زیرا همه چیز به دست خداست و خداوند نیز به کسی که بر حق باشد کمک می کند.

البته این دلیل نمی شود که انسان هر گاه حقش را بردند سکوت کند و بگوید خداوند حق مرا می دهد زیرا همین سکوت ممکن است به ناحق باشد، بلکه باید به نحوی که صلاح و حق است عمل کند، اگر صلاح در این است که شخص را نصیحت کند و یا در مقابلش بایستد و یا ... آنرا انجام دهد.

دشمنی امام حسین (ع) نیز با یزید لعنت الله علیه بر سر این بود که یزید لعنت الله علیه موجب فساد در جامعه و دوری از دین خدا شده بود. در بسیاری از منابع معتبر اهل تسنن، به تفصیل در مورد ویژگی های شخصیتی و رفتاری یزید بن معاویه و نیز عدم پابندی او به احکام شرعی و حدود الهی، سخن گفته شده است.

برای نمونه فقط به چند مورد از بسیار اشاره می کنیم: (دوستان می توانند به دو یا سه مورد اکتفا کنند)

- 2 ابن کثیر:

وَكَانَ فِي يَزِيدٍ إِقْبَالٌ عَلَى الشَّهَوَاتِ وَتَرَكُ بَعْضِ الصَّلَوَاتِ فِي بَعْضِ الْأَوْقَاتِ، وَإِمَاتَتِهَا فِي غَالِبِ الْأَوْقَاتِ (لبدایه و النهایه، ابن کثیر، ج ۸، ص ۲۲۸)

یزید توجه ویژه ای به شهوت رانی و ترک بعضی از نمازها در بعضی از اوقات داشت، و در اغلب اوقات، آنها را به جا نمی آورد.

۳- یعقوبی در تاریخ خود، دستور معاویه به زیاد بن ابیه برای اخذ بیعت مردم بصره برای یزید و نیز جواب زیاد به معاویه را اینگونه نقل می کند:

لَمَّا أَرَادَ مَعَاوِيَةَ أَنْ يَأْخُذَ الْبَيْعَةَ لِيَزِيدَ مِنَ النَّاسِ، طَلَبَ مِنْ زِيَادٍ أَنْ يَأْخُذَ بَيْعَةَ الْمُسْلِمِينَ فِي الْبَصْرَةِ، فَكَانَ جَوَابَ زِيَادَ لَهُ:

ما يقول الناس إذا دعوناهم إلى بيعه يزيد، و هو يلعب بالكلاب و القروود، و يلبس المصبغات، و يدمن الشراب، و يمشى على الدفوف و بحضرتهم الحسين بن علي، و عبد الله بن عباس، و عبد الله ابن الزبير، و عبد الله بن عمر؟ و لكن تأمره يتخلق بأخلاق هؤلاء حولاً أو حولين فعسانا أن نموه على الناس (تاريخ يعقوبی، ج ۲، ص ۲۲۰)

هنگامی که معاویه بر آن شد تا از مردم برای یزید بیعت بگیرد، ابتدا از زیاد بن ابیه خواست تا مسلمانان بصره را به بیعت فرا خواند. زیاد در پاسخ او نوشت:

اگر مردم را به بیعت با یزید فرا بخوانیم، یزیدی که سگ بازی و میمون بازی می کند و

لباسهای رنگارنگ می پوشد و دائم الخمر است و با آهنگ دف می رقصد در حالی که در میان مردم، حسین بن علی و عبدالله بن عباس و عبدالله بن زبیر و عبدالله بن عمر حضور دارند، مردم چه خواهند گفت؟ ابتدا فرمانش بده تا یکی دو سال به اخلاق اینان در آید تا شاید امر را بر مردم مشتبه کنیم!

4- ابن اثیر در الکامل فی التاریخ، در مدخل ترجمه یزید چنین می گوید:

حَجَّ يَزِيدٌ فِي حَيَاةِ أَبِيهِ، فَلَمَّا بَلَغَ الْمَدِينَةَ جَلَسَ عَلَى شَرَابٍ لَهُ [... (الکامل فی التاریخ، ابن اثیر، ج ۳، ص ۲۲۴

یزید در زمان حیات پدرش به حج رفت، پس زمانی که به مدینه رسید، مجلس شراب برپا کرد...

5- بِلَاذْرِي در انساب الأشراف، یزید بن معاویه را اینگونه معرفی می کند:

يزيد بن معاوية فكان يکني أبا خالد.

حَدَّثَنِي الْعَمْرِيُّ عَنْ الْهَيْثَمِ بْنِ عَدِيٍّ عَنْ ابْنِ عِيَّاشٍ وَعَوَانَةَ وَعَنْ هِشَامِ بْنِ الْكَلْبِيِّ عَنْ أَبِيهِ وَأَبِي مَخْنَفٍ وَغَيْرِهِمَا قَالُوا: كَانَ يَزِيدُ بْنُ مُعَاوِيَةَ أَوَّلَ مَنْ أَظْهَرَ شَرْبَ الشَّرَابِ وَالِاسْتِهْتَارَ بِالْغِنَاءِ وَالصَّيْدِ وَاتِّخَاذَ الْقِيَانِ وَالْغُلَّامَانَ وَالتَّفَكُّهَ بِمَا يَضْحَكُ مِنْهُ الْمُتَرْفُونَ مِنَ الْقُرُودِ وَالْمَعَاقِرَةَ بِالْكَلابِ وَالِدِيكَةَ ثُمَّ جَرَى عَلَى يَدِهِ قَتْلُ الْحُسَيْنِ وَقَتْلُ أَهْلِ الْحَرَّةِ وَرَمْيُ الْبَيْتِ وَإِحْرَاقُهُ [... (انساب

الاشراف بلاذري، ج ۵، ص ۲۸۶)

یزید بن معاویه که کنیه اش ابو خالد بود.

عمری از هیشم بن عدی از ابن عیاش و عوانه و از هشام ابن کلبی از پدرش و ابو مخنف و غیر این دو، می گویند: یزید بن معاویه اولین کسی بود که شرب خمر را علنی کرد. او دلباخته غنا و طرب و شکار و همدمی با دختران و پسران آوازه خوان بود. عیاشی و سرگرمی دیگرش، میمون بازی و جنگ اندازی سگها و خروسها بود سپس به دست او قتل حسین بن علی و قتل اهل حرّه و سنگ باران کعبه و آتش زدن آن صورت گرفت ...

6- سیوطی در سیر اعلام النبلاء، به سند خود، اوصاف یزید را چنین بر می شمارد:

... زِيَادُ الْحَارِثِيُّ قَالَ: سَقَانِي يَزِيدُ شَرَابًا مَا ذُقْتُ مِثْلَهُ! فَقُلْتُ: يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ، لَمْ أُسَلِّسْ مِثْلَ هَذَا! قَالَ هَذَا رُمَانُ حُلْوَانَ، بَعَسَلِ أَصْبَهَانَ، بِسَكَّرِ الْأَهْوَازِ، بِزَبِيبِ الطَّائِفِ، بِمَاءِ بَرْدَى.

وَعَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَحْمَدَ بْنِ مِسْمَعٍ، قَالَ: سَكِرَ يَزِيدٌ فَقَامَ يَرْقُصُ فَسَقَطَ عَلَى رَأْسِهِ فَأَنْشَقَّ وَبَدَأَ دِمَاعُهُ.

قُلْتُ: ... وَكَانَ نَاصِبِيًّا فَظًّا غَلِيظًا جَلْفًا، يَتَنَاوَلُ الْمَسْكَرَ وَيَفْعَلُ الْمُنْكَرَ.

اِفْتَتَحَ دَوْلَتَهُ بِمَقْتَلِ الشَّهِيدِ الْحُسَيْنِ، وَاخْتَتَمَهَا بِوَأَقِعَةِ الْحَرَّةِ فَمَقَّتَهُ النَّاسُ وَلَمْ يُبَارِكْ فِي عُمُرِهِ. وَخَرَجَ عَلَيْهِ غَيْرُ وَاحِدٍ بَعْدَ الْحُسَيْنِ [... (سیر اعلام النبلاء، ج ۵، صص ۶ و ۷

یزید حارثی می گوید: یزید شرابی به من نوشاند که مثل آن را نچشیده بودم! پس به او گفتم: ای امیرالمؤمنین! تا کنون چنین شرابی ننوشیده بودم! یزید گفت: این شراب مخلوطی از

خرمای شیرین، عسل اصفهان، شکر اهواز، کشمش طائف، و آب بردی [۹] است.

محمد بن احمد بن مسمع می گوید: یزید در حال مستی برای رقصیدن به پا خاست! ناگهان با سر به زمین خورد و سرش شکافت به گونه ای که مغزش نمایان شد.

من می گویم: ... او ناصبی، تند خو، خشن و بد عنق بود، و همواره مشروب می نوشید و اعمال زشت مرتکب می شد.

حکومت او با قتل حسین شهید آغاز و با واقعه حرّه به پایان رسید. به این دلیل مردم از او نفرت داشتند و در طول زندگانی اش خیر ندید. و بعد از حسین افراد متعددی بر او خروج کردند ...

7- و جالب تر از تمامی نقل های پیشین، اعتراف معاویه بن یزید، فرزند یزید بن معاویه، به صفات پلید و اعمال ناشایست پدر و همچنین جد خود است. او در اولین خطبه خود در روزهای نخستین خلافتش، بر منبر رفت و گفت:

إِنَّ هَذِهِ الْخُلَافَةَ حَبَلُ اللَّهِ وَإِنْ جَدِي مُعَاوِيَةَ نَازِعَ الْأَمْرِ أَهْلُهُ وَمَنْ هُوَ أَحَقُّ بِهِ مِنْهُ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ وَرَكِبَ بِكُمْ مَا تَعْلَمُونَ حَتَّى أَتَيْتُهُ مِنْتَهُ فَصَارَ فِي قَبْرِهِ رَهِينًا بِذَنْبِهِ. ثُمَّ قَلَدَ أَبِي الْأَمْرِ وَكَانَ غَيْرَ أَهْلِ لَهُ وَنَازَعَ ابْنَ بِنْتِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فَقَصَفَ عَمْرَهُ وَانْبَتَرَ عَقْبَهُ وَصَارَ فِي قَبْرِهِ رَهِيْبًا بِذَنْبِهِ. ثُمَّ بَكَى وَقَالَ إِنَّ مِنْ أَعْظَمِ الْأُمُورِ عَلَيْنَا عِلْمَنَا بِسُوءِ مَصْرَعِهِ وَبَيْسِ مَنْقَلَبِهِ وَقَدْ قَتَلَ عَتْرَةَ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وَأَبَاحَ الْخَمْرَ وَخَرَبَ الْكَعْبَةَ وَكَمْ أَذَقَ حَلَاوَةَ الْخُلَافَةِ فَلَا أَتَقَلَّدُ مَرَارَتَهَا، فَشَأْنَكُمْ أَمْرَكُمْ وَاللَّهُ لَئِنْ كَانَتْ الدُّنْيَا خَيْرًا فَقَدْ نَلْنَا مِنْهَا حِطًّا وَلَئِنْ كَانَتْ شَرًّا فَكُفَى ذُرِّيَّةَ أَبِي سُفْيَانَ مَا أَصَابُوا مِنْهَا (الصواعق المحرقة، ج ۲، صص ۶۴۱ و ۶۴۲)

هنگامی که معاویه بن یزید به ولایت عهدی رسید از منبر بالا رفت و گفت: این خلافت ریسمان الهی است و جدم معاویه آن را به نا حق از علی بن ابی طالب گرفت و آنچه می خواست انجام داد تا آنکه مرگش فرا رسید و در قبرش گرفتار گناهان خویش شد. سپس پدرم به خلافت رسید در حالی که صلاحیت آن را نداشت و با پسر دختر رسول خدا به نزاع پرداخت، پس عمر او نیز به پایان رسید در در قبرش گرفتار گناهان خویش شد. سپس گریه کرد و گفت: همانا از بزرگترین امور بر ما، علم ما به بدی جایگاه و پستی قرارگاه پدرم است، یزید عترت رسول خدا را به قتل رساند، شرب خمر را مباح کرد و کعبه را نیز خراب نمود و از شیرینی خلافت چیزی نچشید، من نیز از تلخی آن پیروی نخواهم کرد. پس خودتان در کار خویش نظر دهید! به خدا سوگند اگر تمامی دنیا خیر بوده باشد ما به تمام آن خیر رسیده ایم و اگر شر باشد، نسل ابوسفیان را بر آنچه از این شر بدانها رسیده است، کافی است!

مجلس دوم

بخش احکام (مجلس دوم)

ادامه شرایط مرجع تقلید

۵. حلال زاده باشد.

۶. بنابر احتیاط (واجب) زنده باشد.

۷. عادل باشد: عدالت عبارت از حالت نفسانی است که باعث می شود انسان همیشه

تقوایی داشته باشد که مانع از ترک واجبات یا انجام محرمات شرعی بشود. برای اثبات و احراز عدالت، حسن ظاهر کافی است.

۸. با توجه به حساسیت و اهمیت منصب مرجعیت در فتوا، بنابر احتیاط واجب، قدرت

تسلط بر نفس سرکش را داشته و حرص به دنیا نداشته باشد.

۹. مجتهد باشد.

چند نکته در ارتباط با شرایط مرجع تقلید

در صحت تقلید از مجتهد جامع الشرائط، تصدی مرجعیت یا داشتن رساله‌ی عملیه

شرط نیست، لذا اگر برای مکلف ثابت شود مجتهدی که متصدی مقام مرجعیت نبوده و رساله‌ی عملیه هم ندارد جامع الشرائط است می تواند از او تقلید کند.

در تقلید از مجتهد جامع الشرائط شرط نیست که مجتهد اهل کشور مکلف و یا ساکن

در محل سکونت او باشد.

راه‌های شناخت مجتهد جامع الشرائط

از دو راه می توان مجتهد حایز شرایط را شناخت:

۱. اطمینان، چه از راه شهرت فراگیر میان مردم و چه از راه تجربه‌ی شخصی و چه از

راه دیگر.

۲. شهادت دو نفر عادل از اهل خبره، هر چند موجب اطمینان نشود.

موضع دشمنی امام (ع) با یزید لعنه الله چه بود؟

با جهاد و زهد و تقوا بندگی کامل شود

با بصیرت پیش دشمن افضلی حاصل شود

موضع دشمنی امام (ع) با یزید لعنه الله چه بود؟

جلسه قبل وضعیت یزید بیان شد. حال حکومت به دست چنین شخصی افتاده بود که علنا فساد می کرد. در این اوضاع امام حسین(ع) برای اصلاح قیام نمود. در روایت آمده که امام (ع) هنگامیکه می خواستند از مدینه منوره به سوی مکه حرکت کنند، وصیت نامه ای نوشته و آن را به خاتم خود ممهور نمودند و سپس آن را به برادر خود محمد بن حنفیه تسلیم کردند، وصیت نامه مذکور چنین است:

"بسم الله الرحمن الرحيم، هذا ما أوصى به الحسين بن علي بن ابي طالب الى اخيه محمد المعروف بابن الحنفية:.... اني لم أخرج أشراً و لا بطراً و لا مفسداً و لا ظالماً و انما خرجت لطلب الاصلاح في امه جدی محمد صلی الله علیه و آله، أريد أن آمر بالمعروف و أنهي عن المنکر و أسير بسيره جدی و سیره أبی علی بن ابي طالب علیه السلام.

...این وصیت حسین بن علی بن ابي طالب است به برادرش محمد بن حنفیه:من خروج (قیام) نکردم از برای هوسرانی و نه از برای استکبار و خود خواهی و سرکشی، و نه از برای فساد و خرابی و نه از برای ظلم و ستم و بیدادگری! بلکه خروج (قیام) من برای اصلاح امت جدم محمد (ص) می باشد.

من می خواهم امر به معروف و نهی از منکر نمایم و به سیره و سنت جدم و آئین و روش

پدرم علی بن ابی طالب رفتار کنم. پس هر که مرا بپذیرد و قبول کند پس خداوند سزاوار تر است به حق و هر که مرا در این امر رد کند، پس من صبر و شکیبایی پیشه می گیرم تا آنکه خداوند میان من و میان این جماعت حکم به حق فرماید (لمعات الحسین، ص ۱۶، نفس المهموم، محدث قمی، ص ۴۵، مقتل الحسین خوارزمی ج ۱، ص ۱۸۸)

اما علت اینکه حضرت زمان معاویه قیام نکرد علل مختلفی داشت از جمله **فساد علنی دستگاه حکومت یزید بود.**

یزید که جوانی ناپخته، شهوتران و هوسباز و بیخرد و خوشگذران و فاقد هرگونه صلاحیتی برای اداره امور مسلمین بود، پس از اینکه به قدرت رسید به صورت علنی تظاهر به فسق و فجور می کرد و مقدسات و احکام اسلامی را به راحتی زیر پا می گذاشت. به قدرت رسیدن یزید زمینه را برای قیام امام حسین (ع) فراهم کرد و جای هیچ گونه تردید را باقی نگذاشت. فساد زمانی که علنی شد آن هم از کسی که حکومت دار است کل مردم فاسد می شوند و اثری از دین باقی نمی ماند.

شکست دشمنان امام حسین (ع)

همانطور که بیان شد پیروز واقعی کسی است که بر حق باشد و در نزاع با دشمنش نیز درست و به حق عمل کند، در این صورت عاقبت پیروز خواهد شد و به هدفش مورد نزاع و دشمنی می رسد و ضرری هم از دشمنش به او نمی رسد زیرا همه چیز به دست خاست و خداوند نیز با حق است.

حال باید عاقبت یزید و برخی پیروانش را بررسی کنیم. یزید روزی با اصحابش به قصد شکار به صحرا رفت. به اندازه دو یا سه روز از شهر شام دور شد، ناگاه آهویی ظاهر شد یزید

به اصحابش گفت: خودم به تنهایی در صید این آهو اقدام می‌کنم کسی با من نیاید. آهو او را از این وادی به وادی دیگر می‌برد. نوکرانش هر چه در پی او گشتند اثری نیافتند.

یزید در صحرا به صحرانشینی برخورد کرد که از چاه آب می‌کشید. مقداری آب به یزید داد ولی بر او تعظیم و سلامی نکرد.

یزید گفت: اگر بدانی که من کیستم بیشتر من را احترام می‌کنی! آن اعرابی گفت ای برادر تو کیستی؟ گفت: من امیرالمومنین یزید پسر معاویه هستم. اعرابی گفت: سوگند به خدا، تو قاتل حسین بن علی (علیهما السلام) هستی ای دشمن خدا و رسول خدا.

اعرابی خشمگین شد و شمشیر یزید را گرفت که بر سر یزید بزند، اما شمشیر به سر اسب خورد، اسب در اثر شدت ضربه فرار کرد و یزید از پشت اسب آویزان شد. اسب سرعت می‌گرفت و یزید را بر زمین می‌کشید، آنقدر او را بر زمین کشید که او قطعه قطعه شد. اصحاب یزید در پی او آمدند، اثری از او نیافتند، تا این که به اسب او رسیدند فقط ساق پای یزید روی رکاب آویزان بود (لهوف، سید بن طاووس) این جریان حدوداً دو سال بعد از واقعه عاشورا به وقوع پیوست.

اما شمر و عمر سعد به دست مختار با خفت و زبونی به درک واصل شدند.

ضرب المثل معروفی است که چوب خدا صدا ندارد همین است.

پیروز واقعی کربلا

اما عافیت امام حسین (ع) هنوز بعد از ۱۴۰۰ سال در مواضع مختلف مشاهده می‌کنیم. این محبتی که روز اربعین نیز تجلی می‌یابد گوشه‌ای از آن است. و البته در طول تاریخ بی نظیر.

حیای اسلام و آیین حَقِّبا توجه به مطالب گذشته به خوبی روشن شد که پس از رحلت رسول اکرم - صلی الله علیه و آله و سلم - در ارزش های دین اسلام شکاف هایی بوجود آمد که اوج این انحرافات و بدعت ها در زمان حکومت معاویه به وقوع پیوست چون او با ظاهر سازی و عوام فریبی که به اعمال خود توانست وجهه شرعی درست کند و همه انحرافات را پوشیده نگه دارد و آن ها را در نظر عوام مردم توجیه کند. شهادت امام حسین - علیه السلام - و یاران پاکبازش، به احیای آیین محمدی - صلی الله علیه و آله و سلم - منجر شده و خون پاک ابا عبد الله الحسین - علیه السلام - درخت اسلام را آبیاری نمود و به رشد و بالندگی امت اسلامی و بیداری مسلمانان انجامید.

«امام صادق - علیه السلام - می فرماید:

پس از شهادت امام حسین - علیه السلام - هنگامی که ابراهیم بن طلحه (در مدینه) با امام علی بن حسین - علیه السلام - رو برو شد (از روی طعنه) گفت: ای علی بن حسین در این نبرد چه کسی پیروز شد؟

امام چهارم - علیه السلام - فرمود: «اگر می خواهی بدانی پیروزی و غلبه با چه کسی بود به هنگام فرا رسیدن وقت نماز، اذان و اقامه بگو(مجلسی، بحار الانوار، ج ۴۵، ص ۱۷۷) امام - علیه السلام - با این پاسخ به او فهماند که هدف یزید محو اسلام و نام رسول خدا - صلی الله علیه و آله و سلم - بود ولی هم چنان طنین لا اله الا الله و محمد رسول الله بر مأذنه ها می پیچید و مسلمانان در همه جا حتی در شام و پایتخت سلطنت یزید، به یگانگی خدا و رسالت محمد - صلی الله علیه و آله و سلم - گواهی می دهند. «چون یزید بارها به

عدم وجود خدا و رسالت پیامبر - صلی الله علیه و آله و سلم - اشاره کرده و آن ها را نفی کرده بود» - سعید داودی، مهدی رستم نژاد، کتاب عاشورا، انتشارات مدرسه امام علی بن ابی طالب - علیهم السلام -، ص ۱۰۷

موسیو ماریین آلمانی می گوید:

«حسین با قربانی کردن، عزیزترین افراد خود با اثبات مظلومیت و حقانیت خود به دنیا درس فداکاری و جانبازی آموخت و نام اسلام و اسلامیان را در تاریخ ثبت و در عالم بلند آوازه ساخت و اگر چنین حادثه ای پیش نیامده بود قطعاً اسلام به حالت کنونی باقی نمی ماند و ممکن بود یکباره اسلام و اسلامیان محو و نابود گردند.» هاشمی نژاد، عبد الکریم، درسی که حسین به انسان ها آموخت، آستان قدس رضوی، ص ۲۸۴

به صراحت می توان گفت قیام امام حسین - علیه السلام - نه تنها آیین پیامبر بزرگ اسلام - صلی الله علیه و آله و سلم - را نجات داد بلکه از محو اهداف رسالت سایر انبیاء نیز جلوگیری کرد چرا که رسول خدا - صلی الله علیه و آله و سلم - کامل کننده رسالت پیامبران گذشته و خاتم رسولان و دین او خاتم ادیان بود.

و در این هنگام است که معنای حدیث نبوی «الحسین منّی و أنا من حسین» فهمیده می شود.

۲ الگو سازی برای آزادگان هر چند به ظاهر در عاشورای سال ۶۱ هجری پیروزی از آن یزیدیان بود و نبرد نابرابر کربلا به نفع جبهه باطل به پایان رسید. ولی در نگاه عمیق، پیروزی حقیقی متعلق به امام حسین - علیه السلام - و یاران او بود. چرا که آن حضرت در آن حادثه و قیام، راه و رسمی ماندگار به یادگار گذاشت و با خون سرخش مکتبی را برای مسلمانان

بلکه همه آزادگان جهان بنا نهاد که تا همیشه تاریخ باقی است و سرمشق حق طلبان عالم است.

قیام امام - علیه السلام - به جهانیان آموخت که باید در برابر ظلم و ظالم ساکت نماند و تا آخرین قطره وجود با آن ها مبارزه کرد که در این جا ما برای روشن تر شدن مطلب نمونه هایی از قیام های مردمی را که با الهام گرفتن از قیام عاشورا به وقوع پیوسته اند را می آوریم:

۱/ قیام مردم هند در مقابل استعمارگران انگلیس: مهاتما گاندی رهبر استقلال طلب کشور هندوستان در گفتار تاریخی خود چنین می گوید: من برای مردم هند چیز تازه ای نیاورده ام، فقط نتیجه ای را که از مطالعات و تحقیقاتم درباره تاریخ زندگی قهرمانان کربلا بدست آورده ام ارمغان ملت هند کردم اگر بخواهیم هند را نجات دهیم واجب است همان راهی را بپیماییم که حسین بن علی پیمود (ویژه نامه جام جم درباره عاشورا، اسفند ماه، سال ۱۳۸۳)

مجلس سوم

بخش احکام (مجلس سوم)

اقسام آبها:

۱. مضاف: آب مضاف آبی است که اطلاق کلمه‌ی آب بر آن به تنهایی و بدون قید و اضافه صحیح نباشد، خواه از چیزی گرفته شود، مانند آب هندوانه، گلاب و مانند آن، یا با چیزی مخلوط شود به طوری که دیگر به آن آب نگویند، مانند شربت، آب نمک و مانند آن.

۲. مطلق:

- آب باران
- آب جاری
- آب راکد: کر (تقریباً ۳۸۴ لیتر است)، قلیل.

احکام آب مضاف

۱. آب مضاف، چیز نجس را پاک نمی‌کند (از مطهرات نیست).
۲. با برخورد به نجاست، نجس می‌شود (هر چند نجاست کم باشد و بو یا رنگ یا مزه‌ی آب عوض نشود و هر چند آب مضاف به اندازه کر باشد).
۳. وضو و غسل با آب مضاف باطل است.

نشانه اصلی دشمن (۱)

با جهاد و زهد و تقوا بندگی کامل شود
با بصیرت پیش دشمن افضلی حاصل شود

نشانه اصلی دشمن

حال اگر کسی به شما بگوید من دوست هستم از کجا بدانیم دوست است و یا دشمن؟ از طرفی نمی توان هر کس را به گمان اینکه ممکن است دشمن باشد، به عنوان دوست نپذیرفت زیرا دوست خوب یکسری سودها و منافی دارد که نباید از آن ها صرف نظر کرد. جواب آن ساده است، همانطور که گفتیم دشمن کسی است که موجب ضرر انسان شود همانطور که دوست کسی است موجب سود انسان شود. پس برای شناخت دوست از دشمن باید بدانیم سود و ضرر ما چیست؛ اگر آن شخص کارهایی انجام می داد که به سود ما بود دوست ما است و اگر به ضرر ما بود دشمن است.

دست آویز دشمن برای دشمنی

دشمن نیز از جهل شخص استفاده می کند مثلا شخصی قصد فریب شخصی را دارد به او می گوید چون تو را دوست دارم این زمین کشاورزی ات را به دو برابر قیمتی که می خرند، خریداری می کنم در حالیکه می داند این زمین کشاورزی گنجی دارد که بیشتر ارزش دارد. شخص جاهل نیز می فروشد، چون نمی داند سودش چیست.

انگلیسی ها در موضوع بهره برداری از نفت ایران دارای سابقه ای طولانی هستند و این سابقه به سال ۱۸۷۲ بر می گردد.. این امتیاز بارها در جریان اعتراض های مردمی از قبیل

اعتراض ها در نهضت تنباکو لغو شده بود. در آن زمان دولت ایران بارها به دلیل آنکه نفت را ماده ای بی ارزش و عفن می دانست، تلاش می کرد که امتیاز نفت را به شرکت های نفتی بفروشد اما هر یک از این شرکت ها از این مسئله سر باز زدند زیرا به نظر آن ها بهره برداری از نفت ایران با توجه به رقابت با دیگر شرکت ها برای آن ها سود چندانی نداشت!

انگلیس ها در آن زمان با ایران اظهار دوستی می کردند و می گفتند این ماده سیاه بد بو را به ما بدهید و در مقابل امتیازات ناچیزی به ایران می دادند و قرار داد های ننگین می بستند.

الان نیز در رسانه های خودشان خود را دوست جلوه می دهند ولی به چیزی جز منافع خودشان فکر نمی کنند.

امام رضا (علیه السلام)

صَدِيقُ كُلِّ اَمْرٍ عَقْلُهُ وَ عَدُوُّهُ جَهْلُهُ . (بحار النوار ج ۷۴ ص ۱۷۶)

حسن بن جهم گوید: از امام رضا علیه السلام شنیدم که میفرمود: دوست هر انسانی عقل او است و دشمن او جهلش .

در واقع روایت شریفه به ما می آموزد که اگر جهل را از خود دور کنیم و عقلمان را زیاد کنیم هر کس را بخواهد در لباس دوست ظاهر شود و به ما زیان برساند خلع سلاح کرده ابزارش را می گیریم. چون ابزار دشمن همین جهل است.

دو صفت دشمن

بنابر این دو صفت در دشمن وجود دارد :

۱ جهل . اگر کسی نزدیکترین شخص به انسان باشد ولی جاهل باشد ، دوستی اش

دوستی خرس است. داستان این ضرب المثل این است که پیرمردی در دهی دور در باغ بزرگی زندگی می کرد. این پیرمرد از مال دنیا همه چیز داشت ولی خیلی تنها بود، چون در کودکی پدر و مادرش از دنیا رفته بود و خواهر و برادری نداشت. او به یک شهر دور سفر کرد تا در آنجا کار کند. اوایل، چون فقیر بود کسی با او دوست نشد و هنگامیکه او وضع خوبی پیدا کرد حاضر نشد با آنها دوست شود، چون می دانست که دوستی آنها برای پولش است

یک روز که دل پیرمرد از تنهایی گرفته بود به سمت کوه رفت. در میان راه یک خرس را دید که ناراحت است. از او علت ناراحتیش را پرسید.

خرس جواب داد: ”دیگر پیر شده ام، بچه هایم بزرگ شده اند و مرا ترک کرده اند و حالا خیلی تنها هستم“.

وقتی پیرمرد داستان زندگیش را برای خرس گفت، آنها تصمیم گرفتند که با هم دوست شوند.

مدتها گذشت و بخاطر محبتهای پیرمرد، خرس او را خیلی دوست داشت. وقتی پیرمرد می خوابید خرس با یک دستمال مگسهای او را می پراند. یک روز که پیرمرد خوابیده بود، چند مگس سمج از روی صورت پیرمرد دور نمی شدند و موجب آزار پیرمرد شدند. عاقبت خرس با وفا خشمگین شد و با خود گفت: ”الان بلایی سرتان بیاورم که دیگر دوست عزیز مرا اذیت نکنید“.

و بعد یک سنگ بزرگ را برداشت و مگسها را که روی صورت پیرمرد نشسته بودند بشانه گرفت و سنگ را محکم پرت کرد.

و بدین ترتیب پیرمرد جان خود را در راه دوستی با خرس از دست داد. و از اون موقع در مورد دوستی با فرد نادانی که از روی محبت موجب آزار دوست خود می شود این مثل معروف شده که می گویند "دوستی فلانی مثل دوستی خاله خرسه است". ولی اگر فامیل باشد مخصوصا پدر و مادر نباید آن ها را طرد نمود ولی نمی شود از جهلش پیروی کرد.

۲. تابع هوای نفس خودش است نه مصلحت دیگران. هر دوستی باید به مصلحت دیگران نیز اعتقاد داشته و دغدغه اش باشد نه اینکه همه منافع را برای خود بخواهد. شخصی که دلسوزی برای دیگران ندارد قابل اعتماد برای دوستی نیست.

مثلا در انتخابات قرار است به شخصی اعتماد کنیم. مثلا می بینیم نزدیکانش را با وجود اینکه لیاقت ندارند به سمت های بالا قرار می دهد و یا امتیازات مهمی برای آنها در نظر می گیرد این شخص دیگر قابل اعتماد نیست و یا ثروت فراوان دارد شرف شخصی که دنبال مال اندوزی است به فکر هدایت دیگران نمی تواند باشد و به هر حال می بینیم نشانه های تقوا و ایمان را ندارد و کسی که به آخرت ایمان ندارد قابل اعتماد نیست.

ملاک مهندس روسی برای شناخت دوست از دشمن

در جایی نقل شده که یک مهندس روسی تعدادی کارگر ایرانی را برای کار استخدام کرده بود. کارگران بنا به وظیفه شرعی وقت اذان که می شد برای خواندن نماز دست از کار می کشیدند. یک روز مهندس به آنان اخطار کرد که اگر هنگام کار نماز بخوانند آخر ماه از حقوقشان کسر می شود. کسانی که ایمان ضعیف و سست داشتند از ترس کم شدن حقوقشان، نماز را به آخر وقت می گذاردند اما عده ای بدون ترس از کم شدن حقوقشان، همچنان در

اول وقت، نماز ظهر و عصرشان را می خواندند. آخر ماه، مهندس به کارگرانی که همچنان نمازشان را اول وقت خوانده بودند، بیشتر از حقوق عادی ماهیانه پرداخت کرد. کسانی که نماز خود را به بعد از کار گذاشته بودند به مهندس اعتراض کردند که چرا حقوق آن کارگرها را بر خلاف انتظارشان زیاد داده است. مهندس می گوید: «اهمیت دادن این کارگرها به نماز و صرف نظر کردن از کسر حقوق، نشانگر آن است که ایمان شان بیشتر از شماس است و این قبیل آدم ها هرگز در کار خیانت نمی کنند همچنانکه به نماز خود خیانت نکردند.»

این مهندس این مطلب را می دانست که دشمن او کسی نیست که به اندازه وقت نماز از کارش کم شود بلکه کسی است که طینت و درونش ناسالم باشد و به عهدش با خدا و مردم پایبند نباشد و خیانت کند. نباید انسان سطحی ببیند، اگر سطحی نگاه کند سود و ضررش را نمی تواند ببیند. دشمن هم از همین سطحی نگری استفاده می کند.

چقدر نادانند کسانی که بعد از این همه دشمنی انگلیس و آمریکا هنوز به حرف های آنها اعتماد می کنند در حالیکه عقیده برخی از بزرگان آنها این است که اصلا نباید دلسوز دیگران باشی و انسان گری برای انسان های دیگر است (توماس هابز) کسی که عقیده اش این باشد آیا قابل اعتماد برای دوستی است.

اولین قدم برای دور کردن جهل

به نظر می رسد اولین قدم برای اینکه جهل را از خود دور کنیم این است که تصمیم

بگیریم اولاً هر کاری که می خواهیم انجام دهیم قبل از آن فکر کنیم .

یکی از یاران پیامبر (صلی الله علیه واله وسلم) به آن حضرت عرض کرد: من همیشه در

معامله و داد و ستد دچار ضرر و زیان می شوم، مکر و حيله خریدار یا فروشنده مانند جادو

مرا گمراه می کند .

پیامبر اکرم (صلی اللہ علیہ والہ وسلم) فرمود: «در آن معامله ای کہ از گول خوردن در آن می ترسی، با کسی کہ معامله می کنی تا سه روز حق بر ہم زدن معامله را شرط کن کہ اگر ضرر کردی بتوانی مال خود را پس بگیری؛ و هنگام معامله صابر و بردبار باش.

بدان کہ تأمل و بردباری از خداست و عجلہ و شتاب زدگی از شیطان است. تو می توانی از سگ این پند را بیاموزی، هر کاری کہ برای تو پیش آمد، آن را استشمام کن (یعنی در جوانب خوب و بد آن اندیشه و تفکر کن و بدون مقدمہ وارد نشو) همان طور کہ اگر لقمہ نانی جلوی سگ بیندازی فوراً آن را نمی خورد بلکه اول بو می کند، وقتی تشخیص داد کہ مناسب است می خورد. تو با این عقل و خرد، از سگ کمتر نیستی، پس قبل از کار فکر و تأمل کن .

وثانیا هر چیزی کہ می شنویم سریع تحت تاثیر آن واقع نشویم و اطراف موضوع بیندیشیم تا ببینیم سود و ضرر ما در چیست.

مجلس چهارم

بخش احکام (مجلس چهارم)

احکام آب مطلق

۱. آب مطلق چیز نجس را پاک می کند (از مطهرات است).

۲. آب مطلق به جز آب قلیل، تا زمانی که بر اثر برخورد با نجاست، رنگ یا بو یا مزه‌ی نجاست نگرفته باشد پاک است.

۳. وضو و غسل با آب مطلق صحیح است.

توجه:

برای ترتب آثار شرعی آب مطلق، صدق عنوان آن در نظر عرف کافی است، بنابراین از آن جا که صرف غلظت آب به سبب وجود املاح، مانع از صدق عنوان آب مطلق بر آن نمی شود، از این رو می توان با آب دریایی که بر اثر وجود املاح فراوان غلیظ شده است، مثل دریاچه‌ی ارومیه چیزهای نجس را شست و وضو گرفت و غسل کرد.^۲

احکام اقسام آبهای مطلق

۱. اگر آب قلیل را بر روی چیزهایی که نجس شده است بریزند آنها را پاک می کند، ولی آن مقدار آبی که پس از ریخته شدن بر روی نجس، از آن سرازیر می شود، نجس است.

^۲مدون: تذکر داده شود که وقتی باران می آید، رودخانه ها گل می شود، ولی آن ها از مطلق بودن خارج نمی شوند و پاک و پاک کننده هستند، مضاف در صورتی است که دیگر به آن آب نگویند مثل باتلاق ها

۲. آب قلیلی که به طور سرازیر و بدون فشار به پایین می‌ریزد و قسمت پایین آن با نجاست برخورد می‌کند، در صورتی که سرازیری آب به گونه‌یی باشد که جریان از بالا به پایین بر آن صدق کند قسمت بالای آن پاک است.

۳. آبی که نمی‌دانیم پاک است یا نجس شرعاً پاک است، ولی آبی که نجس بوده و نمی‌دانیم بعداً پاک شده یا نه، در حکم نجس است.

آبی که به اندازه‌ی کر بوده اگر انسان شک کند که از کر کمتر شده یا نه، در حکم آب کر است.

نشانه اصلی دشمن (۲)

با جهاد و زهد و تقوا بندگی کامل شود
با بصیرت پیش دشمن افضلی حاصل شود

نشانه اصلی دشمن

این مطلب بیان شد که برای شناخت دشمن باید جهل را ابتدا از خود دور کنیم. حال این سوال مطرح می شود که ابتدا در مورد چه بیندیشیم؟

اولین حرکت در تفکر این است که انسان در مورد حقیقت عالم بیندیشد. مقصود از حقیقت عالم این است که بداند چه چیز حقیقت دارد و چه چیز باطل است تا از این طریق در هر چیز سود و زیان خود را بداند. سپس سود و ضرر خود را با حقایق عالم تطبیق دهد.

انسان نمی تواند با نگرش سطحی و بدون تفکر و تحقیق در مورد حقیقت عالم سود و ضررش را تشخیص دهد. مثلا اینکه کسی بدون توجه به حقیقت عالم بگوید سود من این است که مالم زیاد شود پس هرکس از هر طریق، کاری کند که اینگونه شود دوست من است و یا ضرر من این است که مثلا گوسفندانم در اثر سرما بمیرند و... این در حالی است که بدون توجه به حقیقت عالم نمی توان به سود دست یافت. نقل شده روزی روزگاری در زمان حضرت موسی (ع) مرد جوانی به خدمت او رسید و گفت: «ای پیامبر خدا! سال هاست که آرزو دارم زبان جانوران را یاد بگیرم. از تو خواهش می کنم زبان آن ها را به من بیاموز. دوست دارم با آموختن زبان آن ها به تقویت دین و ایمان خود پردازم و به کمال برسم؛ زیرا صدای آدمیان همه برای به دست آوردن آب و نان است. شاید زبان حیوانات مرا به خداوند نزدیک تر کند!» حضرت موسی (ع) گفت: «این چه هوس خامی است! از این آرزو بگذر که

برای تو خطرناک است.» اما مرد جوان دست بردار نبود و هی اصرار می کرد و می گفت : «تو را به آن خدایی که می پرستی آرزویم را برآورده کن!» حضرت موسی (ع) با خدا به راز و نیاز پرداخت و به خدا عرض کرد: «خدایا این جوان ساده لوح را شیطان به بازی گرفته است. اگر زبان جانوران را به او بیاموزم به زیان او تمام می شود و او تحمل آن را ندارد. اگر هم به او یاد ندهم دلش از ما تیره می گردد.» وحی آمد: «ای موسی خواسته ی او را اجابت کن که ما از گرم، دعای کسی را هرگز رد نمی کنیم.» گفت ای موسی بیاموزش که ما رد نکردیم از گرم هرگز دعا حضرت موسی (ع) سرانجام تنها زبان خروس و سگ را به او آموخت. مرد جوان از این که زبان این دو موجود را یاد گرفته بود بسیار خوش حال بود. روز اول خدمتکارش برایش صبحانه آورد و مقداری از نان خرده ها را در حیاط ریخت. سگ و خروس جلو دویدند. خروس تگه ی بزرگ نان را با نوکش گرفت. سگ اعتراض کرد: «ای خروس تو همیشه به ما ظلم می کنی آخر تو می توانی دانه ی گندم و جو بخوری، اما من نمی توانم. از این مختصر غذایی که قسمت ما سگ هاست هم نمی گذاری؟» خروس گفت: «دوست عزیز ناراحت نباش! فردا اسب ارباب مان می میرد. مردن اسب، جشن شما سگ هاست. تا می توانید از لاشه ی آن خواهید خورد.» مرد جوان وقتی این را از خروس شنید، فوری به بازار رفت و اسبش را فروخت. روز دوم باز هم هنگام صبحانه شنید که سگ به خروس گفت: «ای دروغگو! مگر نمی گفتمی اسب ارباب می میرد؟ پس چرا نمرد؟» خروس گفت: «چرا مُرد؛ ولی در جای دیگر؛ چون ارباب همان دیروز آن را فروخت. اما دوست عزیزم ناراحت نباش! فردا قاطر ارباب می میرد و شما تا چند روز گوشت سیری می خورید.» مرد جوان با شنیدن این سخن، قاطر را هم به بازار برد و فروخت. روز سوم مرد جوان باز هم

به صحبت های سگ و خروس گوش داد. سگ گفت: «ای دروغگوی فریبکار! چند روز است که با وعده های بی اساس فریبم می دهی. مگر نگفتی قاطرش می میرد؟ پس چه شد؟» خروس گفت: «تقصیر من چیست؟ این دیگر از بدشانسی شماست. من دروغ نگفتم. قاطرش مرده؛ ولی ضررش به خریدار رسیده؛ زیرا همان دیروز او قاطرش را فروخت. اما ناراحت نباش! غلام ارباب فردا می میرد. ارباب و نزدیکان غلام خیرات خواهند کرد و نان های زیاد نصیب شما خواهد شد.» مرد جوان تا این را شنید، غلامش را هم به بازار برد و فروخت. روز چهارم مرد جوان خیلی خوش حال بود و با خود می گفت: «چه موفقیت بزرگی نصیبم شده. از آن زمان که زبان حیوانات را آموختم جلو بسیاری از زیان ها را گرفتم و بلاها را از خود دور ساختم.» درهمین فکر و خیال بود که صدای بلند سگ و خروس را شنید. سگ با عوعوی تند و عصبانی اش می گفت: «ای خروس! از من دور شو تا روی دروغگویی چون تو را نبینم.» خروس که شرمنده شده بود گفت: «می دانم. حق با تو است. باید هم با من این جور رفتار کنی؛ ولی باور کن من مقصر نیستم. ما خروس ها دروغگو نیستیم. اگر بودیم که لطف خدا شامل حال ما نمی شد و این صدای لطیف را به ما نمی داد تا با صدای خود هنگام نماز مسلمانان را آگاه سازیم. برای من هم عجیب است. هر که را اسم می برم، ارباب آن را می فروشد؛ اما دوست عزیز فردا صد در صد به آرزویت خواهی رسید و غذای سیری خواهی خورد.» سگ گفت: «لأبد این دفعه نوبت کنیزش هست و ارباب هم آن را خواهد فروخت.» خروس جواب داد: «نه! دیگر خرید و فروشی در کار نخواهد بود.» سگ با تعجب پرسید: «چطور مگر؟» خروس گفت: «آخر این بار نوبت خود ارباب است. فردا او می میرد و تا چند روز غذای زیادی به شما سگ ها خواهد رسید.» مرد جوان تا این را شنید

وحشت کرد. با شتاب به سوی خانه ی حضرت موسی (ع) دوید. در پای موسی افتاد و با گریه و زاری گفت: «ای کلیم الله به فریاد من برس!» حضرت موسی (ع) پرسید «چه شده؟» مرد تمام ماجرا را برایش تعریف کرد. حضرت موسی (ع) گفت: «خُب، تو که خیلی در کارت اوستا شدی، برو خودت را هم بفروش! من همان روز اوّل به تو هشدار دادم که این کار برای تو خطرناک است؛ اما تو گوش نکردی و اصرار داشتی که اگر زبان حیوانات را بیاموزم از دین و دنیا عبرت می گیرم و به خدا نزدیک تر می شوم. پس چه شد آن همه ادعا؟ تو نه تنها عبرت نگرفتی، بلکه گناه هم کردی. هر زبانی که به تو روی آورد آن را به مردم بیچاره تحمیل کردی. آن اسب و قاطر و غلام «بلا گردان» تو بودند. مردن آن ها تا زمانی که تو صاحب شان بودی بلا را از تو دور می کرد؛ اما تو...» تا بدانی که زیان جسم و مال سود جان باشد، رهاند از وبال مرد جوان باز اصرار کرد که مرا از مرگ نجات بده. موسی گفت: «با تقدیر الهی نمی شود کاری کرد. تنها می توانم برایت دعا کنم تا خداوند از گناهت درگذرد و با ایمان از دنیا بروی» بنابراین حضرت موسی (ع) به درگاه خدا دعا کرد: «خدایا از گناهانش درگذر و او را با ایمان از دنیا ببر! خداوندا تو خود شاهی که به او گفتم دانستن اسرار غیبی در توان تو نیست، اما او قبول نکرد و به گناه افتاد. خدایا از تو می خواهم از گناهش درگذری!» این شخص بدون توجه به حقیقت عالم سعی در این داشت تا با استفاده از آنچه پیش بینی می کند به سود بیشتری دست یابد در حالیکه اگر چه پیش بینی هایش درست بود ولی این که سعادت و سودش با فروختن حیواناتش تامین نمی شود در گرو این بود که به حقیقت عالم توجه کند و در حالیکه اگر به حقیقت عالم توجه می کرد سودش را در زیان رساندن به دیگران نمی دید. کسی که سر دیگران کلاه می گذارد که مالش زیاد شود، به

حقیقت عالم توجه ندارد و سودش را در زیادی مال می بیند در حالیکه اگر زندگی بسیاری کسانی که مال فراوانی دارند بنگریم خواهیم دید که مشکلات زیادی به خاطر همین مال برایشان به وجود آمده است ، مثلاً فرزندانشان با یکدیگر سر مال پدر دگیر هستند و یا افراد نالایق و شیاد به طمع مالشان با آنها ارتباط برقرار می کنند . چه بسیار کسانی که به طمع مال با فرزندان ازدواج می کنند و این ازدواج که از روی عشق و علاقه نیست مشکلات زیادی دارد. کمی در این باره فکر کنید: مردم ترجیح می دهند چیزهای کمتری داشته باشند به شرطی که اموالشان از همسایه بیشتر باشد. نکته اینجاست که یک ملت با یک کیک کوچک که بتوان آنرا عادلانه تر تقسیم کرد خوشحال تر هستند تا یک کیک بزرگ که نمی توان آن را عادلانه بین همه تقسیم کرد.

اما چرا ما اینقدر دوست داریم خودمان را در مقابل دیگران بسنجیم؟

کسی که سود و ضرر خود را نداند مسئله اصلی زندگی اش این است که فلان کس فلان ماشین را دارد و من ندارم اگر بالاتر آن را داشتم شخص موفق بودم و یا مثلاً پارکینگ خانه دخترخاله تان سه ماشین جا دارد اما پارکینگ شما فقط دو ماشین می گیرد و اگر مال او یک ماشینه بود شما خیلی خوشحال تر بودید.

چرا ما برخلاف نفع شخصی خودمان عمل می کنیم؟ آیا این طبیعت انسان است؟ یا وضعیت باعث شده اینطور رفتار کنیم؟ خیر این به این دلیل است که سود و ضرر زندگی خود را نمی دانیم. البته این خوب است که انسان بخواهد خوب و خوشبخت باشد ولی باید مساله اصلی زندگی اش این باشد که به نحوه ای عمل کند که شخصیتش کاملتر باشد. شخصیت کامل کسی است که از درون احساس لذت و خوشبختی می کند و اعمالش به گونه

ای است که موجب سودش می شود.

هارون بن عترة می گوید: در شهر خورتق (۱) هوا سرد بود، علی (ع) را دیدم که قطیفه ای بر خود پیچیده و از سرما رنج می برد، گفتم از بیت المال سهمی بردار. امام علی (ع) پاسخ داد:

چیزی از مال شما بر نمی دارم و این قطیفه را که می بینی بر خود پوشانده ام آن را از مدینه همراه آورده ام (علی و حقوق بشر ج ۱ ص ۸۲- و - کامل ابن اثیر ج ۲ ص ۴۴ - و - تذکره الخواص ص ۱۰۸ - و - کشف الغمه ج ۱ ص ۲۰۳).

نان خشکیده می خورد که دخترش امّ کلثوم وقتی نان جوین خشک را بر سفره ی پدر دید اشکش جاری شد.

در اوائل زندگی، شب ها با همسرش بر روی پوستینی می خوابید که در روز بر روی آن شتر را علوفه می داد). (سنن ابن ماجه ج ۲ ص ۳ - و - تذکره الخواص ابن جوزی ص ۳۱۶ و ۱۶ - و - کشف الغمه ج ۲ ص ۷۸ - و - ینابیع الموده ص ۱۹۷ - و - نهج الحیاه فرهنگ سخنان حضرت فاطمه (ع) ص ۲۹۷ حرف م (مشکلات زندگی))

مجلس پنجم

بخش احکام (مجلس پنجم)

مطهرات

الف) آب

۱. طریقه‌ی تطهیر ظروف:

۱. ظرف نجس را با آب قلیل باید سه مرتبه شست، ولی در کر و جاری یک بار کافی است.

۲. ظرفی را که سگ در آن، آب یا چیز روان دیگر خورده یا آن را لیسیده است باید اول با خاکمال شستشو کرد و سپس با آب شست، و اگر با آب قلیل شسته می‌شود باید پس از خاکمال دو مرتبه شسته شود.

۳. ظرفی که در آن خوک، غذای روان یا آب بخورد باید هفت مرتبه شسته شود، ولی خاکمال آن لازم نیست.

۲. طریقه‌ی تطهیر غیر ظروف:

۱. چیزی که نجس شده است، اگر در صورت بر طرف کردن عین نجاست، یکبار آن را در آب کر یا جاری فرو ببرند یا زیر شیری که به کر متصل است بگیرند به طوری که آب به همه‌ی جاهایی که نجس شده برسد پاک می‌شود، و در فرش و لباس و امثال آن بنا بر احتیاط (واجب) باید آن را پس از فرو بردن در آب، فشار و یا تکان بدهند. بلی فشار یا تکان لازم نیست خارج آب باشد بلکه داخل آب کافی است.

۲. چیزی که بر اثر تماس با بول نجس شده است، هرگاه پس از برطرف شدن عین نجاست دو مرتبه آب قلیل روی آن ریخته شود، پاک می‌شود، و چیزی که با نجاسات دیگر تماس یافته و نجس شده است، پس از بر طرف شدن عین نجاست اگر یک مرتبه شسته شود پاک می‌شود.

۳. چیزی را که با آب قلیل آب می‌کشند، باید آبی که روی آن می‌ریزند از آن جدا شود و اگر قابل

فشدن است، مانند لباس و فرش باید آن را فشار دهند تا آب از آن جدا شود.

توجه:

در تطهیر فرش نجس و مانند آن با آب لوله کشی، جدا شدن آب غساله شرط نیست، بلکه به صرف رسیدن آب به مکان نجس، بعد از زوال عین نجاست و حرکت غساله از جای خود به وسیله دست کشیدن بر فرش در هنگام اتصال آب، طهارت حاصل می شود.

توحید اصل حقیقت عالم

با جهاد و زهد و تقوا بندگی کامل شود

با بصیرت پیش دشمن افضلی حاصل شود

توحید اصل حقیقت عالم

انسان عاقل با تفکر و تدبر پیرامون عالم و غیر از آن از طریق فطرتش اینکه همه چیز وابسته به خدای متعال است را درک می کند، پس سود انسان در این است که مطابق این حقیقت کارهایش را انجام دهد. خداوند متعال نیز از روی رحمتش انبیاء و امامان را برای این فرستاد که روشن کنند چه کارهایی موجب سود انسان و چه کارهایی موجب ضرر انسان است.

بهترین دوستان و بدترین دشمنان

از این روی بهترین دوستان بشر انبیاء و اوصیاء ایشان هستند زیرا هم عاقلترین مردم هستند و هم با تقوا ترین مردم هستند و خیر ایشان را می خواهند.

پس دین هم چیزی جز دوستی با ایشان و دشمنی با دشمنان آن ها نیست قَالَ لِي أَبُو عَبْدِ اللَّهِ ع هَلِ الدِّينُ إِلَّا الْحُبُّ إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ يَقُولُ قُلْ إِنْ كُنْتُمْ تُحِبُّونَ اللَّهَ فَاتَّبِعُونِي يُحِبُّكُمْ اللَّهُ. امام صادق (ع) می فرماید آیا دین غیر از دوستی است همان خدای عز و جل می فرماید بگو اگر خدا را دوست دارید پس از من تبعیت کنید که خدا شما را دوست بدارد. (الخصال ج ۱ ص ۲۱)

وقتی امام علی (علیه السلام) به حکومت رسید در شرایطی که همه امکانات عمومی در

اختیار او قرار گرفت و از حقوقی متناسب با یک حاکم و مدیر ارشد جامعہ برخوردار شد سبک زندگی شخصی اش از جهت مخارج و مصرف بہ گونه ای دیگر شد؛ گونه ای کہ مغایر با انتظار عمومی بود. امام (علیہ السلام) در این دوران از ہرگونہ ساخت و ساز برای خود اجتناب کرد. امام باقر (علیہ السلام) میفرماید :

او پنج سال بر مردم حکومت کرد در حالی کہ هیچ آجری روی آجر نگذاشت و هیچ خشتی بر خشتی نہاد (کافی، ۸/۱۳۰) .

زندگی فقیرانہ امام علی (علیہ السلام)، سبکی ہدفمند است کہ در آن اهدافی دنبال می شود؛ درک وضعیت دشواری کہ فقرای جامعہ در آن قرار گرفته اند از سوی حاکم و مسئولان امر و نیز کمک بہ تحمل وضعیت سختی کہ قشر ضعیف جامعہ با آن دست بہ گریبان است از آرمان های معقول و مقبول این فقیرانہ زیستن آگاہانہ و منتخب است در مخارج و مصرف شخصی ہم تلاشش بر این بود کہ حتی الامکان از بیت المال بہرہ ای نبرد و سبک زندگیش بہ مانند مردم کم درآمد و قشر ضعیف جامعہ باشد. گاهی برخی مسئولین ما فکر می کنند این مسئولیت سفرہ ای است کہ برای آنها پهن شدہ و باید ہر چہ بیشتر استفادہ کنند. اگر در جامعہ ما مسئولین بخواہند بہ امام متقین اقتدا کنند با ید حقوقشان از ہمہ کمتر باشد در حالیکہ از عموم جامعہ بیشتر است.

از این طریق بدترین دشمنان را ہم می شناسیم . ہرکسی کہ بہ نحوی با ایشان دشمن باشد با انسان نیز دشمن است حتی اگر کسی خودش (العیاذ باللہ) با ایشان دشمنی کند ، دشمن خودش است پس یک دشمن درونی داریم و یک دشمن بیرونی.

داستان دوستی هایی با اہل بیت کہ منجر بہ خوشبختی و سود افراد شدہ مانند علی بن

در میان اصحاب ائمه معصومین (علیهم السلام) کسانی هستند که کاملاً تابع امام خود بوده و در دوستی با ایشان و دشمنی با دشمنانشان به کمالات والای انسانی دست یافته اند. «علی بن یقطین» یکی از نمونه های بارز این مردان سختکوش است او برای رسیدن به رشد و تعالی و رضوان الهی مرارتها و سختیها کشیده، از هیچ مانعی نهراسیده، و در دامان ولایت پرورش یافته است.

او عنصری بود که در دستگاه خلافت به استخدام آنها و اهدافشان در نیامد و ابزاری برای اجرای مقاصد آنها نبود، بلکه؛ امکانات و ابزار دستگاه خلافت را به استخدام خود در آورد و اهداف مقدس امامت و اندیشه های پر بار امام کاظم علیه السلام را، در حوزه مسئولیت خود، بارور ساخت و کمکهای زیادی به جامعه شیعه کرد و با موقعیتی که داشت، موانع زیادی را، از سر راه آنان برداشت.

امام موسی بن جعفر علیه السلام دستور داده بود که علی بن یقطین در جاهای خلوت و دور از اغیار، طبق روش اهل سنت وضو بسازد. وی نیز تابع امام زمانش بود لذا این فرمایش امام (ع) را عملی ساخت. به هارون خبر داده بودند که علی بن یقطین شیعه است و دلیل آن طرز وضو گرفتن است. روزی هارون تصمیم گرفت که طرز وضو گرفتن علی بن یقطین را ببیند. مخفیانه تماشاگر وضوی او شد و دید که او به روش اهل سنت وضومی گیرد و کسی هم نزد او نیست.

از این جهت یقین پیدا کرد که علی بن یقطین شیعه نیست، قسم خورد که حرف دیگران را درباره او باور نکند.

بعد، موسی بن جعفر علیه السلام به او گفت از این به بعد، به روش شیعه وضو بگیرد

دوستی با دشمنان امام حسین (ع)

به نوشته مورخین ابن زیاد قبلا عمر بن سعد بن ابی وقاص را به حکومت ری منصوب نمود ضمنا چهار هزار سپاهی تجهیز شده بودند که عمر بن سعد ضمن ایفاء ماموریت محوله به جنگ با مردم دیلم پردازد و چون امام حسین علیه السلام وارد کربلا گردید و حر گزارش آنرا برای ابن زیاد فرستاد عبیدالله بن زیاد به عمر بن سعد گفت: سر الیه فاذا فرغت فسر الی عملک .

یعنی اول برو کار حسین علیه السلام را تمام کن وقتی از او فارغ شدی آنگاه به سوی محل خدمت خود (ری) برو .

عمر سعد: مرا از این کار معاف دار؟

ابن زیاد: بسیار خوب فرمان حکومتی را به ما رد کن؟

عمر سعد که چنین انتظاری نداشت و فکر انصراف از حکومت ری در مخیله اش خطور نمی کرد دچار حیرت شد و لذا یک شب مهلت خواست و با اطرافیان خود به مشورت پرداخت همه او را منع کردند .

حمزه پسر مغیره بن شعبه خواهرزاده ابن سعد به وی گفت:

ترا بخدا دای! مبادا بسوی حسین بروی که نزد پروردگارت گنه کار و قطع کننده رحم خواهی بود بخدا سوگند اگر تمام دنیا از آن تو باشد و پادشاه همه جهان باشی و از آن دست بکشی بهتر است از اینکه خدا را ملاقات کنی در حالیکه خون حسین را به زمین ریخته باشی .

ابن سعد گفت: انشاءالله آنچه گفتی خواهم کرد و تمام شب را در فکر بود.

۱ - ((عیدالله از میان همه اقوام مرا انتخاب و به سرزمین (ری) حکومت داد.))

۲ - ((پس بخدا قسم متحیرم که کدام یک از این دو امر خطیر را برگزینم.))

۳ - ((آیا ری را که مورد اشتیاق و آرزوی من است رها کنم یا دست به خون حسین

بیالایم و با مذمت فراوان به خانه برگردم.))

۴ - ((جزای کشتن حسین آتش جهنم است که گریزی از آن نیست اما حکومت ری هم

نور چشم من است.)) اعیان الشیعه ج ۱ / ص ۵۹۸ - کامل ج ۳ / ص ۳۷۹ - مقاتل

الطالبین ص ۱۱۲ - حیاة الحسین ج ۳ / ص ۱۳ - طبری ج ۷ / ص ۳۰۸ - کامل ج ۴ / ص ۵۲.

مجلس ششم

بخش احکام (مجلس ششم)

مطهرات (ادامه)

ب) زمین

کسی که بر اثر راه رفتن روی زمین، کف پا یا کفش او، نجس شده است، هرگاه تقریباً به قدر ده قدم روی زمین خشک و پاک راه برود، کف پا و کفش او پاک می‌شود مشروط به این که عین نجاست، زایل شود.

توجه:

زمینهای آسفالت و یا آغشته به قیر، پاک کننده‌ی پا یا ته کفش نیستند.

ج) بر طرف شدن عین نجاست

اگر بدن حیوان به چیز نجسی آلوده شد، همین که آن چیز برطرف شد، بدن آن حیوان پاک می‌شود و احتیاج به آب کشیدن نیست. همینطور است داخل بدن انسان، مانند داخل دهان یا بینی، مشروط بر این که نجاست از بیرون به آن نرسیده باشد، پس خونی که از دندان می‌آید اگر عین آن در آب دهان از بین برود دهان پاک است.

اصل طهارت

به طور کلی در مورد طهارت و نجاست، اصل بر طهارت اشیا است یعنی هر چیزی که یقین به نجاست آن نباشد از نظر شرعی محکوم به طهارت است و سؤال و تحقیق لازم نیست. مثل ترشح آبی که بر مکانی می‌ریزد که نمی‌دانیم آن مکان پاک است یا نجس، پاک است. یا فردی که نمی‌دانیم مسلمان است یا کافر محکوم به طهارت است و سؤال از دینش واجب نیست.

دشمن درونی

با جهاد و زهد و تقوا بندگی کامل شود
با بصیرت پیش دشمن افضلی حاصل شود

دشمن درونی

شناخت دشمن و دوری از آن در صورتی مفید واقع می شود که انسان دشمن خودش نباشد. شاید انسان خودش رو بهترین دوست خودش بداند ولی این اشتباه هست چرا که نفس اماره نیرویی در درون آدمی است که او را به سمت گناه و برآوردن خواهش های نفسانی فرمان می دهد. اماره صیغه مبالغه است و کثرت را می رساند گفته شده اماره حکایت از آن دارد که نفس همواره در حال فرمان به بدی است

این اصطلاح از آیه «إِنَّ النَّفْسَ لَأَمَّارَةٌ بِالسُّوءِ؛ نفس قطعاً به بدی امر می کند، گرفته شده است مجلسی، بحار الانوار، ۱۴۰۳ق، ج ۶۷، ص ۳۷. و مفسران منظور از انفس را در آیه «بَلْ سَوَّكْتُ لَكُمُ أَنْفُسَكُمْ أَمْرًا؛ بلکه نفس شما کاری [بد] را برای شما آراسته است» سوره یوسف، آیه ۱۸. نیز نفس اماره می دانند. ^۱ راغب اصفهانی، المفردات، ۱۴۱۲ق، ص ۸۹. گاهی آن چنان مطیع نفس اماره هستند که عقل هیچکاره می شود و تمام امور به دست هوی و هوس و نفس اماره است. لذا حضرت علی (علیه السلام) می فرماید: «کم من عقل اسیرٌ تحت هویِّ امیر؛

پس بسیار عقل ها و خردها که شهوات بر آنها حکومت می کند»
گاهی اطاعت انسان از نفس اماره از این هم بالاتر می رود و تابع خواست های نفس افسار

گسیخته می شود که هوی و هوس او معبودش می شود. «افرأیت من اتخذ الهه هواه؛(جائیه ۲۳)

آیا دیدی کسی را که هوس های خود را خدای خود قرار داده است.»

حال شناخت این دشمن درونی انسان را برای شناخت دشمن بیرونی کمک می کند چراکه هرکس تابه نفس اماره اش باشد، دشمن خودش است و کسی که دشمن خودش است به طریق اولی دشمن دیگران است.

برای اینکه نفس اماره را بشناسیم باید ابتدا نحوه دشمنی ها و نفوذ آن را بیابیم که در اینجا به برخی آنها اشاره می کنیم(ان شالله)

برخی دشمنی های نفس اماره، عبارت اند از:

۱. پیروی از گمان و هوای نفس بدون تحقیق

«ان يتبعون الا الظن و ما تهوى الانفس؛ آنان جز از گمان های بی اساس و از هوای نفس

پیروی نمی کنند.(جم ۲۳) در بسیاری موارد خوبی یا بدی کسی را می شنود ، همینکه گمان پیدا کرد طبق گمانش عمل می کند نکته ای که وجود دارد این است که اگر آنچه به آن گمان پیدا کرده است مخالف هوای نفسش باشد به آن عمل نمی کند پس در واقع شخصیت چنین فردی اینگونه است که به جای اینکه دنبال حقیقت باشد دنبال این است که ببیند چه چیز را دوست دارد و با هوای نفسش جور است و همان را پیروی می کند. مثلا وقتی دو نفر اختلاف دارند دنبال این نیست که از حق جانبداری کند بلکه می بیند جانبداری از کدامیک برای او منفعت دارد.

البته هیچگاه هوای نفس انسان را به جایی که منافعش در آنجاست رهنمون نمی شود.

مثلا هوای نفس می گوید منفعت تو در این است که مال مردم را بدزدی و یا آنها را فریب دهی و حق آنها را بگیری؛ چیزی که هوای نفس می گوید این است که پول بیشتر موجب منفعت و خوشبختی تو می شود در حالیکه این یک گمان باطل بیشتر نیست زیرا این شخص افراد زیادی را دیده که مال بسیار دارند و لی خوشبختی ندارند و اگر انسان بیندیشد می بیند نه تنها مال زیاد موجب سود انسان نمی شود بلکه خطرناک هم هست و گاهی موجب ضرر انسان می شود. شخصی سالها کسب مال می کند و در یک روز عده ای برای گرفتن مالش جانش را می گیرند و یا به خطر می اندازند و یا افرادی به انگیزه مال و دارایی اش با فرزندانش ازدواج می کنند و چنین ازدواجی که علاقه ملاک اصلی آن نیست موجب بدبختی است و یا بر سر مالش با وی دائما کشمکش می کنند که اینها موجب ناراحتی است نه خوشبختی، چه افرادی که با وجود مال بسیار زمانیکه ورشکست شده اند سکت کرده و از دنیا رفتند یا تا آخر عمرشان فلج شدند. حال اینها مثال هایی بود که زده شد و گرنه چیزهایی بیشتر از وجود دارد شخصی که ماشین را منفعتش می بیند در حالیکه هلاکت آن در آن است مثلا موجب تصادف و قطع عضو وی می شود و... پس کسی که از روی حکمت عمل کند اصلا دنبال مال زیاد نمی رود بلکه به اندازه نیازش قناعت می کند. این شخص در این زمینه دشمنش را که در قالب دوست ظاهر شده است را شناخته و از آن پیروی نکرده.

۲ بی ایمانی

در جایی داستان درباره کوهنوردی نقل شده است که می خواست بلندترین قله را فتح کند. بالاخره بعد از سال ها آماده سازی خود، ماجرا جویی اش را آغاز کرد. اما از آنجایی که آوازه ی فتح قله را فقط برای خود می خواست تصمیم گرفت به تنهایی از قله بالا برود.

او شروع به بالا رفتن از قله کرد ، اما دیر وقت بود و به جای چادر زدن همچنان به بالا رفتن ادامه داد، تا اینکه هوا تاریک تاریک شد .

سیاهی شب بر کوه ها سایه افکنده بود و کوهنورد قادر به دیدن چیزی نبود . همه جا تاریک بود. ماه و ستاره ها پشت ابر گم شده بودند و او هیچ چیز نمی دید .

در حال بالا رفتن بود ، فقط چند قدمی با قله فاصله داشت که پایش لغزید و با شتاب تندی به پایین پرتاب شد.

در حال سقوط فقط نقطه های سیاهی می دید و به طرز وحشتناکی حس می کرد جاذبه ی زمین او را در خود فرو می برد. همچنان در حال سقوط بود ... و در آن لحظات پر از وحشت تمامی وقایع خوب و بد زندگی به ذهن او هجوم می آورند .

ناگهان درست در لحظه ای که مرگ خود را نزدیک می دید حس کرد طنابی که به دور کمرش بسته شده ، او را به شدت می کشد...

میان آسمان و زمین معلق بود ... فقط طناب بود که او را نگه داشته بود و در آن سکوت هیچ راه دیگری نداشت جز اینکه فریاد بزند : خدایا کمکم کن ...

ناگهان صدایی از دل آسمان پاسخ داد از من چه می خواهی ؟

-خدایا نجاتم بده

-آیا یقین داری که می توانم تو را نجات دهم ؟

-بله باور دارم که می توانی

-پس طنابی را به کمرت بسته شده قطع کن ...

لحظه ای در سکوت سپری شد و کوهنورد که جرأت رها کردن طناب را نداشت تصمیم

گرفت با تمام توان اش طناب را بچسبد.

خداوند فرمود: پس چگونه از من کمک نخواستی و به غیر من استعانت جستی و به عبدی از بندگان من امید بستی تا تو را نزد مخلوقی از مخلوقات من ذکر کند، در حالی که آن مخلوق در اختیار من بود و به خاطر همین گناهت مدت ها در زندان به سر بردی

فردای آن روز گروه نجات گزارش دادند که جسد یخ زده کوهنوردی پیدا شده ... در حالی که از طنابی آویزان بوده و دستهایش طناب را محکم چسبیده بودند و فقط یک قدم از سطح زمین فاصله داشت...

این یک داستان و شاید تخیلی بود ... ولی در زندگی خیلی از ما آدم ها چنین ماجراهایی کم و بیش دیده می شوند ... بی اعتمادی به خدا گاهی اوقات ما آدم ها انقدر درگیر مسائل زندگی و دنیا می شویم که یادمان می رود که منبعی داریم با قدرتی عظیم که لایق توکل کردن و تکیه کردن است ... اوست که عظمت و مهربانی اش واقعاً لایق بی اعتمادی های ما، پشت کردن ها و ندیدن هایش نیست... البته ظاهراً داستان از باب مثل و تمثیلی است ولی آنچه می آموزد واقعی است.

تمام احکامی که خداوند متعال برای انسان از طریق بهترین دوستان بشر فرستاد تماماً از این قبیل هستند ولی بی ایمانی باعث می شود انسان از حقایق غفلت کرده و رو به چیزهایی کند که فکر می کند برایش سودمند است مثلاً فرزندی که فکر می کند اگر جواب پدر را با تندی بدهد و یا خشمگین با او برخورد کند کارش راه می افتد در حالیکه خداوند عالم را طور دیگری قرار داده است امام صادق(ع) بَرُّوا آبَاءَكُمْ يَبْرِكُمْ أَبْنَاءُكُمْ. به پدران خود نیکی کنید تا فرزندانان به شما نیکی کنند بحار الأنوار: ۷۴ / ۶۵ / ۳۱.

یا کسی که فکر می کند اگر ربا یا دیگران را فریب دهد مالش زیاد می شود و اگر مالش زیاد شد خوشبخت می شود در حالیکه مال باعث خوشبختی نمی شود.

مجلس هفتم

بخش احکام (مجلس هفتم)

نجاسات

تمام اشیا، محکوم به طهارت هستند مگر آنهایی که شارع، حکم به نجاستشان کرده است.

۲۰۱. بول و غایط

بول و مدفوع انسان و هر حیوان حرام گوشتِ دارای خون جهنده (خونگرم) نجس است، مگر پرندگان حرام گوشت که فضله‌ی آنان پاک می باشد. بول و مدفوع حیوانات حلال گوشت از پرندگان و غیره پاک است.

۳. منی انسان نجس است.

۴. مردار (جسد مرده) انسان و هر حیوان دارای خون جهنده نجس است، چه حرام گوشت و چه حلال گوشت. به جز:

- اجزای بی روح او، مانند ناخن و مو و دندان. در غیر سگ و خوک و کافر غیرکتابی
- شهید معرکه باشد.
- او را غسل داده باشند.
- حیوانی که به دستور معین در شرع مقدس، کشته شده باشد

دو نکته در ارتباط با مردار

پوست نازکی که خود به خود از دستها، لبها، پاها و سایر قسمت‌های بدن جدا می شود محکوم به طهارت است.

۵. خون

۱. خون انسان و هر حیوان دارای خون جهنده (خونگرم) نجس است، چه حرام گوشت باشد و چه حلال گوشت.

۲. خونی که پس از ذبح حیوان در بدن او می ماند پاک است.

۳. لکه‌ی خونی که گاهی در تخم مرغ یافت می شود محکوم به طهارت است، ولی خوردن آن حرام است.

مایوس شدن

با جهاد و زهد و تقوا بندگی کامل شود
با بصیرت پیش دشمن افضلی حاصل شود

۳. مایوس شدن

انسان اگر سعادت خود را در گرو غیر خدا و اسباب ظاهری ببیند، زمانیکه آن ها را از دست داد ناامید می شود مثلا شخصی که سعادت خود را در گرو پول داشتن ببیند، حال اگر به دلیلی مالش از بین رفت دیگر از دستیابی به اهدافی که با پول داشتن تامین می شد مایوس می شود.

اما باید دید این شخص پول را برای چه هدفی می خواست؟ جواب این است که برای اینکه نیاز هایش را تامین کند، نیاز هایی که تامین نشدن آنها موجب یک مصیبت است مثلا گرسنگی یا بدون مسکن ماندن و... در حالیکه اگر مصیبتی بخواهد به انسان برسد با وجود داشتن پول هم می رسد. چه بسیار کسانی که با داشتن پول به دلیل بیماری گرسنه ماندند. غذا های متنوع سر سفره روبه رویش وجود دارد ولی به دلیل بیماری نمی تواند استفاده کند. یا افرادی که با وجود بهترین مسکن از سرما و یا گرما در راه مانده شدند و جان باختند و... اما بالعکس آن چه کسانی که با وجود نداشتن مال با خانواده ای صمیمی و فرزندان باتربیت خوشبخت شدند.

شخصی سالها زحمت می کشد و مال بسیار کسب می کند ولی همین مال باعث مرگش می شود و به خاطر ورشکستگی سخته می کند. این همان مالی بود که شاید اگر از ابتدا به

دست نمی آورد مایوس می شد.

خودکشی

کسی که در اثر ناملایمات سریعا مایوس می شود و دست به خودکشی می زند تابع دشمن درون خود شده است. زیرا این عمل گناه کبیره است.

از امام باقر (ع) روایت شده است :

«إِنَّ الْمُؤْمِنَ يُبْتَلَىٰ بِكُلِّ بَلِيَّةٍ وَ يَمُوتُ بِكُلِّ مِيتَةٍ إِلَّا أَنَّهُ لَا يَقْتُلُ نَفْسَهُ» (کافی ج ۲ ص ۲۵۴)
(همانا ممکن است مؤمن به هر بلایی مبتلا شود و به هر (نوع) مرگی بمیرد اما هیچ گاه خود را نمی کشد). مومن به خدا تکیه و اعتماد دارد و می داند نهایتا خداوند متعال چاره ساز است و هنگام گرفتاری نیز می اندیشد و از عقل خود و عقلا کمک می گیرد تا چاره ای بیابد.

گرفتاری در دنیا

خوشبختی باید از درون آدم بجوشد و گرنه دنیا دار بلا و گرفتاری و کمبود هاست.

نقل شده است پادشاهی پس از اینکه بیمار شد گفت: «نصف قلمرو پادشاهی ام را به کسی می دهم که بتواند مرا معالجه کند

تمام آدم های دانا دور هم جمع شدند تا ببینند چطور می شود شاه را معالجه کرد، اما هیچ یک ندانست.

تنها یکی از مردان دانا گفت : که فکر می کند می تواند شاه را معالجه کند، اگر یک آدم خوشبخت را پیدا کنید، پیراهنش را بردارید و تن شاه کنید، شاه معالجه می شود.

شاه پیک هایش را برای پیدا کردن یک آدم خوشبخت فرستاد. آن ها در سرتاسر مملکت

سفر کردند ولی نتوانستند آدم خوشبختی پیدا کنند. حتی یک نفر پیدا نشد که کاملاً راضی باشد.

آن که ثروت داشت، بیمار بود.

آن که سالم بود در فقر دست و پا می زد، یا اگر سالم و ثروتمند بود زن و زندگی بدی داشت. یا اگر فرزندی داشت، فرزندانش بد بودند.

خلاصه هر آدمی چیزی داشت که از آن گله و شکایت کند. آخرهای یک شب، پسر شاه از کنار کلبه ای محقر و فقیرانه رد می شد که شنید یک نفر دارد چیزهایی می گوید.

«شکر خدا که کارم را تمام کرده ام. سیر و پر غذا خورده ام و می توانم دراز بکشم و

بخوابم! چه چیز دیگری می توانم بخوام؟»

پسر شاه خوشحال شد و دستور داد که پیراهن مرد را بگیرند و پیش شاه بیاورند و به مرد هم هر چقدر بخواهد بدهند.

پیک ها برای بیرون آوردن پیراهن مرد توی کلبه رفتند، اما مرد خوشبخت آن قدر فقیر بود که پیراهن نداشت!!!

اینکه باعث می شود خوشبختی از درون بجوشد این است که انسان بداند از کجا آمده و الان در کجاست و به کجا می رود. زمانیکه بداند از کجا آمده به کسی تکیه می کند که همه چیز وابسته به اوست و خوشبختی اش را در گرو او می بیند و بداند در کجاست گرفتاری ها را موجب بدبختی و راحتی ها را موجب خوشبختی اش نمی داند و اگر بداند به کجا می رود همه چیزهای زندگی اش با هدف اصلی اش تنظیم می شود.

اعتماد کردن به نفس اماره

امام علی علیه السلام: نفس همواره به بدی و زشتکاری فرمان می‌دهد. پس هرکه به نفس خویش اعتماد کند نفس به او خیانت می‌ورزد و هرکه به آن دل‌خوش کند نفس او را به هلاکت می‌افکند و هرکه از آن خشنود شود، نفس او را به جایگاه‌های بد درآورد. (میزان الحکمه ج ۱۲ فارسی ص ۳۱۰)

اعتماد به نفس اماره چیست؟ اعتماد به نفس اماره با اعتماد به نفسی که با توکل به خدا حاصل می‌شود، تفاوت اساسی دارد. مقصود از اعتماد به نفس این است که انسان آنچه عقلش می‌گوید، از خواسته‌ها و وعده‌های نفسش پیروی کند مثلاً می‌داند مال خوشبختی نمی‌آورد افراد بسیاری را نیز دیده که با مال حرام بد بخت شده اند عقلش هم همین را می‌گوید ولی هوای نفسش دلایل آن‌ها را کنار می‌زند و هدفش را در زندگی تغییر نمی‌دهد. اصلاً انسان می‌داند که نهایتاً می‌میرد و پس از مرگش مال دنیا به کارش نمی‌آید ولی فکر و ذکرش دنیاست {به خدا پناه می‌بریم}. اصلاً یکی از نادان‌ترین انسان‌های دنیا جمله‌ای دارد که می‌گوید تقصیر شخص نیست که فقیر به دنیا می‌آید ولی اگر فقیر از دنیا برود مقصر است. حال اینکه بعد از مرگش این مال به چه کارش می‌آید؟ عقل می‌گوید هیچ.

بارها شده افراد مسنی را دیده‌ایم که بعد از ۷۰-۸۰ سال عمری که از خدا گرفته‌اند هنوز که هنوز است حرص مال دنیا را می‌زنند. شاید میلیاردها ثروت و دارایی جمع کرده‌اند اما طوری دنبال ریال و دلار به نرخ روزند که شب و روز را نمی‌شناسند. خواب و خوراک هم ندارند. با اینکه می‌دانند چند صباحی بیشتر زنده نیستند دست از عطش سیری ناپذیرشان برای دنیا طلبی بر نمی‌دارند. آدم را یاد بیماری استسقاء و جوع می‌اندازند که نه آب و نه خوراک هیچ کدامشان درد تشنگی و گرسنگی مرضشان را چاره نمی‌کنند.

عطشی سیری ناپذیر برای جمع کردنی کور و بی هدف. مثل تشنگانی که هر چه از آب شور دریا می خورند تشنه تر می شوند، نه دریا دریا آب، سیرابشان می کند نه خوردن تمام دنیا.

حرص مانند بسیاری از مشکلات مشابه اش نخستین نقطه‌ای را که از کار می اندازد عقل آدمی است. عقل که از کار افتاد هدف و منطق از افعال آدم گم می شود.

این است که شخص از یاد می برد که پول و مال دنیا را برای چه می خواهد. فقط حرص می زند. یادش می رود که پول برای آسایش و آرامش زندگی است نه اینکه آسایش و آرامش زندگی، فدای پول. بیش از همه خودش را رنج می دهد و حتی بهره ای از دارایی ای که دارد هم نمی برد و غالباً آن را برای وراثش به ارث می گذارد و این از همه بدتر است.

این است که حضرت علی (علیه السلام) فرمود: حرص، مرکب خستگی و تعب است. (فهرست غرر، ص ۶۰)

و انسان حریص، همواره فقیر و نیازمند است اگرچه مالک تمام ثروت های جهان گردد. (فهرست غرر، ص ۶۱)

وابستگی به حیات دنیا برای کسب فرصت برای ازدیاد توشه آخرت مثبت است.

به جای نفس اماره به خداوند متعال اعتماد کنیم

امام علی (علیه السلام) ریشه حرص را چنین بیان فرموده‌اند: «بنای آزمندی و بخل بر شک و کم اعتمادی به خدا است.» (میزان الحکمه، ج ۳، ص ۲۶) گاهی اگر به قدر اثر یک داروی مسکن به خدا اطمینان کنیم دچار بسیاری از ترس هایمان نمی شویم.

زمانی حرص می زنیم که احساس نیاز به بیشتر و بیشتر داشته باشیم یا از کمبودی در

ترس و هراس. اما اگر بدانیم سهم ما محفوظ و روزی ما مقدر است و با تلاش معقول به آن می‌رسیم دیگر حرص زدن الکی، برایمان یک خود آزاری بی‌معنا می‌شود.

امام حسین (علیه السلام) می‌فرمایند: «نه خودداری از حرام و ناپسند، مانع روزی می‌شود و نه حرص، روزی بیشتر می‌آورد، چرا که روزی تقسیم شده و اجل حتمی است و حرص (تنها) به سوی گناه می‌کشد.» (اعلام الدین، ص ۴۲۸).

مجلس هشتم

بخش احکام (مجلس هشتم)

نجاسات (ادامه)

۷ و ۶. سگ و خوک

سگ و خوک نجس است و در این حکم، فرقی میان اجزای روح دار و بی روح آنها نیست.

۸. مشروبات مست کننده

مشروبات مست کننده بنا بر احتیاط (واجب) نجس است.

۹. کافر

۱. کسی که توحید یا نبوت یا یکی از ضروریات دین اسلام، مانند نماز و روزه را انکار کند یا معتقد به

نقصی در رسالت رسول اکرم (ص) باشد کافر و نجس است مگر اهل کتاب باشد.

توجه:

مقصود از اهل کتاب هر کسی است که اعتقاد به یکی از ادیان الهی داشته و خود را از پیروان پیامبری از

پیامبران الهی (ع) بداند و دارای یکی از کتاب‌های الهی که بر انبیا (ع) نازل شده است باشد، مانند یهود،

نصاری، زرتشتی‌ها و همچنین صابئین (که ادعای پیروی از پیامبر خدا حضرت یحیی (ع) را دارند و

می‌گویند کتاب او نزد ما موجود است)

کسی که به یکی از امامان معصوم دشنام دهد و اهانت کند کافر و نجس است.

احکام نجاسات

۱. خوردن و آشامیدن چیز نجس حرام است. همچنین خوردن آن بر کسی که از نجاست آن خبر ندارد،

نیز جایز نیست، ولی اگر انسان ببیند کسی غذای نجسی را می‌خورد یا با لباس نجس نماز می‌خواند،

لازم نیست نجس بودن آن را به او بگوید.

۲. آگاه کردن کسی که لباس را می‌شوید از نجاست لباس، لازم نیست، ولی صاحب لباس تا یقین به

طهارت آن حاصل نکند نمی تواند آثار طهارت بر آن مترتب سازد.

۳. هرگاه مهمان یکی از اثاثیه‌های میزبان را نجس کند اطلاع دادن به میزبان در غیر از خوردنی و آشامیدنی و ظرفهای غذا، لازم نیست.

شیطان دشمن بیرونی

با جهاد و زهد و تقوا بندگی کامل شود

با بصیرت پیش دشمن افضلی حاصل شود

شیطان دشمن بیرونی

تعریف شیطان

معنای شیطان از نظر لغوی مورد اختلاف است؛ برخی آن را از ماده (شَطَن) به معنای دوری، دانسته اند و برخی دیگر از ماده (شَیْطَ) به معنای به باطل شدن یا سوختن. البته قول اول اولویت بیشتری دارد، و بر اساس آنچه در جلد هشتم تفسیر تسنیم آمده است، شیطان به معنای کسی یا چیزی است که از رحمت خدا دور است و مورد لعن او واقع شده است. تفسیر تسنیم، ج ۸، ص ۴۷۹

بر اساس معنای دوم که آن را از ماده شیط دانسته بودند، شیطان به کسی گفته می شود که سعی او باطل شده و هرچه سعی می کند تلاشش باطل است، یا کسی که از شدت خشم، آتش گرفته و سوخته است.

به هر حال معنای شیطان هر کدام که باشد، در لسان قرآن، اصل شیطان از جنیان دانسته شده است. البته قرآن کریم این واژه را در مورد انسانها نیز به کار برده است [سوره انعام، آیه ۱۱۲] و حتی از روایات استفاده می شود که به حیوانات و غیرحیوانات هم تعبیر شیطان اطلاق می شود. البته در برخی موارد معنی کنایی دارد و مثلاً از میکروب به شیطان یاد می کنند به عنوان مثال در برخی از احادیث چنین مضمونی آمده است که ناخن های خود را

کوتاه کنید که شیطان در زیر آن ها جمع می شود. [الکافی، ج ۶، ص ۴۹۰] روشن است که شیطان در اینچنین تعبیری به معنای همان میکروب هایی که اگر بهداشت رعایت نشود باعث بیماری انسان می گردد.

از نظر اصطلاحی و ماهیتی مصداق بارز شیطان همان ابلیس است که از جنیان است. ابلیس ابتدا در جمع فرشتگان از عبادت کنندگان بوده و چنانچه حضرت علی علیه السلام در نهج البلاغه در خطبه قاصعه می فرماید؛ شیطان شش هزار سال عبادت کرد و معلوم نیست که این شش هزار سال، بر اساس شمارش سال های دنیوی است یا بر اساس شمارش سال های اخروی؛ «كَانَ قَدْ عَبَدَ اللَّهَ سِتَّةَ آلَافِ سَنَةٍ لَا يُدْرَى أَمْ مِنْ سِنِّي الدُّنْيَا أَمْ مِنْ سِنِّي الْآخِرَةِ». [نهج البلاغه، خطبه ۱۹۲ (خطبه قاصعه)] یعنی اگر عبادت او بر اساس سال های اخروی باشد، هر روزش معادل هزار سال یا پنجاه هزار سال است.

اعتماد به شیطان

کسی که به شیطان اعتماد کند، او عمل بدش را برای او زینت داده لذا شر را نمی تواند تشخیص دهد و همیشه مانند انسان های جاهل و نادان فکر می کند:

پس باید دید این زینت دادن چیست. زینت دادن این است که چیزی زیبا و جذاب جلوه داده شود مثلا اگر کسی لباس زیبایی بپوشد جذاب تر جلوه می کند. به طلا و نقره هم زینت گفته می شود یا اینکه شخصی زیبا باشد همه اینها به نوعی جذابیت دارند.

اما انسان بر اساس این زینت ها و جذابیت ها، دوستی انتخاب می کند که همان دوست بیچاره اش می کند و یا بر اساس معیار زیبایی همسری انتخاب می کند که از اخلاق بد و

خواسته های نابجایش دائما در رنج است. پس در این موارد جذابیت یک چیز کاذب بوده است، اگر آن شخص قبل از دوستیابی یا انتخاب همسر به اخلاق شخص توجه می کرد قطعا به گونه ای دیگر تصمیم می گرفت.

به همین خاطر در اسلام شرط اول انتخاب همسر ایمان و تقوا معرفی شده است. تعهد بنیان خانواده را حفظ می کند و همسر با تقوا بیشتر از همسری که تقوای کمتری دارد، می تواند اعتماد و آرامش شما را تامین کند و متعهد باشد. اصلا شخصی که ایمان ندارد چه چیز می تواند موجب تعهدش باشد؟ بنابراین پرهیزگاری شرط اول ازدواج از نگاه ائمه و معصومین است. کسی که پایبند به دین نباشد هیچ ضمانتی وجود ندارد که به رعایت حقوق همسر و زندگی مشترک پایبند باشد. در حدیثی از پیامبر اکرم (ص) نقل شده است که: وقتی کسی که به خواستگاری می آید و اخلاق و دین اش مایه رضایت است به او زن دهید که اگر چنین نکنید، فتنه و فساد زمین را پر خواهد کرد. (نهج الفصاحه، ح ۲۴۷)

در حدیث دیگری از پیامبر اکرم (ص) نقل شده است که: با زن به خاطر ۴ چیز ازدواج می شود: مال و ثروتش، زیبایی اش، دینداری اش و اصل و نسب خانواده اش؛ و تو با زنان متدین ازدواج کن. (کنز العمال . ح ۴۴۶۰۲)

ازدواج با دینداران

عن النبی صلی الله علیه و آله و سلم قال:

من تزوج امرأة لمالها وکله الله الیه، و من تزوجها لجمالها رای فیها ما یکره، و من تزوجها

لدینها جمع الله له ذلک.

از پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم نقل شده است:

هر که با زنی به خاطر مالش ازدواج کند، خداوند او را به مال وی واگذار می کند، و هر که با او به خاطر جمال و زیبایی اش ازدواج نماید، در او چیزی را که خوشایند او نیست، خواهد دید، و هر که با وی به خاطر دینش ازدواج کند، خداوند تمامی این مزایا را برای او جمع می کند. (وسائل الشیعه، ج ۱۴، ص)

در زمان ما چقدر زنان زیبایی که مشکلات جدی برای همسرانشان با خواسته های نابجا ایجاد می کنند . بسیاری از مشکلات اقتصادی به همین مسایل مربوط می شود . و یا چه مردانی که از نظر زیبایی یا زینت های دیگر مادی مانند ثروت قدرت ، مدرک دانشگاهی و ... خوب به نظر می رسند ولی از نظر دین داری ایمانی ندارند لذا همسرشان را آزار می دهند و فرزندان تربیت می کنند که موجب سختی پدر و مادر باشد و بسیاری دیگر از مشکلات.

اما کسی که در زمان انتخاب همسر به دین و ایمانش توجه کند در واقع در مقابل زینت دادن شیطان ایستادگی کرده . البته دو نکته باید متذکر شد اول اینکه در انتخاب همسر باید به زیبایی در این مقدار که انسان بپسندد توجه نمود اما بیشتر از آن و اینکه دنبال زیبایی باشد و به دینداری توجه نکند اشکال دارد.

نکته مهم دوم این است که دین داری و ایمان نماز و روزه نیست زیرا منافق هم نماز و روزه و مسجدش ترک نمی شود بلکه برای شناخت ایمان باید به چیزهای دیگری توجه نمود. از امام صادق علیه السلام سؤال شد:

بای شیء تُعَرَفُ الْمُؤْمِنُ بِأَنَّهُ مُؤْمِنٌ؟ قَالَ: بِالتَّسْلِيمِ لِلَّهِ وَالرِّضَا فِيهِمَا وَرَدَّ عَلَيْهِ مِنْ سُرُورٍ

او سَخَطٍ؛ کافی، ج ۲، ص ۶۲.

..

چگونه می توان مؤمن را شناخت؟ حضرت فرمود: به تسلیم خدا بودن و راضی بودن به آنچه پیش می آید، چه در اموری که مایه سرور است و چه در چیزهایی که مایه ناراحتی است.

امام باقر علیه السلام فرمود: رسول خدا در مسافرتی بود. کاروانی به آن حضرت برخورد کردند. و سلام کردند پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: شما کیستید؟ گفتند: ای رسول خدا ما جمعی از مؤمنان هستیم. حضرت سؤال فرمود: حقیقت ایمان شما چیست؟ گفتند: راضی بودن به قضای خدا و واگذار کردن کارها به خدا و تسلیم بودن به امر خدا.

پیامبر فرمود: اگر راست می گوئید بنایی را که در آن نمی نشینید، نسازید و چیزی را که نمی خورید، جمع نکنید و از خدایی که به سویش باز می گردید پروا کنید کافی، ج ۳، ص ۸۸؛ بحار الأنوار، ج ۶۴، ص ۲۸۶

مثلا دختر و یا پسری که اگر مشکلی برایش پیش بیاید ممکن است از شدت ناراحتی اقدام به خودکشی کند ، این شخص مناسب برای ازدواج نیست چون کسی که ایمان داشته باشد تسلیم مقدرات الهی است و عاقل است و می داند شاید آنچه در ظاهر برایش خوب است در حقیقت به ضررش تمام می شود و بالعکس به همین خاطر در مقابل مشکلات صبر می کند. یا شخصی که دائما در زندگی دنبال جمع آوری مال و مقام و تفاخر و فخرفروشی به دیگران است اینها با ایمان تنافی دارد.

زینت خوب

زینت زمانی که بر اساس حقیقت باشد، خوب هم هست مثلا شخصی که لباس های تمیز بپوشد و جایی که نا محرم نیست خود را معطر کند و یا وضع منزل خود را تمیز کند و از

این قبیل. همه اینها مواردی هستند که بر اساس یک حقیقت هستند مثلا اگر کسی با لباس کثیف و بد بو بیرون بیاید دیگران بدشان می آید و حق هم دارند اما در موردی که شخص لباس بسیار گران قیمت بپوشد و جذابیتی پیدا کند که با آن تفاخر کند این زینت بد است.

مجلس نهم

بخش احکام (مجلس نهم)

شرایط وضو

شرایطی که به وضو گیرنده برمی گردد:

الف) با قصد قربت وضو بگیرد (نیت): وضو را باید با قصد قربت به جا آورد یعنی به این نیت که این عمل مخصوص را برای انجام فرمان خداوند انجام می دهد، پس اگر از روی تظاهر یا برای خنک شدن، همه ی کارهای وضو را انجام دهد، وضو باطل است.

ب) استعمال آب برای او مانعی نداشته باشد: کسی که می ترسد اگر وضو بگیرد مریض شود یا اگر آب را به مصرف وضو برساند تشنه بماند، نباید وضو بگیرد.

شرایطی که به آب وضو برمی گردد:

الف) آب وضو مطلق باشد.

ب) آب وضو پاک باشد.

ج) آب وضو غصبی نباشد.

شرایطی که به ظرف وضو برمی گردد:

الف) مباح باشد

شرایطی که به اعضای وضو برمی گردد:

الف) پاک باشد.

ب) مانعی از رسیدن آب در آن نباشد.

خالکوبی بدن اگر صرفاً رنگ باشد و یا در زیر پوست بوده و بر ظاهر پوست چیزی که مانع از رسیدن

آب بر آن شود وجود نداشته باشد وضو صحیح است.

اگر می‌داند چیزی به اعضای وضو چسبیده، ولی شک دارد که از رسیدن آب جلوگیری می‌کند یا نه، باید آن را بر طرف کند.

شرایطی که به کیفیت وضو برمی‌گردد:

الف) ترتیب را در شستن و مسح کردن‌ها رعایت کند

ب) موالات: کارهای وضو را پشت سر هم انجام دهد. بدین معنی که اگر میان آنها به قدری فاصله بیندازد که در هنگام شستن یا مسح کردن عضوی، جاهایی که پیش از آن شسته شده خشک شده باشد، وضو باطل است.

ج) کارهای وضو را خودش در حال اختیار انجام دهد

شرایطی که به زمان وضو برمی‌گردد:

به مقدار وضو و نماز وقت باقی باشد: اگر وقت نماز به قدری تنگ است که در صورت وضو گرفتن، نمی‌تواند همه‌ی نماز را در وقت بخواند و مقداری از آن در خارج وقت واقع خواهد شد، در این صورت نباید وضو بگیرد، بلکه باید تیمم کند و نماز بخواند. البته اگر تیمم هم به همان اندازه‌ی وضو وقت می‌گیرد در این صورت باید وضو بگیرد

آرزو های طولانی

با جهاد و زهد و تقوا بندگی کامل شود
با بصیرت پیش دشمن افضلی حاصل شود

آرزو های طولانی

از راه های نفوذ شیطان آرزو های طولانی و دور و دراز است.

اقسام آرزو:

دو نوع آرزو وجود دارد

1- آرزوهای صادق، مثبت و سازنده که دستیابی به آنها به نوعی با سعادت انسان ارتباط دارد مثلا انسان آرزو داشته باشد پدر و مادرش از او رازی باشند و یا فرزندان صالحی داشته باشد و یا از یاران امام زمانش باشد و... تمام این موارد مربوط به سعادت انسان است. البته این نوع آرزو و امید نه تنها مذموم و نکوهیده نیست، بلکه نقش بسیار مهمی در حرکت چرخ های زندگی و پیشرفت در جنبه های مادی و معنوی بشر دارد. همان گونه که در حدیث معروف نبوی آمده است :

«الْأَمَلُ رَحْمَةٌ لِّأُمَّتِي وَ لَوْ لَأَ الْأَمَلُ مَا رَضَعَتْ وَالِدَةٌ وَ لَدَهَا وَ لَأَ غَرَسَ غَارِسٌ شَجَرًا (مجلسی

محمد باقر؛ بحار الانوار الجامعة لدرر اخبار الائمة الاطهار، تهران، دارالکتاب اسلامیه، ۱۳۶۴،
نوبت دوم، ج ۷، ص ۱۷۳).

«امید و آرزو، برای امت من رحمت است و اگر امید و آرزو نبود هیچ مادری فرزندش را شیر نمی داد و هیچ باغبانی نهالی نمی کاشت.» مثلا مادری که فرزندش را شیر می دهد تا

یک انسان کامل و صالح شود آرزوی خوبی است.

2- آرزوهای کاذب و دور و دراز، و به تعبیر دیگر طول امل که از مهم‌ترین رذایل اخلاقی بوده و انسان را از خدا دور ساخته و به انواع گناهان آلوده می‌کنند. این آرزوها همچون سراب در بیابان زندگی ظاهر می‌شوند و هر لحظه انسان را تشنه‌تر می‌سازند تا از شدت تشنگی هلاک سازند. مثلاً شخصی که آرزو دارد مال بسیار یا ماشین مدل بالا داشته باشد که اینها حتی با سعادت انسان منافات داشته باشد مثلاً کسی که مال بسار یا ماشین مدل بالا دارد و تفاخر هم می‌کند این موجب پستی و شقاوتش می‌شود.

یکی از راه‌های گمراه کردن شیطان همین آرزو هاست که در قرآن کریم نیز آمده است (نساء/سوره ۴، آیه ۱۱۹)

از امام صادق علیه‌السلام روایت شده که فرمودند: وقتی که این آیات بر پیامبر اسلام صلی‌الله‌علیه‌وآله‌نزل شد:

« وَالَّذِينَ إِذَا فَعَلُوا فَاحِشَةً أَوْ ظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ ذَكَرُوا اللَّهَ فَاسْتَغْفَرُوا لِذُنُوبِهِمْ وَمَنْ يَغْفِرِ اللَّهُ الذُّنُوبَ إِلَّا اللَّهُ وَلَمْ يُصِرُّوا عَلَىٰ مَا فَعَلُوا وَهُمْ يَعْلَمُونَ أُولَٰئِكَ جَزَاءُ مَا كَفَرُوا مِنْ رَبِّهِمْ وَجَنَّاتٌ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا وَنِعْمَ أَجْرُ الْعَامِلِينَ »

پاداش اینان آمرزش پروردگارشان است و نیز بهشتهایی که در آن نهرها جاری است در آنجا جاویدانند و چه نیکو است پاداش نیکوکاران و آن کسان که چون مرتکب کاری زشت شوند یا به خود ستمی کنند، خدا را، یاد می‌کنند و برای گناهان خویش آمرزش می‌خواهند و

کیست جز خدا که گناهان را بیامرزد؟ و چون به زشتی گناه آگاهند در آنچه می‌کردند پای
نفسرند.

ابلیس (پدر شیطان‌ها) سخت ناراحت گردید. و بالای کوهی در مکه به نام «تور» رفت و
فریادش بلند شد و همه یارانش را به تشکیل انجمن خود دعوت نمود. همه یاران و فرزندان
شیطان جمع شدند.

ابلیس نزول آیات فوق را به اطلاع آنان رساند و اظهار نگرانی کرد و از آنها کمک
خواست. یکی از یاران او گفت: من با دعوت نمودن انسان‌ها از این گناه به آن گناه، اثر این
آیه را ختشی می‌کنم. ابلیس سخن او را نپذیرفت. دیگری پیشنهادی شبیه اولی کرد ولی باز
مورد پذیرش ابلیس قرار نگرفت.

تا اینکه از میان شیطان‌ها، شیطان کهنه کاری به نام «وسواس خناس» گفت: پیشنهاد من
این است که فرزندان آدم را با وعده‌ها و آرزوهای طولانی آلوده به گناه کنیم و بگوییم که
آلان برای توبه کردن زود است و فرصت توبه بسیار است، در نتیجه وقتی که مرتکب گناه
شدند، خدا را فراموش کرده و بازگشت به سوی خدا و توبه از خاطر آنان محو می‌گردد.

ابلیس گفت: «مرحبا! راه همین است. سپس این ماموریت را تا پایان دنیا به او سپرد»

۳ ایجاد شبهه در واقعیات

همانطور که بیان شد کسی که واقعت را بشناسد و به آن توجه کند سود و ضررش را شناخته
و بر اساس آن عمل می‌کند. اگر انسان بر اساس واقعیات حرکت کند برای او هیچ مشکلی
ایجاد نمی‌شود. چنانکه در دعایی از پیامبر گرامی اسلام (ص) آمده است: «اللهم ارنی الاشياء

کما هی» [تفسیر القرآن الکریم، ج ۶، ص ۲۸۵] یعنی خدایا واقعیت اشیاء را آنچنان که هست به من نشان بده. بنابراین اگر ما واقعیت گناه را آنچنان که هست به صورت سم و آتش بینیم هرگز سراغ گناه نمی‌رویم، یعنی اگر شخصی حقیقت گناه را بداند میلی به آن نخواهد داشت.

پس اولین کاری که شیطان انجام می‌دهد این است که در واقعیات ایجاد شبهه می‌کند. به این صورت که گناه را که باطنش آلودگی و آتش است، به صورتی نیکو برای انسان جلوه می‌دهد. مثلاً شراب را برای انسان خوشمزه جلوه می‌دهد، از همین رو برخی‌ها شراب را (که یک نوع نجاست است) با میل و رغبت می‌خورند، حال آنکه اگر به همین افراد گفته شود که فلان نجاست را بخورید، به شدت کراهت خواهند داشت و هیچگاه دست به چنین کاری نخواهند زد. مثال دیگر در مورد غیبت است، تعبیر قرآن درباره غیبت این است که کسی که غیبت می‌کند گویا گوشت برادر مرده خود را می‌خورد. حال اگر انسان باطن غیبت را ببیند و غیبت کردن را به مثابه خوردن لاشه ببیند، هیچگاه غیبت نمی‌کند، در حالی که بسیاری از انسان‌ها چون این واقعیت را نمی‌بینند، به راحتی مرتکب این گناه می‌شوند. در مورد انجام کارهای نیکو نیز شیطان به همین صورت عمل می‌کند، به عنوان مثال در مورد ثواب کارهای خیر ایجاد شبهه می‌کند تا میل و رغبت او به انجام این کار کم شود یا از بین برود. شیطان اگر با انجام این مرحله به مقصود خود نرسید وارد مرحله دوم می‌شود.

۴ تسویف

تسویف بدین معنا است که شیطان سعی می‌کند انسان را وادار کند که کار خیر را به

تأخیر

تسویف از ماده «سوف» است که معنای آینده را می‌رساند و در اینجا به معنای کاری را به

آینده موکول کردن است. مثلا اگر کسی بخواهد انفاقی انجام دهد، شیطان می گوید حالا که زود است، باشد برای فردا، فعلا خودت جوانی و نیاز داری، فردا انجام می دهی. یا مثلا می گوید چراغی که به خانه رواست به مسجد حرام است.

به همین دلیل است که در حدیث آمده است: «ایاک و التسویف» [امالی (شیخ طوسی)، ص

۵۲۶] بر حذر باش از اینکه برای انجام کارهایت فردا فردا کنی.

شیطان اگر در این مرحله هم ناموفق بود وارد مرحله بعدی می شود.

کوچک شمردن گناه.

مجلس دهم

بخش احکام (مجلس دهم)

غسل

غسل یعنی شستشوی تمام بدن از سر تا پا با شرایط و کیفیت خاص.

اقسام غسل

۱. واجب

غسل پس از جنابت

غسل پس از مس میت

غسل میت

کیفیت غسل

غسل را به دو گونه می‌شود انجام داد:

ترتیبی: اول این که با ترتیب مخصوص بدن را بشوید، به این که ابتدا سر و گردن، بعد تمام نیمه راست

بدن و در آخر تمام نیمه چپ بدن را بشوید.

ارتماسی: دوم این که تمام بدن را یک‌باره در آب فرو ببرد به طوری که آب به همه جای بدن برسد.

کسی که بعد از غسل بفهمد به قسمتی از بدنش آب نرسیده است

غسل ارتماسی بوده:

- باید دو باره غسل کند، چه جای آن را بداند یا نداند.

غسل ترتیبی بوده

جای آن را نمی‌داند:

- باید دوباره غسل کند.

جای آن را می داند:

- در طرف چپ است: شستن همان مقداری که شسته نشده کافی است.
- در طرف راست است: باید آن مقدار را شسته، بعد طرف چپ را بشوید.
- در سر و گردن است: باید آن مقدار را شسته، بعد طرف راست و چپ بدن را بشوید.

غسل جبیره‌یی

غسل جبیره‌یی هم مانند وضوی جبیره‌یی است.

شرایط غسل

شرایطی که برای وضو گفته شد، مانند پاک بودن آب و غیر آن در غسل هم شرط است، ولی در غسل، شستشو از بالا به پایین و نیز پی در پی شستن اعضای بدن لازم نیست، بلکه می‌تواند در وسط غسل، مدتی به کار دیگر پردازد و سپس غسل را از همان محل که مانده است، ادامه دهد.

توجه:

در غسل، هر قسمتی را که می‌خواهد شستشو بدهد، اگر نجس است باید قبلاً آن را آب بکشد، ولی پاک بودن تمامی بدن قبل از غسل واجب نیست، بنابراین اگر عضو، قبل از غسل آن، تطهیر شده باشد غسل صحیح است، ولی اگر عضو نجس قبل از غسل آن تطهیر نشود، و با یک شستن بخواهد هم آن را پاک کند و هم غسل نماید، غسل باطل است.

چیزی را که مانع رسیدن آب به بدن است باید بر طرف کند و اگر پیش از اطمینان به این که بر طرف شده غسل کند، غسل او باطل است.

ایادی شیطان

با جهاد و زهد و تقوا بندگی کامل شود
با بصیرت پیش دشمن افضلی حاصل شود

ایادی شیطان

۱- دوست بد

در عصر پیامبر اسلام (ص) در میان مشرکان، دو نفر با هم دوست بودند، نام این دو نفر، عقبه و ابی بود.

عقبه، آدم سخی و بلند نظر بود، هر زمان از مسافرت برمی گشت، سفره مفصلی ترتیب می داد و دوستان و بستگان را به مهمانی دعوت می کرد، و در عین آنکه در صف مشرکان بود، دوست می داشت که پیامبر اسلام (ص) را نیز مهمان خود کند.

درمراجعت از یکی از مسافرتها، سفره گسترده ای ترتیب داد و جمعی، از جمله پیامبر (ص) را دعوت کرد.

دعوت شدگان به خانه او آمدند، و کنار سفره غذا نشستند، پیامبر (ص) نیز وارد شد و کنار سفره نشست، ولی از غذا نخورد، و به عقبه فرمود: من از غذای تو نمی خورم مگر اینکه به یکتائی خداوند، و رسالت من گواهی دهی.

عقبه، به یکتائی خدا و رسالت پیامبر (ص) گواهی داد و به این ترتیب قبول اسلام کرد.

این خبر به گوش دوست عقبه یعنی ابی رسید، او نزد عقبه آمد و به وی اعتراض شدید

کرد و حتی گفت: تو از جاده حق منحرف شده ای.

عقبه گفت: من منحرف نشده ام، ولی مردی بر من وارد شد و حاضر نبود از غذایم بخورد جز اینکه به یکتائی خدا و رسالت او گواهی بدهم، من از این، شرم داشتم که او سر سفره من بنشیند ولی غذا نخورده برخیزد.

ابی گفت من از تو خشنود نمی شوم مگر اینکه در برابر محمد(ص) بایستی و او را توهین کنی و...

عقبه فریب دوست ناباب خود را خورد، و از اسلام خارج شد و مرتد گردید و در جنگ بدر در صف کافران شرکت نمود و در همان جنگ به هلاکت رسید.

دوست ناباب او ابی نیز در سال بعد در جنگ احد در صف کافران بود و بدست رزم آوران اسلام کشته شد.

آیات ۲۷ و ۲۸ و ۲۹ سوره فرقان در مورد این جریان نازل گردید، و وضع بد عقبه را در روز قیامت، که بر اثر همنشینی با دوست بد، آنچنان منحرف گردید، منعکس نمود و به همه مسلمانان هشدار داد که مراقب باشند و افراد منحرف را به دوستی نگیرند، که در آیه ۲۸ سوره فرقان چنین آمده که در روز قیامت می گوید:

یا ویلتی لیتنی لم اتخذ فلاناً خلیلاً: ای وای بر من کاش فلان (شخص گمراه) را دوست خود، انتخاب نکرده بودم.

تا توانی میگریز از یار بد

یار بد، بدتر بود از مار بد

مار بد، تنها تو را بر جان زند

یار بد بر جان و بر ایمان زند

۲- فرقه های انحرافی

یکی دیگر از ایادی شیطان فرقه های انحرافی است همانطور که گفته شد بهترین دوستان انسان ائمه معصومین (ع) هستند و کسانی که به غیر آنچه ایشان گفته اند دعوت کنند دشمنان انسان می باشند و مراجع نیز از این رو تقلید می شوند که کلام ایشان را می گویند .

حال اگر کسی مذهب و یا مکتبی بر غیر پایه کلام اهل بیت (ع) بنا بگذارد دشمن انسان است. ادیان الهی و به ویژه دین مبین اسلام، پیوسته مورد دشمنی بدخواهان قرار گرفته و این دشمنی ها به گونه های مختلف بروز یافته است. یکی از مهم ترین آن ها راه اندازی فرقه های انحرافی است. بانیان مذاهب گمراه کننده کوشیده اند که راه انحرافی و باطل خود را مذهبی الهی و آسمانی معرفی کنند که همانند اسلام دارای اصول و فروع و نظام اجتماعی و تکالیف شرعی است، تا بدین وسیله، اهل ایمان را به دام بی دینی و بی ایمان بيفکنند و به اسم خدا و آخرت و کتاب آسمانی، مردم را از مسیر سعادت به گرداب هلاکت منحرف کنند.

با وجود تلاش گسترده امامان معصوم (علیه السلام) و اصحاب و شاگردان ایشان، در همان دوره حضور امامان، فرقه هایی گمراه پدید آمدند و در مسیر عقیده امامت شیعه، انحراف های بزرگی ایجاد کردند. چنان که جریان های منحرف به اسم مهدویت در گوشه و کنار سرزمین های اسلامی سر بر آورده، عده ای را گرد خود جمع کردند.

راهکار مقابله با فرقه های انحرافی

اصلی ترین راه مقابله با این فرقه ها این است که انسان با تعقل اسلام و اهل بیت (ع) را بشناسد . البته این امر ممکن است مقداری زمان ببرد ولی کسی که جویای حقیقت باشد به آن

می رسد ان شالله.

سوال پرسیدن زمانیکه از روی عناد و دشمنی با حقیقت نباشد بلکه برای یافتن آن باشد نه تنها بد نیست بلکه بسیار پسندیده است بلعکس اگر برای یافتن حق نباشد گناه است. چس کسی که بخواهد اسلام حقیقی را بشناسد باید برای یافتن حق تفکر کند و بعد از آن سوال بوجود می آید که باید در صدد حل آن بر آید.

۳ محیط آلوده

بدون تردید یکی از عوامل موثر در سعادت و یا بدبختی انسان ها محیط زندگی آنها (اعم از محیط مدرسه، محیط خانه، محیط اداره، محیط روستا، محیط شهر، محیط دانشگاه و ...) می باشد.

در قرآن در آیه ۱۳۸ تا ۱۴۱ سوره ی اعراف آمده: وقتی که موسی (علیه السلام) و پیروانش از زیر یوغ دستگاه طاغوتی فرعون نجات یافتند و از دریا گذشتند در مسیر خود به قومی برخوردند که با خضوع و تواضع اطراف بت های خود را گرفته بودند، همراهان موسی (علیه السلام) آنچنان تحت تاثیر این صحنه قرار گرفتند که گفتند: «یا موسی اجعل لنا إلهاً أما لهم آلهاة»: ای موسی! برای ما معبودی قرار بده همانطور که آنها معبودانی دارند.

آری! همراهان موسی (علیه السلام) با اینکه همواره از راهنمایی های آن حضرت بهره مند می شدند این گونه تحت تاثیر محیط قرار گرفتند.

هجرت از محیط ناپاک

یکی از موضوعات جالبی که در اسلام وجود دارد هجرت و دوری از محیط فاسد است. در

آنجا که فساد همه جای محیط را فرا گرفته و انسان نه تنها نمی توکند آن محیط را عوض کند، بلکه دین خودش در خطر شدید محیط قرار می گیرد، در چنین مواردی برای حفظ دین باید از محیط های ناپاک دوری نمود و هجرت کرد. و به مکانهای دیگر که زمینه گرایش دینی فراهم تر است.

چنانکه در قرآن به چنین افرادی که از این هجرت سرباز زنند، اخطار شده و جایگاه دوزخ برای آنها اعلام شده است.

در تاریخ آمده؛ عده ای از مسلمانان که در مکه سکونت داشتند بخاطر خانه و اموالشان با پیامبر (صلی الله علیه وآله) و مسلمین به سوی مدینه هجرت نکردند و نیز برای حفظ خانه و اموالشان در صفوف مشرکان در جنگ بدر شرکت کردند و بدست مسلمین کشته شدند. در قرآن کریم می خوانیم: «ان الذین توفاهم الملائکه ظالمی انفسهم قالوا فیم کتم قالوا کنا مستضعفین فی الارض قالوا الم تکن ارض الله واسعه فتهاجروا فیها فاولئک مأواهم جهنم و ساءت مصیرا: «کسانی که فرشتگان روح آنها را گرفتند در حالی که آنها به خود ظلم نمودند (و در صف مشرکان به جنگ آمدند و کشته شدند) به آنها گفتند: شما در چه حالی بودید (و چرا با اینکه مسلمان بودید در صف کافران جای داشتید؟) آن مسلمانان گفتند: ما در سرزمین خود (مکه) تحت فشار بودیم. فرشتگان به آنها گفتند: مگر سرزمین خدا وسیع نبود که به جای دیگر مهاجرت کنید (پس آنها عذری نداشتند) و جایگاهشان دوزخ است، و سرانجام بدی دارند (نساء، ۹۷)

و در احادیث نیز درباره اهمیت هجرت سخن بسیار آمده از جمله رسول اکرم (صلی الله علیه وآله) فرمود:

«من فر بدینه من ارض الی ارض و ان کان شبرا من الارض استوجب الجنة و کان رفیق محمد (صلی الله علیه وآله) و ابراهیم (علیه السلام):» کسی که برای حفظ دینش از سرزمینی به سرزمین دیگر گرچه به اندازه یک وجب هجرت کند استحقاق بهشت می یابد و در بهشت یار و همنشین محمد (صلی الله علیه وآله) و ابراهیم (علیه السلام) خواهد شد.

مردم زدگی یا جوزدگی

یکی عوامل زمینه ساز محیط فاسد، مردم زدگی است که از آن گاهی به عنوان عوام زدگی و جوزدگی تعبیر می شود. دین اسلام به انسانها می آموزد که فکر و ذکر و کارشان در راستای اطاعت و رضایت خدای بزرگ قرار گیرد و اخلاص را هرگز فراموش نکنند، آنچه را که خشنودی خدا در آن است دوست بدارند و آنچه را که خشم خدا در آن است دشمن بدارند و معیار و میزان تصمیم گیری و انتخابشان بر اساس فرمان خدا باشد نه محیط، نه مردم محیط و نه عوام.

ولی اگر معیار کارها جو عمومی جامعه باشد و هم‌رنگ جماعت شدن ملاک انتخابها و رفتارها گردد مسلماً محیط از حال و هوای الهی بیرون آمده و آلوده به هوسهای مردم می شود.

اسلام اکثریت را معیار حق و باطل قرار نداده، بلکه گاهی حاکمیت اکثریت را رد کرده است. و در وصیت معروف حضرت لقمان (علیه السلام) به پسرش آمده که فرمود: «لا تعلق قلبک برضی الناس فان ذلک لا یحصل»: قلب خود را به خشنودی مردم وابسته مکن زیرا هر کار کنی رضایت همه مردم بدست نمی آید.

۴ آمریکا و کشورهای استعمارگر و یهود

در واقع، آمریکایی‌ها از همان ابتدای ورود به ایران همواره تلاش داشتند، تا از یک سو به بهانه مشارکت در استخراج و صدور نفت، طلای سیاه ایران را با سهم سود بسیار بالا به یغما ببرند و از سوی دیگر با تبدیل ایران به یک بازار بزرگ برای کالاهای عمدتاً مصرفی آمریکایی، این اجناس را با قیمت‌هایی چندین برابر قیمت تمام شده، به مردم ایران تحمیل نمایند.

در زمان حاضر نیز دشمنی آمریکا با نظام جمهوری اسلامی ابعاد مختلف را در بر می‌گیرد که به برخی از مهمترین این ابعاد اشاره می‌کنیم؛ ۱- پایبندی به اسلام ناب و ارزشهای اسلامی، یکی از عمده ترین دلایل دشمنی آمریکا با جمهوری اسلامی پایبندی آن به اسلام و ارزشهای اسلامی است. مقام معظم رهبری در این باره فرمودند: «والله آمریکا از ملت ایران از هیچ چیزشان به قدر مسلمان بودن و پایبند به اسلام ناب محمدی بودن ناراحت نیست او می‌خواهد شما از این پایبندی دست بردارید او می‌خواهد شما این گردن برافراشته و سرافراز را نداشته باشید».

۲- استقلال طلبی جمهوری اسلامی.

۳- عدالت طلبی و پیشرفت نظام جمهوری اسلامی، مقام معظم رهبری در این باره فرمودند: «دشمنی نظام مستکبر آمریکایی و هر مستکبری در دنیا با نظام اسلامی به خاطر پرچم برافراشته عدالت است. به خاطر این است که می‌بینند با نام اسلام و با تعالیم والای اسلام کشوری دارد به سمت رشد و توسعه و پیشرفت علمی و عملی حرکت می‌کند، می‌داند این جلوی نفوذ آنها را خواهد گرفت. آنها با هر کشوری که خارج از قلمرو قدرت آنها به توسعه و پیشرفت علمی دست پیدا کند، مخالفند، آنها با هر کشوری که در میدان علم و

توسعه به سمت رقابت با آنها حرکت کند ، مخالفند .» (نکته های ناب ، گزیده بیانات رهبر فرزانه انقلاب در جمع دانشجویان و دانشگاهیان ، نظام و انقلاب ، استکبار جهانی ، ۳ ، قم: نشر معارف ، ۱۳۸۸، ص ۹۴، بیانات مقام معظم رهبری در دیدار دانشجویان و دانش آموزان به مناسبت سالروز تسخیر لانه جاسوسی آمریکا ، ۷۸/۸/۱۲)

۴- آگاهی بخشی و موج بیداری اسلامی نظام جمهوری اسلامی ؛ خود آگاهی و بیداری مسلمان ها که به واسطه پیروزی انقلاب اسلامی و شکل گرفته است نیز یکی از دلایل دشمنی آمریکا با جمهوری اسلامی است . مقام معظم رهبری در این خصوص فرمودد : « امروز عمده دردرسرها یی که اردوگاه استکبار و مشخصاً آمریکا و صهیونیسم دچارش هستند که این دردرسرها خیلی زیاد هم است به خاطر این است که مسلمان ها به یک خود آگاهی رسیده اند که دراین خود آگاهی ، امام بزرگوار و ملت ایران و انقلاب اسلامی ما نقش فراوانی داشته است . عمده دردرسرها آن ها از این ناحیه است ، لذا می خواهند این را بکوبند .» (نکته های ناب ، پیشین ، ص ۹۳، بیانات مقام معظم رهبری در دیدار دانشجویان نمونه کشور ، ۷۹/۹/۷) .

مقدمه جهت کار مبلغین با نوجوانان

در این قسمت به فراخور دانش آموزان، آشنایی با شخصیت‌های اسلام در ده قسمت، جداول و مسابقات، اشعار و مداحی‌ها و نهایتاً احکام بصورت معما آورده شده است برای فعالیتهای کلاسی با نوجوانان و کودکان، دقت به نکات زیر شایسته است:

۱- در تبلیغ دانش آموزی، هرچه مخاطب جمعیت کمتری باشد، امکان تأثیرگذاری از ناحیه مبلغ بیشتر است. لذا حضور در کلاس نسبت به سخنرانی در جمع همه دانش آموزان مدرسه، مؤثرتر است و با توجه به فصل سرما می‌توان از این فرصت برای برنامه‌های کلاسی به خوبی استفاده نمود.

۲- آموزشهای اصلی چون نحوه وضو و غسل، خواندن سوره‌های کوچک و نماز جزو برنامه‌های همیشگی در تمام کلاسها اجرا شود. و خواندن قرآن بصورت دسته جمعی نیز پیشنهاد می‌گردد.

۳- با توجه به شور دهه محرم، اشعار بر روی تخته نوشته شده و از دانش آموزان خواسته شود تا آنها را در دفتر خود بنویسند و همخوانی کنند. انجام مراسم سینه زنی در کلاس نیز توصیه می‌گردد.

۴- با توجه به اینکه هر روز برای یکی از بزرگان کربلا نامگذاری شده است، لذا مبلغین می‌توانند خلاصه‌ای از داستان آن شخصیت را بر روی تابلو بنویسند تا ارتباط بهتری برقرار شود.

۵- برای بحث مسائل اعتقادی در کلاس می‌توان از دانش آموزان خواست تا سؤالات خود را مطرح کنند و آنها را پای تخته بنویسند و از خود دانش آموزان خواسته شود تا به آنها جواب دهند و نهایتاً جواب صحیح ارائه شود.

۶- شیوه دیگر طرح سؤال جذاب از خود مبلغ و درخواست جواب و فعالیت ذهنی دانش آموزان است. مثلاً سؤال اینکه «چرا فقط ما آدم‌ها بایستی نماز و روزه بجا آوریم و بقیه موجودات چنین تکلیفی ندارند؟» برای بحث (تکلیف) مناسب است.

۷- چون محور بحث در این دهه بلوغ و تقلید است، محاسبه سن تکلیف تمام دانش آموزان و

توضیحات ارائه شده در بخش احکام در کلاسها اجرا شود.

۸- برای تغییر فضای آموزشی و ایجاد تنوع در برنامه های کلاسی با دانش آموزان، لازم است تا بازیهای گروهی با آنها انجام شود. با توجه به سردی هوا بیشتر، بازیهای کلاسی بکار می آید. برای نمونه می توانید از بازیهای زیر استفاده کنید:

الف- نوشتن جمله ای بر روی تخته کلاس، بدون گذاشتن نقطه های حروف نقطه دار آن که البته این جمله بایستی با مضمون و حتی الامکان در رابطه با بحث کلاسی مبلغ باشد.

ب- خواندن شعر و مداحی همراه سینه زنی

ج- استفاده از جداول رمز، بنحوی که جداولی تنظیم و با پرش عدد خاصی، مضمون خاصی را در می آورید.

د- فعالیت برعکس: عکس آنچه که می گوئید را باید انجام دهند و الا می سوزند. اگر گفتید بشین باید بنشینند و اگر گفتید بخندند باید گریه کنند و غیره.

ه- یکی از بچه های کلاس انتخاب می شود. قبل از بیرون رفتن از کلاس به همه جای آن خوب نگاه می کند. حاضرین کلاس شیئی را جابجا می کنند یا تغییر می دهند. سوژه وارد کلاس می شود، با ضربات ممتد روی میز وی را راهنمایی می کنید. به این ترتیب که اگر به محل شیء مورد نظر نزدیک شود، متناوب تر و محکمتر و اگر دور شود آهسته تر ضربه می زنید. تا ۳ یا ۵ مورد فرصت حدس زدن دارند.

و- بازی یک مرغ دارم، روزی چند تا تخم می ذاره

ح- گل یا پوچ دسته جمعی: دو گروه درست می کنید، گل را دست یکی از گروه ها می دهیم و آن گروه گل را در دست یکی از اعضاء پنهان می کنند و مانند گل یا پوچ معمولی انجام می شود.

ط- نمایش پانتومیم: قسمتی از یک داستان (ترجیحا دینی و معرفتی) مثل قسمتی از حوادث کربلا یا پیامبران را نقل می کنید و شخصی آنها را بازی می کند. نحوه دیگر اینکه شخصی با مشورت مربی، شغلی را یا موضوعی را بصورت بی صدا اجرا و دیگران باید آن را حدس بزنند

ی- قسمتی از یک حیوان یا جسم و... را می کشیم، بقیه باید حدس بزنند که چیست.
ک- هر کس نام یک روستا یا شهر را انتخاب می کند و یک نفر بازی را شروع می کند. می گویم می
خواهم بروم مثلا (قاسم آباد). آن شخص که قاسم آباد را انتخاب کرده می گوید: چرا قاسم آباد؟ دیگری
می گوید پس کجا؟ آن شخص باید نام دیگری انتخاب کند و افراد باید حواسشان باشد وگرنه می سوند

آشنایی با شخصیت های کربلا:

در ادامه در ۱۰ قسمت، ضمن معرفی شخصیت‌های هر روز، تعدادی مداحی نیز که بیشتر بصورت سینه زنی می باشد، آورده شده است.

روز اول: زندگی نامه حضرت مسلم بن عقیل

جناب مسلم بن عقیل بن ابی طالب بن عبدالمطلب بن هاشم برادرزاده حضرت علی علیه السلام است. و به سال ۶۰ هـ ق شهید گشت و از بزرگان بنی هاشم بود. وی بسیار مقبول و دارای علم و شجاعت بود و در مکه اقامت داشت. چون مردم کوفه علاقه خود را نسبت به امام حسین علیه السلام اعلام داشتند. حسین بن علی علیه السلام او را روانه کوفه ساخت که برای آن حضرت از اهالی کوفه بیعت بگیرد.

اما یزید، عبیدالله بن زیاد را به حکومت کوفه فرستاد و عبیدالله مردم را از بیعت حسین علیه السلام منع و آنان را متفرق کرد و مسلم را به شهادت رساند. مسلم همسر رقیه دختر حضرت علی علیه السلام است که مادرش کلبیه بود.

جواب (وای وای)

تا شنیدم ای خدا مسلم فدا شد وای وای
یافتم یارب که فصل کربلا شد وای وای
از سر دار الاماره قاصد دل مضطرم
بر زمین افتاد و در حقش جفا شد وای وای
اشک غربت ریخت در آن کوچه های بی وفا
همچو بابایم شهید عقده ها شد وای وای
تشنه لب جان داد و او را آب در کامش نبود
با عطش جان و تن او آشنا شد وای وای
چون شنیدم در میان خاک ها غلطیده است
سینه ام زد ناله ای و در نوا شد وای وای
خاک کوفه گشته خاک نینوای مسلمم
رأس او از پیکر پاکش جدا شد وای وای
هر کسی در راه آزادی دم از حق می زند
بایدش این گونه قربان خدا شد وای وای

هر بند جواب (حسین حسین حسین جان)

میا به شهر کوفه، که شهر بی وفائیت، پر از رنگ ریائیت، دیار با صفا نیست، مأمن بچه ها نیست، علی
اصغر تو، علی اکبر تو، رقیه دختر تو، سکینه گوهر تو، زینب مضطر تو، ساقی دلبر تو، ربابه همسر تو،
طاقت غم ندارند، غصه به دل می آرند، شهر پر از غریبه، دلم چه بی شکیه، گریون تو حبیبه، کوفه وفا
ندارند، مردم بغض و کینه، شرم و حیا ندارند، اگر بیای به کوفه، تو تشنه لب فدا شی، شهید نینوا شی،
غریب و سر جدا شی ...

روز دوم: ورود کاروان امام حسین علیه السلام به کربلا

کاروانی کوچک، در صحرائی سوخته به پیش می رود؛ صحرائی که از آسمانش مرگ می بارد و از زمینش بلا می روید.

این کاروان کوچک، تنها در آغوش مرگ خیمه خواهد زد و اهل آن، تنها در لباس سرخ، حاجی خواهند شد.

از سرزمینی می گویم که سنگین ترین داغ ها را به دوش می کشد. از خاکی می گویم که عظیم ترین فدایی خدا را در خود جای داده است.

از کربلا می گویم؛ از سرزمینی که قصه نیست تا از یادها برود.

کربلا، قطعه ای از بهشت است که بر خاک نازل شده است.

کربلا، یک سرزمین سوخته در میان دو رود نیست؛ کربلا معبر عشق است.

کربلا، سرزمینی است که در خاکش، هفتاد و دو ستاره ی خونین، خاکستر شده اند.

کربلا، سرزمینی است که بهشت به خاکش آن حسادت می کند.

و عاشورا، روشن ترین راهی که از سال شصت و یک هجری تا ناکجای زمان کشیده شده است.

کربلا، عمیق ترین زخمی است که بر جان ها نشسته است؛ و اینک حسین به کربلا می آید؛ می آید تا

یزید، همه کاره ی دنیا نباشد. می آید تا آیین سبز محمدی صلی الله علیه و آله وسلم، به دست فرزندان

ابوسفیان، در خاک نشود.

می آید تا ذوالفقار علی علیه السلام، در غلاف نپوسد.

می آید تا پرشکوه ترین حج تاریخ را به نمایش بگذارد.

می آید تا درطواف عشق، لباس سرخ شهادت بر تن کند.

می آید تا از این پس، مطاف اهل دل، کربلا باشد.

اینک این تو و این کربلا؛ در این آزمون حیرانی و در این ابتلای عظیم، کجا خواهی ایستاد؟ در صف

جواب: حسین جانم حسین (۲)

بار بگشایید اینجا کربلاست
آب و خاکش با دل و جان آشناست
السّلام ای سرزمین کربلا
السّلام ای منزل و مأوای ما
السّلام ای وادی دلجوی عشق
وه چه خوش می آید اینجا بوی عشق
السّلام ای خیمه گاه خواهرم
قتلگاه جانگداز اکبرم
کربلا گهواره اصغر تویی
مقتل عباس نام آور تویی
آمدم آغوش خود را باز کن
بستر مهمان خود را ساز کن

روز سوم: حضرت رقیه (س)

روایت اول (برای سنین کوچکتر):

وقتی امام حسین و یارانش همگی شهید شدند، دشمنان زنها و کودکان را اسیر کردند و با خود به شهر شام بردند و آنها را در یک خرابه جای دادند. رقیه دختر سه ساله ی امام حسین هم در میان آنها بود.

او پس از شهادت امام حسین بسیار دلتنگ شده بود و دشمنان بسیار اذیتش کرده بودند.

شبی از خواب بیدار شد و بهانه ی پدرش را گرفت و خیلی گریه کرد.

یزید دستور داد که سر امام حسین را برای او ببرند.

حضرت زینب خیلی سعی کرد جلوی آنها را بگیرد امام نتوانست. وقتی سر بریده ی پدرش را

دید از غصه جان داد و شهید شد.

روایت دوم (برای سنین بزرگتر):

تاریخ شهادت: ۵ صفر سال ۶۱ هجری قمری

حضرت رقیه فرزند امام حسین علیه السلام است. بر اساس نوشته های بعضی کتاب های تاریخی، نام

مادر حضرت رقیه (علیها السلام)، ام اسحاق است که پیش تر همسر امام حسن مجتبی (علیه السلام) بوده و

پس از شهادت ایشان، به وصیت امام حسن (علیه السلام) به عقد امام حسین (علیه السلام) درآمده است.

در مورد تاریخ تولد حضرت رقیه چیزی معلوم نیست.

مشهور این است که ایشان سه یا چهار بهار بیشتر به خود ندیده و در روزهای آغازین صفر سال ۶۱ ه.ق،

پرپر شده است.

بدرخشیدن حضرت رقیه (س) در سال ۵۷ هجری قمری، خانه امام حسین (ع) و ام اسحق گرمای تازه

ای یافت، حضرت رقیه (س) در اوان کودکی مادر را از دست داد و در دامان عمه اش حضرت زینب

(س) تربیت شد. در سال ۶۰ هجری قمری، حضرت رقیه (س) به همراه کاروان راهی کربلا گردید. گویند در روز عاشورا، هنگام وداع حضرت امام حسین (ع) با اهل بیت، حضرت رقیه (س) خواب بود و پدر را ندید، از این روبرها از عمه اش زینب (س) سراغ پدر را می گرفت. پس از واقعه جانسوز عاشورا، کاروان اسرا به همراه سرهای مطهر شهدا ابتدا به کوفه و سپس به شام حرکت کرد. پس از ورود اهل بیت امام حسین (ع) به شام، آنها را در خرابه ای نزدیک کاخ یزید ملعون جای دادند. سختی های بسیار خرابه شام حضرت رقیه (س) را به شدت آزرده بود و یکسره بهانه پدر را می گرفت. یزید ملعون دستور داد سر پدر را برای او ببرند. حضرت رقیه (س) سر پدر را به دامان گرفت و درد دلها با سر بریده پدر کرد و سرانجام جان به جان آفرین تسلیم نمود و در همانجا غریبانه به خاک سپرده شد. به راستی تصور این مصیبت که کودکی تنها با ۳ سال سن با غم بی مادری و فراق بابا و تحمل آن همه مصیبت جانگداز، باز هم مورد آزار و اذیت قرار می گیرد قلب هر موجود با احساسی را به درد می آورد. امروزه مرقد مطهر این نازدانه ابا عبدالله الحسین (ع) در شهر شام در سوریه به صورت بارگاهی عظیم و آبرومندی برای زیارت مشتاقان اهل بیت پیامبر (ص) درآمده است و همه روزه هزاران نفر عاشق به کوری چشم دشمنان، آن عزیز را زیارت می کنند.

اللهم الرزقنا زیارتها فی الدنيا و شفاعتها فی الآخرة

گرچه سر زلف حسین دل و دینم را ربوده است
وقتی به قلب عاشقم مهر رقیه خورده است
دختر ارباب منه دوستش دارم یه عالمه
داد میزنم تو عالمین رقیه دلدار منه
مهر رقیه تو دل خسته و بی تاب منه
گنبد ناب و کوچولوش قبله و محراب منه
اونه بهار دل من صبر و قرار دل من
عشق و قرار دل من دار و ندار دل من
با یه نگاش اون میتون عالمو از دم بخره
تذکره هامون رو بده کرببلامون بیره
ام ابیهای حسین دختر زیبای حسین
یاس کبود شهر شام زینب صغرای حسین
بی سر و سامون توام ای سر و سامون همه
دستمو بی بی تو بگیر جون عزیز فاطمه
روی لبام زمزمه ای عشق و امید همه ای
اینو میگم از ته دل تو برا من فاطمه ای
دارم ازت من یه سؤال بی چک و چونه بی بی جون
آبله های کف پات خوب شده یا نه بی بی جون
هنوزم زمین گیری وقتی میخوای که راه بری
بگو ببینم هنوزم دستتو به دیوار میگیری

روز چهارم: عون و جعفر - فرزندان حضرت زینت (س)

عبدالله بن جعفر (پدر کودکان و همسر حضرت زینب (س))

عبدالله بن جعفر نه تنها عزیز پیامبر، که نزد عموی خود حضرت علی بن ابیطالب (ع) نیز بسیار عزیز و مکرم بود.

برای همین بود که وقتی به خواستگاری حضرت زینب کبری (س) آمد، امیرالمومنین درخواست او را اجابت کرد. حاصل این وصلت، دو فرزند پسر، به نام های عون و محمد بود.

حضور در کربلا

زمانی که کاروان کربلا، از مدینه حرکت کرد و در مکه فرود آمد، عبدالله جعفر و فرزندانش همراه این کاروان نبودند.

چون حضرت مسلم بن عقیل (ع) با نامه حضرت حسین (ع) ماموریت کوفه یافت، ابتدا به مدینه آمد و در این موقع بود که عبدالله ابن جعفر فهمید که حضرت حسین (ع) برای سفر به عراق مصمم است. بر این اساس، با توجه به شناختی که از بنی امیه داشت، نامه ای خطاب به آن حضرت نوشت و آن نامه را به همراه فرزندانش - عون و محمد - به مکه فرستاد.

او در نامه نوشته بود:

” در رفتن به عراق عجله مکن، از آن می ترسم که اگر توکشته شوی، نور زمین خاموش شود. تو روح هدایت و امید و امیر مومنان هستی“

عبدالله جعفر، به پسران خود وصیت کرد تا همراه آن حضرت بروند و در رکاب او بجنگند.

در روز عاشورا، وقتی نوبت به جوانان هاشمی رسید. فرزندان زینب کبری (س) نیز خود را آماده قتال کردند.

حضرت زینب (س) در این موقع که فرزندان دلبنده خود را راهی قتال با دشمنان دین و قرآن می کرد،

حالتی دگرگون داشت. او عقیده بنی هاشم است. او نائبه الامام است. اصلاً او شریک کربلای حسین (ع) است. نه بدین جهت که بنابر نقل، فرزندان خود را با دست خود کفن پوش و فدیة راه حسین (ع) کرده، که از لحظه ای که از دامن زهرای مرضیه (س) پای به عرصه وجود گذاشته، دیده به دیدار حسین (ع) باز کرده است. برای همین است که اهل دل، آفرینش او را برای کربلا معنا کرده اند. مگر نه آنکه در زمان حضور در کوفه، در مجلس تفسیر قرآن، وقتی آیه شریفه "کهیصص" را برای زنان کوفی تفسیر می کرد، امیرالمؤمنین (ع) به او فرمود:

این عبارت "کهیصص" رمزی در مصیبت وارده بر شماست و کربلا را برای آن مخدّره ترسیم کرد. بسیاری می گویند: زینب کبری (س)، دو فرزند خود را مهیای نبرد کرد و به آنها تعلیم داد که اگر با امتناع آن حضرت مواجه شدید - کما اینکه آن مظلوم حتی غلام سیاه را از قتال بر حذر می داشت - دائی خود را به مادرش فاطمه (س) قسم دهید تا اجازه میدان رفتن بگیرید. وی (محمد بن عبدالله) پس از نبردی نمایان، به شهادت رسید.

پس از او، برادرش عون بن عبدالله جعفر راهی نبرد شد و خود را اینگونه معرفی کرد: "اگر مرا نمی شناسید من فرزند جعفر هستم که از سر صدق به شهادت رسید و در بهشت نورانی با بال های سبز پرواز می کند. برای من از حیث شرافت در محشر همین کافی است." و او نیز، فدایی راه حضرت حسین (ع) شد.

شهدای کربلا، در پایین پای حضرت حسین (ع) مدفونند و به احتمال قوی این دو دلداده نیز در همانجا پروانه شمع محفل حائر حسینی هستند. البته در ۱۲ کیلومتری کربلا بارگاهی کوچک منصوب به عون ابن عبدالله وجود دارد که ملجأ زائرین است. برخی را عقیده بر این است که این مرقد یکی از نوادگان امام مجتبی (ع) به نام عون می باشد.

قربانی نوجوانانم مستِ شهادت از تو یک رخصت یک عنایت سالارِ زینب (۲)

بهرِ قربانی دو لاله دارم بر سرِ راهت گل بکارم سالارِ زینب (۲)

هستی غمخوارم یار و دلدارم پاینده باشی ای بهارم سالارِ زینب (۲)

از وجودِ تو من هر چه دارم عمرم فدایت دار و ندارم سالارِ زینب (۲)

روز پنجم: عبد الله بن حسن علیهم السلام

فرزندان امام حسن مجتبی (ع)

آنچه که در تاریخ نقل شده این است که امام حسن مجتبی (ع) سه فرزند داشتند به نام های:

۱. قاسم بن الحسن (ع)

۲. عبدالله بن حسن (ع)

۳. ابوبکر بن حسن (ع)

که همگی در کربلا به فیض رفیع شهادت نائل آمدند

مصیبت عبدالله بن حسن (ع)

امشب و فرداشب را میهمان سبط اکبر پیامبر (ص) و یکی از دو سید جوانان اهل بهشت، یعنی امام

مجتبی (ع) هستیم که دو پسرش - قاسم و عبدالله - در کربلا در رکاب عمو به شهادت رسیدند.

عبدالله بن حسن فرزند کوچک امام حسن مجتبی (ع) یکی از نوجوانان نابالغی بود که به همراه خانواده

خود و عمویش حضرت اباعبدالله الحسین (ع) به سوی کوفه آمده بود.

از صبح تا عصر عاشورا، ابتدا اصحاب امام حسین (ع) و سپس اهل بیت آنحضرت یک به یک و یا

دستجمعی به میدان رفتند و به شهادت رسیدند؛ و سرانجام زمانی رسید که امام (ع) یکه و تنها در میان

هزاران هزار دشمن مسلح باقی ماند و گهگاه فریاد بر می آورد: «آیا یاری کننده ای هست که به خاطر خدا

از حرم رسول خدا (ص) دفاع کند؟».

«شمر بن ذی الجوشن» برای آن که کار را تمام کند به همراه پیاده نظام لشکر، به امام (ع) هجوم آوردند،

دور آن حضرت را گرفتند و از پس و پیش ایشان را مورد حمله قرار می دادند.

عبدالله که در بین بچه ها و زنان، در خیمه گاه حضور داشت تاب و تحمل دیدن غربت عمومی تنهای

خویش را نیاورد و ناگهان از خیمه ها بیرون آمد. زینب (س) او را گرفت شاید که بتواند مانع رفتن وی

شود و نگذارد یادگار برادر طعمه گرگهای گرسنه یزیدی گردد؛ ولی عبدالله گفت: «نه، به خدا سوگند

عمویم را تنها نمی گذارم». سپس دست خود را از دست عمه رها ساخت، به سوی میدان دوید و خود را

به امام علیه السلام رساند تا با بدن کوچک و ظریفش از او دفاع کند.

در غوغایی که دور امام (ع) ایجاد شده بود یکی از لشکریان یزید شمشیر خود را به قصد ضربه زدن به آنحضرت فرود آورد. عبدالله دست خود را سپر کرد تا شمشیر به امام اصابت نکند. شمشیر، بران و ضربه، سنگین بود و دست نوباوه پیامبر (ص) را از بدن جدا کرد؛ آنگونه که فقط به پوستی آویخته شد. عبدالله یتیم از شدت درد ناله ای برآورد و پدرش را صدا کرد: «وا ابتاه ...»

اینک، حال امام را تصور کنید که هر دو امانت برادر شهیدش — قاسم و عبدالله — را نیز پرپر شده می دید ...

اشک و خون از دیده‌اش بر خاک ریخت

اشک بر آن کودک بی‌باک ریخت

امام علیه السلام او را در آغوش گرفت، به خود چسپاند و درگوشش زمزمه کرد: «فرزند برادرم! صبر داشته باش و خداوند بزرگ را بخوان؛ تا او ترا به پدران صالحت ملحق کند».

بسته شد چشمش، ولی لب باز شد

آخرین نجوای شه آغاز شد

کای خدا گر چه مرادت حاصل است

دیدن مرگ یتیمان مشکل است

در ره تو هستی‌ام از دست رفت

حیف شد، عبد‌الهم از دست رفت

این دو بر من، روح پیکر بوده‌اند

یادگاران برادر بوده‌اند

امام علیه السلام سپس دست به دعا برداشت و گفت: «خداوندا! اگر مقدر کرده ای که این قوم را تا مدتی زنده نگهداری در بین آنان تفرقه ای سخت بیانداز... که آنان را ما را دعوت کردند و وعده یاری دادند اما به ما حمله کردند و ما را کشتند».

آن برادرزاده‌ام صد چاک شد

این برادرزاده‌ام بر خاک شد

آن برادرزاده‌ام سرمست رفت

این برادرزاده‌ام بی‌دست رفت

تا ابد مجروح زخم کاری‌ام

وای من از این امانتداری‌ام

در این هنگام تیرانداز سپاه دشمن «حرمله ابن کاهل» گلوی نازک عبدالله را نشانه گرفت و او را در دامان
عمویش ذبح کرد ...

الا لعنة الله على القوم الظالمين و سيعلم الذين ظلموا أي منقلب ينقلبون.

(جواب: یا عمو جانم حسین (ع))

آدمم جان عمو اشک فشان در بر تو---- تا کنم رفع عطش از دم جان پرور تو

مادرم کرده کفن پوش مرا جان عمو---- خرمن زلف مرا شانه زده خواهر تو

پدرم نامه نوشته است که در کربلا---- جای او شهد شهادت خورم از ساغر تو

اذن جنگم بده ای یوسف زهرا که سرم---- به سر نیزه شود چون سر سوداگر تو

اکبرت رفت از او فاطمه خواهد پرسید---- که چه شد پور حسن همدم و همسنگر تو

شرح آن کوچه شنیدم که به زهرا چه گذشت---- ای فدای رخ نیلی شده مادر تو

پدرم چشم براه است که بیند تن من---- پاره پاره چو تن و فرق علی اکبر تو

زیبا ستاره‌ی، اوج سپهر من

ای آسمانی ام، ای ماه و مهرمن

ای دلبر، هر انجمن

ای غنچه ی ناز حسن

ای نور چشم مجتبی، یا حضرت قاسم مدد(۲)

در بی قراری ای، آرامش دلم

در وادی طلب، ای خواهش دلم

ای بر حسن، نور دو عین

پرورده ی دست حسن

ای نور چشم مجتبی، یا حضرت قاسم مدد(۲)

تو هم کریمی از، بیت کرامتی

بر سائلان خود، فرما عنایتی

ریزه خوار، دست توام

من تا ابد، مست توام

ای نور چشم مجتبی، یا حضرت قاسم مدد(۲)

روز ششم: حضرت قاسم بن الحسن علیهما السلام

روایت اول (برای سنین کوچکتر)

قاسم پسر امام حسن (ع) سیزده ساله و بسیار زیبا بود. وقتی امام حسین (ع) گفت همه شهید می شویم، قاسم از عمویش امام حسین پرسید: آیا من هم شهید می شوم؟
عمو از او پرسید: به نظر تو شهید شدن در راه خدا چه طور است؟
گفت: از عسل شیرین تر است.

امام حسین (ع) گفت: پس تو هم شهید می شوی.

در روز عاشورا عده ای از دشمنان را کشت و سپس خودش هم شهید شد. امام حسین او را به سینه چسباند و در حالی که پاهایش به زمین کشیده می شد، جنازه اش را به چادرها بازگرداند.

روایت دوم (برای سنین بزرگتر)

حضرت قاسم بن الحسن علیه السلام فرزند امام حسن مجتبی علیه السلام است در مورد تاریخ

ولادت ایشان اطلاع دقیقی در دست نیست ولی عموماً در پنجم رمضان شهرت یافته است.

مادر او بانویی بزرگوار به نام «ام ولد» است که نام ایشان نجمه بوده است. حضرت قاسم علیه السلام حدود ۲-۳ سال قبل از شهادت پدر بزرگوارش دیده به جهان گشود. از این رو با عموی مهربان خویش حضرت اباعبدالله الحسین علیه السلام خو گرفته بود. و در دامان امام حسین علیه السلام پرورش یافت.

ظاهراً شکل و شمایل ظاهری و خصوصیات دیگر حضرت قاسم علیه السلام شباهت بسیاری به پدر بزرگوارش امام حسن علیه السلام داشته به گونه ای که امام حسین علیه السلام با دیدار او از برادر محبوب خویش یاد می کرد و فرزند برادرش را در آغوش می گرفت و نوازش می کرد. چهره ی آن جناب چنان زیبا و دل انگیز بود که او را به پاره ی ماه یا ستاره ی زیبا تشبیه کردند.

روز عاشورا پس از آنکه با اصرار زیاد اجازه رفتن به میدان را گرفت ، از آنجا که بچه است،

زرهی متناسب با اندام او وجود ندارد ، کلاه خود مناسب با سر او وجود ندارد ، اسلحه و چکمه مناسب با اندام او وجود ندارد ، نوشته اند عمامه ای به سر گذاشته بود بقدری این بیچه زیبا بود که دشمن گفت مثل یک پاره ماه است .

بر فرس تندرو هر که تو را دید گفت
برگ گل سرخ را باد کجا می برد
راوی گفت دیدم بند یکی از کفشهایش باز است و یادم نمی رود که پای چپش هم بود. از اینجا معلوم می شود چکمه پایش نبوده است.

(جواب: یا عمو جانم حسین(ع))

آمدم جان عمو اشک فشان در بر تو--- تا کنم رفع عطش از دم جان پرور تو
مادرم کرده کفن پوش مرا جان عمو---خرمن زلف مرا شانه زده خواهر تو
پدرم نامه نوشته است که در کربلا---جای او شهد شهادت خورم از ساغر تو
اذن جنگم بده ای یوسف زهرا که سرم--- به سر نیزه شود چون سر سوداگر تو
اکبرت رفت از او فاطمه خواهد پرسید---که چه شد پور حسن همدم و همسنگر تو
شرح آن کوچه شنیدم که به زهرا چه گذشت--- ای فدای رخ نیلی شده مادر تو
پدرم چشم براه است که بیند تن من---پاره پاره چو تن و فرق علی اکبر تو

زیبا ستاره‌ی، اوج سپهر من

ای آسمانی ام، ای ماه و مهرمن

ای دلبر، هر انجمن

ای غنچه‌ی ناز حسن

ای نور چشم مجتبی، یا حضرت قاسم مدد(۲)

در بی قراری ای، آرامش دلم

در وادی طلب، ای خواهش دلم

ای بر حسن، نور دو عین

پرورده‌ی دست حسن

ای نور چشم مجتبی، یا حضرت قاسم مدد(۲)

تو هم کریمی از، بیت کرامتی

بر سائلان خود، فرما عنایتی

ریزه خوار، دست توام

من تا ابد، مست توام

ای نور چشم مجتبی، یا حضرت قاسم مدد(۲)

روز هفتم: حضرت علی اصغر علیه السلام

روایت اول (برای سنین کوچکتر):

علی اصغر کودک شیرخوار امام حسین بود. او شش ماه بیشتر نداشت. وقتی دشمنان آب را بر روی امام حسین و یارانش بستند، علی اصغر از همه بیشتر احساس تشنگی می کرد. روز عاشورا وقتی امام حسین می خواست به میدان جنگ برود برای خداحافظی نزدیک خیمه ی خود آمد. به خواهرش حضرت زینب گفت: کودکم را بیاور تا او را هم برای آخرین بار ببینم.

امام حسین کودک را گرفت و خواست او را ببوسد، ناگهان حمله ی بدکار تیری به گلوی علی اصغر زد و او را در آغوش پدرش شهید کرد.

روایت دوم (برای سنین بزرگتر):

یکی از فرزندان امام حسین «ع» که شیر خوار بود و از تشنگی، روز عاشورا بی تاب شده بود، نامش علی اصغر «ع» بود.

امام، خطاب به دشمن فرمود: از یاران و فرزندانم، کسی جز این کودک نمانده است. نمی بینید که چگونه از تشنگی بی تاب است؟ در «نفس المهموم» آمده است که فرمود: «ان لم ترحمونی فارحموا هذا الطفل» در حال گفتگو بود که تیری از کمان حمله آمد و گوش تا گوش حلقوم علی اصغر را درید. امام حسین «ع» خون گلوی او را گرفت و به آسمان پاشید. در کتابهای مقتل، هم از «علی اصغر» یاد شده، هم از طفل رضیع (کودک شیرخوار) و در اینکه دو کودک بوده یا هر دو یکی است، اختلاف است.

در زیارت ناحیه مقدسه، درباره این کودک شهید، آمده است: «السلام علی عبد الله بن الحسين، الطفل الرضيع، المرمی الصریع، المشحط دما، المصعد دمه فی السماء، المذبوح بالسهم فی حجر ابیه، لعن الله رامیه حرمله بن کاهل الأسدی» و در یکی از زیارتنامه های عاشورا آمده است: «و علی ولدک علی الأصغر الذی فجعت به» از این کودک، با عنوانهای شیرخواره، ششماهه، باب الحوايج، طفل رضیع و... یاد می شود و قنداقه و گهواره از مفاهیمی است که در ارتباط با او آورده می شود.

طفل شش ماهه تبسم نکند، پس چه کند
آنکه بر مرگ زند خنده، علی اصغر توست

«علی اصغر، یعنی درخشانترین چهره کربلا، بزرگترین سند مظلومیت و معتبرترین زاویه شهادت... چشم تاریخ، هیچ وزنه ای را در تاریخ شهادت، به چنین سنگینی ندیده است.» علی اصغر را «باب الحوائج» می دانند، گر چه طفل رضیع و کودک کوچک است، اما مقامش نزد خدا والاست.

ای خدا هرگز نگردد این فراموشم --- حاجی شش ماهه ام پر زد در آغوشم
در بر من خنده کرده --- او مرا شرمنده کرده

اصغر من اصغر من (۴)

با نگاه خسته ات دردم مداوا کن --- ای گلِ نشکفته ام خیز و تماشا کن
ای تمامِ حاصل من --- مرگ تو شد قاتل من

اصغر من اصغر من (۴)

در میان دشمنان من در خروش هستم --- در بغل دارم گلی را گل فروش هستم
طفل نازم گشته بی تاب --- روی دستم گشته سیراب

اصغر من اصغر من (۴)

غنچه ی زیبای من را دشمنان چیدند --- پیش چشم دشمنان پیوسته خندیدند
حاجیم حاجت روا شد --- اصغرم آخر فدا شد

اصغر من اصغر من (۴)

روز هشتم: حضرت علی اکبر علیه السلام

روایت اول (برای سنین کوچکتر):

علی اکبر پسر شجاع و زیبای امام حسین بود. او بسیار شبیه به جدش حضرت محمد(ص) بود. وقتی به میدان جنگ رفت عده ی زیادی از دشمنان را کشت. تشنگی و سنگینی زره او را خسته کرد. برگشت و به امام حسین گفت: آیا آب داریم. امام حسین به او گفت: کمی صبر کن. لحظه ای دیگر از دست جدت حضرت محمد(ص) سیراب می شوی. برگشت و مشغول جنگ شد. تیری به سر او زدند. بی حال شد و برگردن اسب افتاد. سپس دست جمعی حمله کردند و او را تکه تکه کردند.

صدا زد پدرجان اکنون جدم را می بینم که می گوید تو هم زودتر پیش ما بیا. امام حسین بالای سر او آمد و صورتش را بر صورت او گذاشت و بسیار گریست.

روایت دوم (برای سنین بزرگتر):

حضرت علی اکبر (ع) فرزند ابی عبدالله الحسین(ع) بنا به روایتی در یازدهم شعبان، سال ۴۳ قمری در مدینه منوره دیده به جهان گشود. پدر گرامی اش امام حسین بن علی بن ابی طالب (ع) و مادر محترمه اش لیلی بنت ابی مرّه بن عروه بن مسعود ثقفی است.

او از طایفه خوش نام و شریف بنی هاشم بود. و به بزرگانی چون پیامبر اسلام(ص)، حضرت فاطمه زهرا(س)، امیر مؤمنان علی بن ابی طالب(ع) و امام حسین (ع) نسبت دارد.

نقل است روزی علی اکبر(ع) به نزد والی مدینه رفته و از طرف پدر بزرگوارشان پیغامی را خطاب به او

میبرد، در آخر والی مدینه از علی اکبر سؤال کرد نام تو چیست؟ فرمود: علی سؤال نمود نام برادرت؟ فرمود: علی آن شخص عصبانی شد، و چند بار گفت: علی، علی، علی، « ما یریدُ أبوک؟ » پدرت چه می خواهد، همه اش نام فرزندان را علی می گذارد، این پیغام را علی اکبر(ع) نزد اباعبدالله الحسین (ع) برد، ایشان فرمود: والله اگر پروردگار دهها فرزند پسر به من عنایت کند نام همه ی آنها را علی می گذارم و اگر دهها فرزند دختر به من عطا، نماید نام همه ی آنها را نیز فاطمه می گذارم.

درباره شخصیت علی اکبر(ع) گفته شد، که وی جوانی خوش چهره، زیبا، خوش زبان و دلیر بود و از جهت سیرت و خلق و خوی و صباحت رخسار، شبیه ترین مردم به پیامبر اکرم(ص) بود و شجاعت و رزمندگی را از جدش علی ابن ابی طالب (ع) به ارث برده و جامع کمالات، محامد و محاسن بود.

در روایتی به نقل از شیخ جعفر شوشتری در کتاب خصائص الحسینیه آمده است: اباعبدالله الحسین هنگامی که علی اکبر را به میدان می فرستاد، به لشگر خطاب کرد و فرمود: ای قوم، شما شاهد باشید، پسری را به میدان می فرستم، که شبیه ترین مردم از نظر خلق و خوی و منطق به رسول الله (ص) است بدانید هر زمان ما دلیمان برای رسول الله(ص) تنگ می شد نگاه به وجه این پسر می کردیم.

این قول مبتنی بر این است که وی به هنگام شهادت بیست و پنج ساله بود. در برخی روایات هم سن ایشان را ۲۸ ساله ذکر کرده اند، وی در مکتب جدش امام علی بن ابی طالب (ع) و در دامن مهرانگیز پدرش امام حسین(ع) در مدینه و کوفه تربیت و رشد و کمال یافت.

حضرت علی اکبر(ع) در ماجرای عاشورا حضور فعال داشت و در تمام حالات در کنار پدرش امام حسین(ع) بود و با دشمنانش به سختی مبارزه می کرد
حضرت در رجزی چنین سرود:

أنا علی بن الحسین بن علی نحن بیت الله أولى یا لنبی
أضربکم با لسیف حتی ینثنی ضرب غلام هاشمی علوی

وَلَا يَزَالُ الْيَوْمَ أَحْمَىٰ عَنْ أَبِي تَالِهٍ لَا يَحْكُمُ فِينَا ابْنُ الدَّعْيِ

وی نخستین شهید بنی هاشم در روز عاشورا بود و در زیارت شهدای معروفه نیز آمده است:

السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا أَوَّلَ قَتِيلٍ مِنْ نَسْلِ خَيْرِ سَلِيلٍ.

علی اکبر(ع) در نبرد روز عاشورا تعداد زیادی از سپاه عمر سعد را در دو مرحله به هلاکت رسانید و سرانجام مرّه بن منقذ عبدی بر فرق مبارکش ضربتی زد و او را به شدت زخمی نمود. آن گاه سایر دشمنان، جرأت و جسارت پیدا کرده و به آن حضرت هجوم آوردند و وی را آماج تیغ شمشیر و نوک نیزه ها نمودند و مظلومانه به شهادتش رسانیدند.

امام حسین(ع) در شهادتش بسیار اندوهناک و متأثر گردید و در فراقش فراوان گریست و هنگامی که سر خونین اش را در بغل گرفت، فرمود: ولدی علی عَلی الدنیا بعدک العفا.
(فرز ندم علی، دیگر بعد از تو اف بر این دنیا)

مقبره حضرت علی اکبر علیه السلام در کربلای معلی پایین پای ابا عبدالله الحسین علیه السلام است (اشاره به شش گوشه حرم حضرت شود) و در سلام زیارت عاشورا منظور از وعلی علی ابن الحسین آقا علی اکبر علیه السلام می باشد.

همه ی حاصل من --- علی مسوزان دل من

پیش چشم دشمنان --- داغ تو شد قاتل من

ای علی اکبر من - ای علی اکبر من (۲)

می خواستم یارم باشی --- چاره ی هر کارم باشی

آرزو داشتم بابا --- در کنارم باشی

ای علی اکبر من - ای علی اکبر من (۲)

همه ی هستم تو بودی --- آهوی مستم تو بودی

به خدا ای پسر من --- قوت دستم تو بودی

ای علی اکبر من - ای علی اکبر من (۲)

گریه ی من را بین --- خستگی تن را بین
خیز و یارم نما --- خنده ی دشمن را بین
ای علی اکبر من - ای علی اکبر من (۲)
ای تاب و توان من --- ای تازه جوان من
بنگر بعد رفتنت --- این قد کمان من
در خون نشسته ام --- قلب شکسته ام
جانم علی علی - علی جانم (۴)
بسته اهل آسمان --- دل بر عشق تو جوان
این شادی دشمنان --- آتش می زند به جان
تسکین بده مرا --- حرفی بزن بابا
جانم علی علی - علی جانم (۴)
برخیز و نظاه کن --- شب را پر ستاره کن
با چشم سیاه خود --- بر من یک اشاره کن
اشکم روان شده --- باغم خزان شده
جانم علی علی - علی جانم (۴)

ای علی جان ای امید قلب زارم--- از غمت شبهه پیمبر بی قرارم

قامت من را شکستی--- تا که تو در خون نشستی

یا علی اکبر(ع)

چشم خود وا کن تو ای خون بر دو دیده--- میوهی قلب مرا آخر که چیده؟

در کنارت غصه دارم--- سر ز جسمت بر ندارم

یا علی اکبر(ع)

دشمنان چشمان خود را بر تو بندند--- من کنم ناله ولی آنها بخندند

لاله گون چاک چاکم--- سرو افتاده به خاکم

یا علی اکبر(ع)

(جواب: علی اکبر بابا)

چرا بابا پریشونی - چرا بلبل نمی خونی - چرا می روی ز پیشم - چرا ای گل نمی مونی - نظری کن تو به

چشمام - از غمت خانه خرابم - بنما نظر به بابا - مرغک خستهی خوابم - در کنار قد خونین - نوحه

خوان تو علی ام - پیش خنده های دشمن - روضه خوان تو علی ام - فکر حال زار من کن - خنک این

شرار من کن - با نفس های دوباره - بیشتر این قرار من کن - گشته ام خمیده از غم - ای به زخم ام شده

مرهم - چه کنم بعد تو اکبر - من و این عظیم ماتم

گل و گلدستهی بابا - مرغ پر بستهی بابا - چه کند با تو عزیزم - قاب بشکستهی بابا ...

روز نهم: حضرت عباس علیه السلام

روایت اول (برای سنین کوچکتر):

حضرت ابوالفضل برادر امام حسین و شجاع ترین سرباز او ، ۳۳ سال داشت. او علمدار یعنی پرچمدار و آب آور امام حسین هم بود.

در روز عاشورا وقتی دید بچه ها صدا می زنند «العطش» یعنی « تشنه ایم» مشک را برداشت و رفت تا برای آنها از نهر علقمه آب بیاورد. تعدادی از سربازهای نگهبان نهر را کشت تا کنار آب رسید و مشک را پر کرد. بسیار تشنه بود، خواست آب بخورد ولی همین که به یاد تشنگی بچه ها افتاد، آب را از دستش ریخت.

در هنگام بازگشت، سربازها از پشت نخلها به او حمله کردند. دستش را قطع کردند. بند مشک را با دندان گرفت و شمشیر می زد. تیری به مشک خورد و آب ها ریخت.

حضرت عباس(ع) دیگر ناامید شد، تیری به چشمش زدند و بر زمین افتاد.

سپس با هم حمله کردند و بدنش را پاره پاره کردند. امام حسین خو را به او رساند و فرمود:
دیگر کرم شکست.

روایت دوم (برای سنین بزرگتر):

حضرت ابوالفضل العباس(علیه السلام) در روز چهارم ماه شعبان سال ۲۶ هجری به دنیا آمد
حضرت ابوالفضل عباس بن امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام ملقب به قمر بنی هاشم و سقای کربلا، شهید در واقعه کربلاء، مادر ایشان ام البنین فاطمه بنت حزام است.
عباس سلام الله علیه در واقعه کربلاء حاضر بود و قهرمانانه ایمان و وفاداری خود را اثبات کرد و به همراه سه برادر خود، عثمان، جعفر و عبدالله سلام الله علیهم اجمعین شهید شد.
او در کربلاء علمدار لشکر و سقای خیمه ها بود.

مورخین سن آن حضرت را در هنگام شهادت ۳۴ سال گفته اند.

خصوصیات فردی حضرت ابوالفضل (ع)

- حضرت ابوالفضل علیه السلام فرزند حضرت امیرالمؤمنین (ع) و از جناب ام البنین (س) می باشد. دلاوریها و جانبازیهای آن حضرت در حادثه خونبار کربلا نام او را برای همیشه جاویدان کرد. امام زین العابدین (ع) فرمود: برای حضرت ابوالفضل علیه السلام در نزد خداوند تبارک و تعالی مقام بلندی است که همه شهیدان در روز قیامت به حال او غبطه می خورند.

ایشان که از ناله و تشنگی کودکان ناراحت شد از برادر اجازه گرفت تا برای کودکان آن بیاورد لذا با مشک به سختی بسمت آب رفت و آنرا پر کرد و بر دوش راست گرفت و روی به جانب خیمه کرد. راه بر او بگرفتند و از هر طرف بر وی احاطه کردند، عباس با آنها کارزار کرد تا نوفل ازرق تیغی بر دست راست او زد و آن را ببرید، پس مشک به دندان گرفت و تیری بیامد و بر مشک رسید و آب آن را بریخت و تیری دیگر آمد و به سینه ی آن حضرت رسید و از اسب بگردید (فریاد میزد: یا اباعبدالله علیک منی السلام) و فریادی زد و برادرش حسین علیه السلام را بطلبید، چون حسین علیه السلام بیامد دید بر زمین افتاده است، بگریست

فرزندان حضرت و تبار آن جناب از خاندان معروف علوی هستند که پنج فرزند داشت. ۱- ابومحمد عبیدالله فرزند عباس و مادرش دختر عبیدالله بن عباس بن مطلب بود. ۲- فضل بن عباس ۳- حسن بن عباس ۴- قاسم بن عباس ۵- یک دختر

(جواب: مظلوم ابوالفضل (۲))

سقا نظر کن تشنه ام طاقت ندارم
طفلِ صغیرم بر عطشِ عادت ندارم
آبی بیاور سینه ام آرام گیرد
خشکیده لب هایم ز مشکت کام گیرد
رفتی عمو باشد خدا پشت و پناهد
چشمان اهل این حرم مانده به راهت
ما منتظر بر درگه خیمه بمانیم
انجام وعده از عمو را جمله دانیم
اما پدر آمد عموی ما نیامد
یارب چرا آرامشِ دلها نیامد
بابا کمر بگرفته از داغ جدایی
گوید برادر جان ابالفضلم کجایی؟
دانم عمویم کشته ی این خاک گردید
روحش روانه در دلِ افلاک گردید
آید عمویم من دگر حرفی نگویم
من جز عمو در این حرم چیزی نجویم

عباس من چشمت و وا کن - داداش به صورتم نگاه کن - حرفی بزن دارم می میرم - یه بار دیگه من و
صدا کن - قربون اون صورتِ ماهت - تیرِ عدو برده نگاهت - رباب و اصغرش تو خیمه - چشمِ اونا
مونده به راهت - چگونه قد تو شکسته - خونِ سرت چشات و بسته - بین که مادرم رسیده - کنار
علقمه نشسته - بین که قسمت چها شد - به من تو کربلا جفا شد - تو لحظه ی بی کسی من - رفتی و
قامتم دو تا شد

روز دهم: امام حسین (علیه السلام)

روایت اول (برای سنین کوچکتر):

وقتی همه ی یاران امام حسین شهید شدند، به چادرها آمدند تا برای رفتن به میدان جنگ از زنها و بچه ها خداحافظی کنند.

همه ی زنها و بچه ها دور امام را گرفتند و گریه می کردند. مسؤولیت زنها با حضرت زینب خواهر امام حسین بود.

امام حسین وارد میدان شد و هرکس به جنگ او می آمد کشته می شد و به هر طرف حمله می کرد، از مقابل وی فرار می کردند.

پس از مدتی ایستاد تا کمی استراحت کند. یکی از دشمنان با نیزه به امام زد. سپس همگی به امام که مجروح شده بود، حمله کردند. به ایشان شمشیر می زد و دیگری نیزه می انداخت. تیری هم به گلوی امام اصابت کرد. امام تیر را به زحمت بیرون آورد و سپس به زمین افتاد. شمر بدکار بر سینه ی امام حسین نشیت و با خنجر سر او را جدا کرد.

امام حسین نماز را بسیار دوست داشت و حتی در روز عاشورا در وسط جنگ بعضی از سربازان امام جلو استادند و بعضی دیگر با امام نمازشان را خواندند.
هرکس امام حسین را دوست دارد باید نماز بخواند.

روایت دوم (برای سنین بزرگتر)

کنیه : ابو عبدالله

لقب : سیدالشهداء ، سید شباب اهل الجنة ، سبط ، مبارک و ...

نام پدر : (امام) علی بن ابی طالب صلوات الله علیه

نام مادر : (حضرت) فاطمه زهرا صدیقه کبری سلام الله علیها

ولادت : سوم شعبان ، سال چهارم هجرت

امام حسین فرزند دومین امام علی و حضرت زهرا علیهم السلام است. آن حضرت در شهر مدینه به روز سوم شعبان از سال سوم شعبان از سال چهارم هجرت دیده به جهان گشود

کنیه ایشان ابو عبدالله و از جمله لقبهایشان رشید - طیب - وفی - زکی - مبارک - سبط و سید آمده است آن حضرت شش ماه و ده روز با برادر محترمش امام حسن علیه السلام فاصله سنی داشت و مراحل رشد خویش را مدت کمتر از هفت سال در مصاحبت با رسول الله صلی الله علیه و آله و سی سال در کنار امیرالمومنین و ده سال با امام حسن علیهما السلام گذراند. و به سال ۴۹ یا ۵۰ هجری پس از شهادت مظلومانه امام حسن علیه السلام امامت شیعیان را بر عهده گرفت.

امامت آن حضرت مقارن با حکمرانی معاویه بود و از آنجا که امام حسن علیه السلام با او صلح کرده بود ایشان نیز همان روش و سیره را ادامه داد. چه با مجاهدتهای امام حسن علیه السلام حق و باطل برای مسلمانان شناخته شده بود و اصل اسلام در خطر جدی قرار نداشت.

روزی معاویه بن ابی سفیان به اطرافیان و هم نشینان خود گفت: به نظر شما سزاوارترین و شایسته ترین فرد امت به امر خلافت کیست؟ اطرافیان گفتند: جز تو کسی را سزاوارتر به امر خلافت نمی شناسیم! معاویه گفت: این چنین نیست. بلکه سزاوارترین فرد برای خلافت، علی بن الحسین (ع) است که جدش رسول خدا (ص) می باشد و در وی شجاعت و دلیری بنی هاشم، سخاوت بنی امیه و فخر و فخامت ثقیف تبلور یافته است.

آخر ای مردم! ما هم عتباتی داریم
ما پر از بوی خوش سیب، پر از چاووشیم
داغ هفتادودو گل تشنگی از ماست اگر
آن سبک بال ترانیم که بر محمل موج
در تماشای جمال از جبروتی سُرخیم
در همین روضه سر بسته، خدا می داند
زیر این خیمه که از ذکر شهیدان سبز است
همه هستی ما عین زیارت نامه است

کربلایی داریم، آب فراتی داریم
وز چمن های مجاور، نفحاتی داریم
دست و رو در تپش رشته فناتی داریم
ساحل امنی و کشتی نجاتی داریم
که شگفت آینه جلوه ذاتی داریم
دست در شرح چه اسماء و صفاتی داریم
کس نداند که چه احساس حیاتی داریم
گو از این گونه سلام و صلواتی داریم

(بین هر مصرع « یا حسین بن علی روحی فداک » جواب داده شود)

ای حضور آسمان در جان خاک
موج ها هر چه تلاطم می کنند
ای نماز عشق را تکبیر سرخ
ای شکوه آفرینش، ای یقین
ای امام لاله های نینوا
ای جلال هر چه غیرت، هر چه مرد
قوس محرابم، خم ابروی توست
آب ها وقتی که توفان می کنند

یا حسین بن علی روحی فداک
پیش پایت خویش را گم می کنند
آیت تطهیر را تفسیر سرخ
آبروی مکتب، ای سالار دین
آفتاب غرق خون در کربلا
قوت بازوی قرآن در نبرد
خط «انعمت علیهم» کوی توست
یاد آن لب های عطشان می کنند

ای فصل بلند بی نهایت	توفان غرور و کوه غیرت
دریای به خاک و خون نشسته	در گستره کویر غربت
افسانه ترین حکایت عشق	آغوش صمیمی صداقت
اسطوره آسمانی خاک	تندیس شکوه و استقامت
در خاطره غروب، جاری است	پرواز تو در طلوع هجرت
یادآور لحظه های تلخی است	ای خواهش سرخ بی اجابت
جا داشت فرات خشک می شد	با یاد لب تو از خجالت

(آخر هر بیت جواب خواسته شود)

روز جان بازی یاران حسین است امروز	کربلا عرصه میدان حسین است امروز
آسمان محو تماشای فداکاری اوست	ما سوا واله و حیران حسین است امروز
صولت حیدری و آیت تسلیم و رضا	روشن از چهره تابان حسین است امروز
روی هفتاد و دو ملت ز پی عرض نیاز	سوی هفتاد و دو قربان حسین است امروز
تا به عشاق دهد درس فداکاری یاد	عشق شاگرد دبستان حسین است امروز
نه پریشان شده تنها دل ما در همه جا	صحبت از جمع پریشان حسین است امروز
نام پاک شهدای ره آزادی و حق	زننده از نام درخشان حسین است امروز
ای «رسا» دامن شه گیر که از شاه و گدا	همه را دست به دامن حسین است امروز

معما

مبلغین محترم!

علاوه بر روش سنتی احکام گویی، شیوه های دیگری برای آموزش احکام وجود دارد که متناسب با مخاطب باید از آنها بهره برد. یکی از آنها روش پرسش و پاسخ و طرح معماست که اثر ماندگارتری در ذهن مخاطب می گذارد. در اینجا چند نمونه از سؤالات و معماهای احکامی آورده می شود تا مورد استفاده شما قرار گیرد.

- ۱- کدام عبادتی است که به جا آوردن آن حرام و ترک آن نیز حرام است؟
 - ۲- از پاک کننده ها که در روز هست و در شب نیست و کسی به آن دسترسی ندارد؟
 - ۳- شخصی تا پانزده سالگی نماز نخوانده و چند سال هم نمازش را بدون حمد و سوره خوانده، حال وظیفه ی او چیست؟
 - ۴- یکی از نماز های واجب که در آن حمد خوانده نمی شود؟
 - ۵- کدام آب کروی است که بدون تغییر بو و رنگ و طعم، با برخورد نجس، نجس می شود؟
 - ۶- نمازی که نه غسل و نه وضو و نه تیمم می خواهد؟
 - ۷- یکی از فروع دین است که اگر حرف اولش را برداریم، نام نوعی فلز می شود؟
 - ۸- آن چیست که در نماز می گیرند؟
 - ۹- آن چیست که قبل از نماز آن را می گیرند؟
 - ۱۰- آن چیست که اگر به دروغ بخوریم هم گناه بزرگی کرده ایم و هم باید کفاره بدهیم؟
 - ۱۱- کدام وضویی است که در آن قسمتی از اعضای وضو را نمی شویم؟
 - ۱۲- یکی از مقدمات نماز که از دو طرف خوانده می شود، چیست؟
 - ۱۳- یکی از ارکان نماز که نقطه ندارد، کدام است؟
- احکام سه بعدی نجاسات و پاک کننده ها

۱۴- الف: کدام خون پاک است؟

ب: چه خونی نجس است؟

ج: کدام خون حلال است؟

۱۵- الف: کدام حیوان است که هم حرام و هم نجس است؟

ب: کدام حیوانی هم حلال و هم پاک است؟

ج: کدام حیوانی حرام است ولی پاک می باشد؟

۱۶- الف: کدام نجس به وسیلهی راه رفتن پاک می شود؟

ب: کدام نجس به وسیلهی زبان پاک می شود؟

ج: کدام نجس است که به وسیلهی انتقال پاک می شود؟

۱۷- در نماز مرحلهی بعد از آن چیست؟

الف: نیت مرحلهی بعد.....

ب: قرائت مرحلهی بعد.....

ج: رکوع مرحلهی بعد.....

د: تشهد مرحلهی بعد.....

ه: قنوت مرحلهی بعد.....

جوابها

۱- نماز در مکان غصبی. ۲- آفتاب. ۳- پانزده سال تکلیف نداشته و چند سال را به جماعت

خوانده است. ۴- نماز میت. ۵- آب کر مضاف. ۶- نماز میت. ۷- خمس. ۸- قنوت. ۹- وضو.

۱۰- قسم. ۱۱- جیره. ۱۲- وضو. ۱۳- رکوع.

۱۴- الف: غیر جهنده، ب: جهنده، ج: خون باقی مانده در میان جگر و گوشت.

۱۵- الف: سگ، ب: گوسفند، ج: گربه و خرگوش.

۱۶- الف: کف پا و کف کفش، ب: کافر، ج: خون.

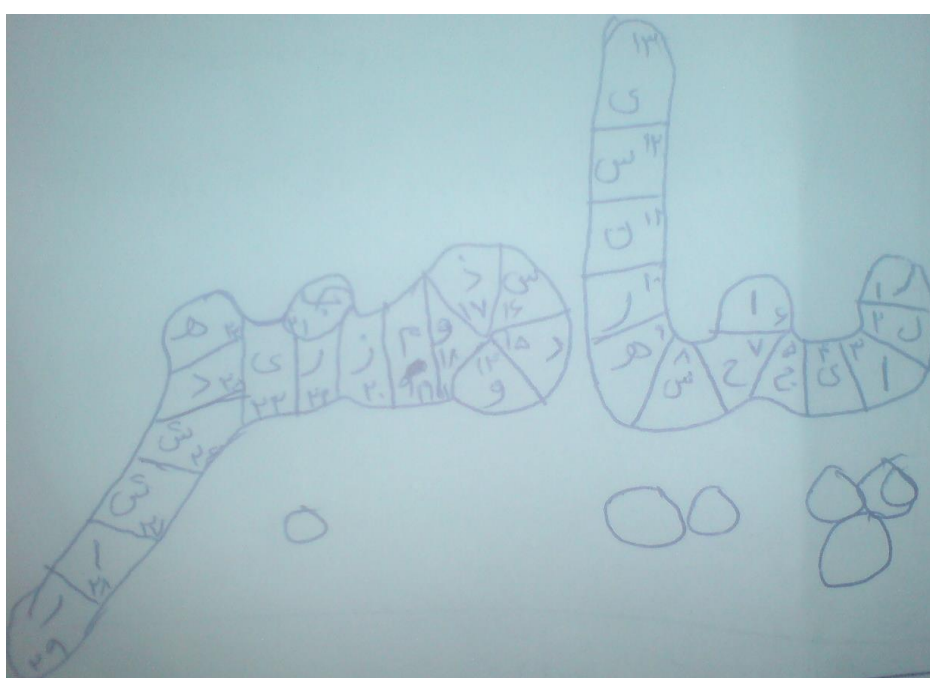
۱۷- الف: تکبیره الاحرام، ب: رکوع، ج: سجود، د: سلام، ه: رکوع.

جدول و مسابقه

جدول شماره ۱: رمز جدول عدد شش است حرف اول را مینویسیم و شش تا شش تا بشمارید

تا باصفت پیامبر خدا در قرآن یکی یکی آشنا شوید

رمز بدست آمده: رحیم_ دلسوز_ شاهد_ بشیر_ سراج_ نذیر_ اسوه



جدول شماره ۲: باسولات زیر جدول را کامل کنید و سپس حروف رابه ترتیب کنار هم نوشته تا رمز

جدول بدست آید

۱) دعای که شبهای جمعه خوانده می شود؟

کمیل ((۸,۱۱,۵,۱۴))

۲) آزاد بی قید بند؟ رها (۷,۱۰,۶)

۳) در مصیبت برپاست؟ عزا (۱,۲,۳)

۴) پدر رستم؟ زال (۹,۴,۱۳)

۵) حرف نفی عرب؟ لا (۱۵,۱۶)

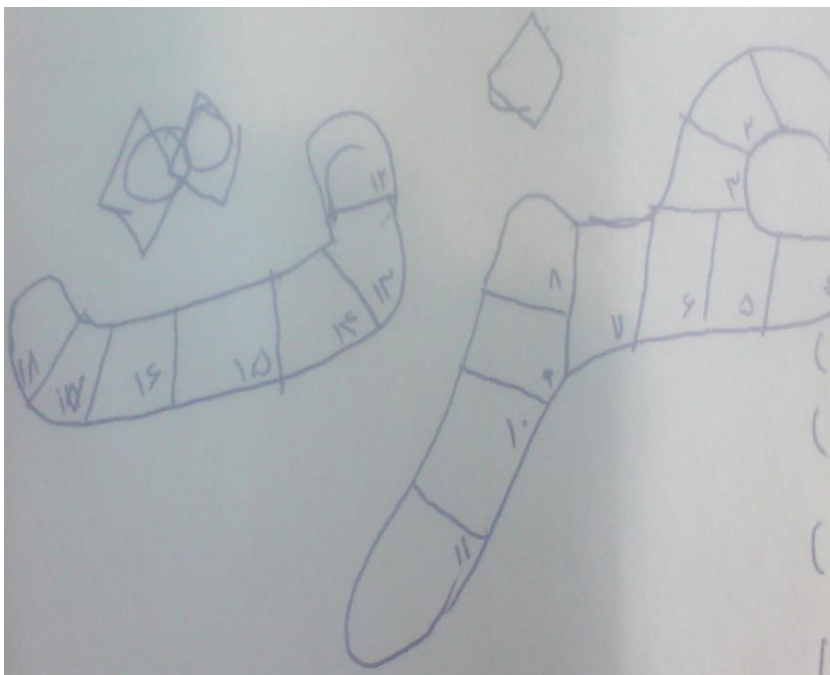
۶) کوبیده نرم؟ له (۱۸,۱۷)

۷) بیست و یکمین حرف الفبای فارسی؟ ع (۱۲)

توجه: حروف از راست به چپ مقابل اعداد قرار می گیرند

رمز بدست آمده ((اعز امرالله یعزک الله))

ترجمه: فرامین پروردگار را بزرگ بدار تا به تو عزت دهد



جدول شماره ۳: حروف فارسی را به ترتیب از ۱ تا ۳۲ شماره گذاری کنید و در جدول زیر به جای عدد حرف معادل آنرا قرار دهید سپس به ترتیب افقی حروف را کنار هم قرار دهید تا پیام جدول که یکی از جملات زیبای حضرت امام خمینی رحمه الله می باشد خواهید یافت.

رمز بدست آمده: استقلال و آزادی در پیروی از قرآن کریم و رسول اکرم است

۲۷	۱	۲۷	۲۴	۴	۱۵	۱
۱۰	۳۲	۱۰	۱	۱۳	۱	۲۰
۱	۳۲	۳۰	۱۲	۳۲	۳	۱۲
۱۲	۲۵	۲۹	۱	۱۲	۲۴	۱۳
۲۷	۳۰	۱۵	۱۲	۳۰	۲۸	۳۲
۴	۱۵	۱	۲۸	۱۲	۲۵	۱

جدول شماره ۴: یکی از چهارده خانه بالای جدول را انتخاب کنید حرفی را که در آن خانه است نوشته یادداشت کنید سپس به صورت افقی از بعد خانه انتخاب شده شمرده حرفی را که در خانه شماره ۱۴ قرار دارد به حرف اول اضافه کنید و همین طور کار را ادامه دهید خواهید دید که نام یکی از چهارده معصوم بدست می آید این کار را ادامه دهید یعنی حرف دیگری از چهارده خانه اول انتخاب کرده و دوباره شمرده تا نام بعدی بدست آید بدین ترتیب نامهای چهارده معصوم رمز جدول ماست

م	ف	ع	ح
ح	س	ب	ص
ک	ر	ت	ن
ح	م	ح	ا
ل	س	س	ج
ا	ا	ا	ض
ق	ق	س	ه
م	ط	ی	ن
ی	ا	ق	د
ظ	ا	ی	ی
ن	د	د	م
ل	ر	ن	د
ر	ق	م	س
ی	د	ر	ی
	س	ه	

خدای یکتا

نوک سرخ و حنایی	جوجه جوجه طلایی
چگونه بیرون جستی؟	تخم خود را شکستی
دیوارش از سنگ بود	گفتی جایم تنگ بود
نه کس زمن خبرداشت	نه پنجره نه در داشت
یکهو به بیرون جستی	تخم خود را شکستی
تو را خدای یکتا	آفریده چه زیبا

شکر الهی

که دارم دین و ایمان	منم بچه مسلمان
رسولم داده فرمان	کتابم هست قرآن
کنم شکر الهی	به وقت صبحگاهی

اتل متل

امر خدا همینه	اتل متل شیرینه
حال مرا می دونه	خدا که مهربونه
خدا اینو نوشته	گناه نکن که زشت
نماز بخون همیشه	خدا که بد نمی شه
مسلمونی همینه	نماز ستون دین
امر خدا همینه	اتل متل شیرینه

سلام نشانه ادب

سلام نشان ادب است	فرشته روز شب است
به هر که کردی سلام	به پدر و به مادر
به خواهر و برادر	می گه چقدر با ادب است
سلام را خدا داده	خاتم انبیاء داده
سلام بر محمد (ص)	صلوات بر محمد (ص)

یاد خدا

غصه نخور عزیز من	ای کودک تمیز من
جایی که خط کشی بود	چراغ راهنما بود
اول به چپ نگاه بکن	بعدا به راست نگاه بکن
اگر که ماشین نیومد	از خیابون گذر بکن

بی بی جان

آی قصه قصه، قصه	نون و پنیر و پسته
مادر بزرگ خوبم	روی پتو نشسته
من می روم به سویش	بوسه زخم به رویش
می گم سلام بی بی جان	تو هم مثل آقا جان
با قصه های خوبت	کمی مرا بخندان
برای من همیشه	خوب و عزیز هستی
درهای سردغم را	به روی من تو بستنی

حرف تو را دهم گوش

مادر نازنینم	من با تو سرفرازم
دایم به فکر مایی	تو نعمت خدایی
هر روز بی بهانه	تو می روی زخانه
خدا تو را نگه دار	که می روی سرکار
قرآن پاک و روشن	گفته است از تو با من
بگشا برویم آغوش	حرف تو را دهم گوش

نعمت خدایی

بابای خوب و نازم	من با تو سرفرازم
دایم به فکر مایی	تو نعمت خدایی
هر روز بی بهانه	تو می روی زخانه
خدا تو را نگه دار	که می روی سر کار
قرآن پاک و روشن	گفته است از تو با من
بگشا برویم آغوش	حرف تو را دهم گوش

بچه خوب

وقتی خروس می خونه	بچه خوب می دونه
باید بلند شه از خواب	بخنده مثل آفتاب
بشویه دست و رویش	شانه زنه به مویش
مثل گلا وا بشه	تمییز و زیبا بشه

کودک توانا

پیامبر گرامی	داده به ما پیامی
پیامش را شنیدم	با جان و دل خریدم
ای کودک توانا	فرزند خوب دانا
مسواک بزَن به دندان	تا شوی شادو خندان

دروغ نگفتن هنگام بازی

دروغ نمی گوئیم ما	حتی میان بازی
چونکه دروغ زشت است	شوخی و جد و بازی
اگر از ما بچه ها	کسی گوید حرف زشت
همه باهم می خوانیم	زشت است با تو بازی
بازی یک لطف خداست	قدرآن را می دانیم
باید درسش بدانیم	می خوانیم درس بازی

بچه روستائیم

ما بچه روستائیم	ما خوب با صفاییم
روستای ما قشنگه	گُلاش رنگ و وارنگ
مردمش مهربونند	قدر هم خوب می دونند
همه نماز می خونیم	شکر خدا می گوئیم

امامت (نام امامان)

ای یار با شهامت	بگو تو از امامت
-----------------	-----------------

امامت خوش نوا	دارد دوازده پیشوا
اول آن علی (ع)	آمده بعد از نبی (ص)
امام دوم حسن (ع)	فرزند آن بت شکن
سوم حسین (ع) شهید	که چون ستاره تابید
چهارم زین العابدین (ع)	فخر زمان و زمین
ای یار خوش گفتگو	امام پنجم بگو
محمد باقر (ع) است	بادانش و طاهر است
جعفر صادق (ع) ششم	کاظم (ع) امام هفتم
امام هشتم رضا (ع)	رضا به حکم قضا
نهم محمد تقی (ع)	دهم علی النقی (ع)
یازدهم عسکری (ع)	از عیب و نقصان بری
دوازدهم غایب است	بهر نبی نایب است
مهدی (عج) امام آخر	بر همه خوبان سرور
ظاهر شود زمانی	روشن کند جهانی

مہدی بیا مہدی بیا

ای یاد گار مصطفیٰ	ای نور چشم مرتضیٰ	مہدی بیا مہدی بیا
ای رہبر گیتی بیا	ای محور ہستی بیا	مہدی بیا مہدی بیا
ای جان ای جانان من	ای قلب من ایمان من	مہدی بیا مہدی بیا
ای دلبر دلدار من	ای بلبل گلزار من	مہدی بیا مہدی بیا
ای ناجی مستضعفان	ای دشمن مستکبران	مہدی بیا مہدی بیا
ای یاور شیعیان	کوبندہ ستمگران	مہدی بیا مہدی بیا
ای حجت صاحب زمان	ای داور کون مکان	مہدی بیا مہدی بیا

اصول دین

اصول دین پنج بود	دانستنش گنج بود
اول بود یکتا خدا	که عالمی کرده به پا
دوم بود عدل خدا	که دنیا گشته با صفا
سوم شده نبوت	بر همه گشته رحمت
چهارم باشد امامت	رهبری و هدایت
پنجم معاد باشد	که عدل و داد باشد
هر که ستم نماید	عذاب سختی دارد
هر که نیکی نماید	پاداش خوبی دارد

فروع دین

تو ای بلبل زیبا	بگو فروع دین را
فروع دین ده گل است	چون سوسن و سنبل است
نماز و روزه و خمس	محبت آرد و انس
زکات و حج و جهاد	کند جهان را آباد
امر به معروف آن	به جامعه دهد جان
نهی از منکر آن	هدایت گمراهان
تولی و تبری	باشد صفای دلها

و من الله التوضیح

محرم ۱۴۴۱- موسسه جهادی تبلیغی بلاغ مبین